

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

حکومت حکمت

حکومت
در
نهج البلاغه



حکومت حکمت (حکومت در نهج البلاغه)

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

دریا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	حکومت حکمت (حکومت در نهج البلاغه)
۸	مشخصات کتاب
۸	پیشگفتار
۸	جایگاه نهج البلاغه
۸	مؤلف نهج البلاغه
۱۰	چرایی و چگونگی تألیف نهج البلاغه
۱۰	اشاره
۱۰	انگیزه‌ی تألیف نهج البلاغه
۱۱	تبویب نهج البلاغه
۱۱	کمیت نهج البلاغه
۱۲	وجه تسمیه و وجه شاخص تألیف
۱۳	کتابی شگفت
۱۴	روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه
۱۴	اشاره
۱۴	روش ترتیبی
۱۵	روش تجزیه‌ای
۱۵	روش موضوعی
۱۶	دیباچه
۱۶	جایگاه حکومت حکمت
۱۶	بهترین مقتضای تربیت
۱۷	حکومت حکمت و حکومت جهالت و ضلالت
۱۸	حکومت حکمت

۱۸	مفهوم حکمت
۲۳	ضرورت حکومت
۲۶	خاستگاه حکومت
۲۸	حق حکومت
۳۰	هدف یا وسیله
۳۲	اهداف حکومت
۳۲	اشاره
۳۲	عدالت
۳۴	امنیت
۳۹	رفاهت
۴۱	تربیت
۴۲	نقش مردم در حکومت
۴۷	رابطه‌ی زمامداران و مردمان
۵۱	شروط زمامداری
۵۱	اشاره
۵۱	درایت
۵۲	معرفت
۵۴	عدالت
۵۵	قوت
۵۶	سلامت
۵۸	سلوک زمامداران
۵۸	اشاره
۵۸	سلوک شخصی
۶۰	سلوک اجتماعی

۶۲ سلوک سیاسی

حکومت حکمت (حکومت در نهج البلاغه)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حکومت حکمت: حکومت در نهج البلاغه/ مصطفی دلشاد تهرانی، - ۱۳۳۴ مشخصات نشر: تهران: دریا، ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ص ۱۹۸ شابک: ۹۶۴-۹۲۷۵۳-۶-۳۹۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۲۷۵۳-۶-۳۹۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ قبلی: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷ (ص ۱۸۷) یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۸۹] - ۱۹۸ عنوان دیگر: حکومت در نهج البلاغه موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- سیاست و حکومت موضوع: اسلام و دولت رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹/س ۷۷د۹ ۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۴۸۷۳

پیشگفتار

(صفحه ۱۱) صفحه ۱۱. جایگاه نهج البلاغه مولف نهج البلاغه چرایی و چگونگی تالیف نهج البلاغه انگیزه‌ی تالیف نهج البلاغه تبویب نهج البلاغه کمیت نهج البلاغه وجه تسمیه و وجه شاخص تالیف کتابی شگفت روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه روش ترتیبی روش تجزیه‌ای روش موضوعی

جایگاه نهج البلاغه

نهج البلاغه، بی‌تردید پس از قرآن کریم گرانبه‌ترین و ارزشمندترین میراث فرهنگی اسلام است. این کتاب مجموعه‌ای است به ابعاد وجودی یک انسان کامل، زیرا نازلان و صادرات وجودی است که والاترین وجود پس از پیامبر اکرم (ص) است. نهج البلاغه، شفای دردهای روحی بشر و راز هدایت اجتماعی و سیاسی است. این کتاب، منشور انسان‌سازی و دریچه‌ای به نور و راهی از ملک تا ملکوت است. نهج البلاغه، مکتوب مبارزه با بیدادگری و زران‌دوزی و بت‌پروری است و راه برپایی حدود الهی و افق ارزشهای آرمانی است. نهج البلاغه، صحیفه‌ی ساختن فرد و جامعه و آموزگار کفر ستیزی و فقر ستیزی است، و نه تنها راه روشن بلاغت (نهج البلاغه) که راه روشن هدایت است. نهج البلاغه، پرکننده‌ی خلاهای عمیق فکری، اجتماعی و سیاسی و پاسخگوی مسائل و مشکلات گوناگون مسلمانان و جوامع بشری در همه‌ی زمانها و در تمام مکانهاست. نهج البلاغه، دریای معرفت بی‌انتها و نور هدایت بدون خاموشی است و (صفحه ۱۲) دستورالعملی برای سیادت این جهانی و سعادت آن جهانی است. امام خمینی (ره) در توصیف جایگاه این کتاب شریف فرموده است: «کتاب نهج البلاغه که نازله‌ی روح اوست، برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی، خود معجونی است برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه‌ای است دارای ابعادی به اندازه‌ی ابعاد یک انسان و یک جامعه‌ی انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود و هر چه جامعه‌ها به وجود آید و ملتها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیابند و در آن غور کنند و غرق شوند.» (۱). صفحه ۱۲. *****(۱) امام روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه‌ی نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱-۱۳۶۱ ش. ج ۱۴، ص ۲۲۴ (بخشی از پیام امام خمینی به مناسبت برگزاری کنگره هزاره نهج البلاغه، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰).

مؤلف نهج البلاغه

مؤلف نهج البلاغه ابوالحسن محمد بن حسین موسوی معروف به «سید رضی» و «شریف رضی» است. وی در سال ۳۵۹ هجری، دیده به جهان گشود و در سال ۴۰۶ هجری، دیده بر جهان فرو بست. سید رضی هم از جانب پدر و هم از جانب مادر نسبی بس شریف داشت. از سوی پدر با پنج واسطه به امام هفتم موسی بن جعفر (ع) و از سوی مادر با شش واسطه به امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع) می‌رسید. (۱) از این رو بهاء الدوله دیلمی او را به «ذی الحسین» و «شریف رضی» ملقب نمود. (۲). سید رضی از او ان کودکی همراه برادرش سید مرتضی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و هوش سرشار و استعداد کم‌نظیر خود را در عرصه‌های مختلف ظاهر ساخت. بیش از ده سال از سن شریف رضی نگذشته بود که به سرودن شعر پرداخت و چنان قریحه‌ای از خود نشان داد که سابقه نداشت. هنوز بیستین بهار زندگی را پشت سر نگذاشته بود که در تمام معارف و علوم اسلامی سرآمد همگان گشت و در سرودن شعر به مقامی دست یافت که هیچ کس بدان مرتبه راه نیافت. (صفحه ۱۳) سید رضی در عزت نفس و بلند نظری، سخاوت و بخشندگی، پابندی به امور شرعی، پرهیز از تملق و چاپلوسی، پارسایی و پروا پیشگی در روزگار خود مانند نداشت. روح آزادگی در شریف رضی چنان جلوه داشت که با ابواسحاق صابی (۳) غیرمسلمان رابطه‌ای صمیمی داشت و میان آن دو مروادات و مراسلات علمی و ادبی برقرار بود و چون او در گذشت، سید رضی در قصیده‌ای عالی و بسیار حزن‌انگیز او را مرثیه گفت. (۴) برخی از این مرثیه‌سرایی برآشفند و سید رضی را سرزنش کردند که شخصی چون او، از دودمان پیامبر، کسی چون ابواسحاق صابی کافر را مرثیه می‌گوید و از فقدان او چنین می‌نالد! و سید رضی پاسخ داد که من فضل و کمال او را ستوده‌ام، نه جسم و بدن او را. (۵). ثعالی ادیب معاصر با سید رضی، در گذشته به سال ۴۲۹ هجری، درباره‌ی او چنین می‌نویسد: «او اینک نابغی دوران و نجیب‌ترین بزرگان عراق و در عین شرافت نسب و افتخار حسب، مزین به ادبی نمایان و فضلی تابان و بهره‌ای وافر از تمام خوبیها و نیکوییهاست. از این گذشته او سرآمد شاعرانی است که از دودمان ابوطالب برخاسته‌اند، چه گذشتگان و چه معاصران. و اگر بگویم او سرآمد شاعران قریش است، گزافه نگفته‌ام که گواه صادق آن اشعار اوست که این ادعا را می‌توان با مراجعه بدانها دریافت، اشعاری عالی و استوار، خالی از سستی و عوار، که در عین روانی و سلاست، محکم است و با متانت، دارای معانی نغز و بلند و چونان میوه‌ی رسیده و باطراوت.» (۶). سید رضی با وجود گرفتاریهای بسیار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علی‌رغم مشاغل مهم و حساس و وقت‌گیری همچون نقابت طالبیان و امارت حج و نظارت دیوان مظالم، (۷) در عمر چهل و هفت ساله‌ی خویش آثاری بس مهم بر جای گذاشته است که هر یک در نوع خود ممتاز و حائز اهمیتی بسیار است (صفحه ۱۴) که البته برخی از آنها به جای مانده و بسیاری از آنها از میان رفته است و جز نام و نشانی از آنها باقی نمانده است. در بین آثار شریف رضی نهج البلاغه مهمترین و برجسته‌ترین آنهاست که هیچ کتابی پس از قرآن کریم به والایی و شیوایی و گرانمایی و جاودانگی آن نمی‌رسد و سید رضی آن را در سال ۴۰۰ هجری، شش سال پیش از وفاتش تالیف کرده است. صفحه ۱۳، ۱۴. **** (۱) ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۳، ص ۱۵۵، جمال‌الدین احمد بن علی الحسینی المعروف بابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، اشرف علی مراجعتی و مقابله الاصول لجنه احیاء التراث، دارمکتبه الحیاه، بیروت، ص ۲۳۶. (۲) ن. ک: ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۴۶، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، درسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرور، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۱۵، ص ۱۱۵، ابوالفداء اساعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱۲، ص ۴، محمد باقر الخوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، الطبعة الاولى، الدار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۱ ق. ج ۶، ص ۱۷۸، کارل بروکلمان، تاریخ الادب العربی، نقله الی العربیه عبدالحلیم النجار، الطبعة الثانية، افست دارالکتاب الاسلامی، قم، ج ۲، ص ۶۲. (۳) ابواسحاق ابراهیم بن هلال حرانی

از ادیبان و کاتبان برجسته‌ی قرن پنجم هجری بوده است. وی در نویسندگی و انشا مقامی بلند داشت و او را در شمار ابن عمید آورده‌اند. ابواسحاق بر آیین صابئین (پیروان حضرت یحیی) بود و بر آیین خود تعصب می‌ورزید. ر. ک: محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، طبع تجدید، تهران، ۱۳۹۳ ق. ص ۱۴۹، یتیمه الدهر، ج ۲، صص ۲۸۷-۳۶۸، شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی، معجم الادباء، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲، صص ۹۴-۲۰، شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، دارالثقافه، بیروت، ج ۱، صص ۵۴-۵۲، الشیخ عباس القمی، الکنی و الالقاب، المطبعة الحیدریه، النجف، ۱۳۷۶ ق. ج ۲، صص ۳۶۶-۳۶۸، زکی مبارک، النثر الفنی فی القرن الرابع، الطبعة الثانية، مکتبه السعاده، القاهره، ج ۲، صص ۲۹۵-۲۹۰. (۴) ن. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، دیوان الشریف الرضی، الطبعة الاولى، وزاره الارشاد الاسلامی، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، صص ۳۸۱-۳۸۵. (۵) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۶۸. (۶) یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵. (۷) ن. ک: یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵، عمده الطالب، ص ۲۳۷.

چرایی و چگونگی تالیف نهج البلاغه

اشاره

نهج البلاغه عنوانی است که سید رضی برای منتخبی از خطبه‌ها و مواعظ، نامه‌ها و عهد نامه‌ها و کلمات کوتاه و قصار امیر مومنان علی (ع) برگزیده است، (۱) و این کتاب در فرهنگ اسلامی مانند آفتاب نیمروز می‌درخشد و صدفی مشحون به گوهرهایی از حکمت‌های عالی است. (۲) برای آشنا شدن با چرایی و چگونگی تالیف این اثر جاودان لازم است به انگیزه تالیف، تبویب، کمیت، وجه تسمیه و وجه شاخص تالیف اشاره شود که در ذیل بدان می‌پردازیم. **** (۱) السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، الطبعة الثانية، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۵ ق. ج ۱، ص ۸۷. (۲) سید هبه‌الدین شهرستانی، در پیرامون نهج البلاغه، ترجمه‌ی سید عباس میرزاده‌ی اهری، چاپ سوم، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۵۹ ش. ص ۱۹.

انگیزه‌ی تالیف نهج البلاغه

اینکه چه عاملی سبب شد شریف رضی به تالیف نهج البلاغه برانگیخته شود و چنین اثری به وجود آید از امور مهم در شناخت این کتاب بی‌نظیر است. شریف رضی خود در مقدمه‌ای که بر نهج البلاغه آورده، انگیزه‌ی جمع‌آوری و تالیف خویش را چنین بیان کرده است: «در آغاز جوانی و طراوت زندگانی به تالیف کتابی در خصایص و ویژگی‌های ائمه (ع) دست زدم که مشتمل بر خیرهای جالب و سخنان برجسته‌ی آنان بود. انگیزه‌ی این عمل را در آغاز آن کتاب یادآور شده‌ام و آن را آغاز سخن قرار داده‌ام. (۱). (صفحه ۱۵) پس از گردآوری خصایص امیر مومنان (ع) موانع ایام و گرفتاری‌های روزگار مرا از تمام کردن باقی کتاب بازداشت. آن کتاب را به بابها و فصلهایی مختلف تقسیم کرده بودم و در پایان آن فصلی بود که سخنان کوتاه امام (ع) در زمینه‌ی مواعظ و حکم و امثال و آداب نقل شده از او را- به جز خطبه‌های بلند و نامه‌های مفصل- در آن فصل آورده بودم. گروهی از دوستان، این فصل را پسندیدند و از نکات بی‌نظیر آن دچار شگفتی شدند و از من خواستند کتابی تالیف کنم که سخنان برگزیده‌ی امام در همه‌ی رشته‌ها و شاخه‌های گفتارش، از خطبه‌های آن حضرت گرفته تا نامه‌ها و مواعظ و ادبش را در برداشته باشد، زیرا می‌دانستند این کتاب، در بردارنده‌ی شگفتی‌های بلاغت و نمونه‌های ارزنده‌ی فصاحت و گوهرهای ادبیات عربی و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی خواهد بود که در هیچ کتابی جمع‌آوری نشده و در هیچ نوشته‌ای تمام جوانب آن گردآوری نگشته است، زیرا تنها امیر مومنان (ع) است که سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشا و آفریدگار بلاغت است، گوهرهای نهفته‌اش به وسیله‌ی او

آشکار گردیده و آیین و آدابش از او گرفته شده است. تمام خطیبان و سخنوران به او اقتدا کرده و همه‌ی واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته‌اند. با وجود این، او همیشه پیشرو است و آنان دنباله‌رو، او مقدم است و آنان موخر، زیرا سخنان آن حضرت رنگ علم الهی و عطر سخنان پیامبر را به همراه دارد. از این رو خواسته‌ی آنان را اجابت کردم و این کار بزرگ را آغاز نمودم، در حالی که یقین داشتم سود و نفع معنوی آن بسیار است و به زودی همه جا را تحت سیطره‌ی خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخیره‌ی آخرت خواهد بود و بدین وسیله خواستم علاوه بر فضایل بی‌شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیر مومنان (ع) را در فضیلت سخنوری نیز آشکار سازم، زیرا او تنها فردی است که از میان تمام گذشتگان که سخنی از ایشان به جا مانده، به آخرین مرحله فصاحت و بلاغت رسیده است. اما سخنان آن حضرت اقیانوسی است (صفحه ۱۶) بی‌کرانه و انبوه گوهرهایی که هرگز درخشش آن کاستی نگردد. (۲). شریف رضی با چنین انگیزه و جهتگیری دست به کار شد و به گزینش و باب بندی گوهرهای کلام امیر مومنان (ع) پرداخت. صفحه ۱۵، ۱۶. *****(۱) ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، خصائص امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش. صص ۴-۱. (۲) ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، نهج البلاغه، ضبط نصه و ابتکر فهارسه العلمیه صبحی الصالح، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۳۸۷ ق. مقدمه الشریف الرضی، صص ۳۳-۳۴.

تبویب نهج البلاغه

سید رضی سخنان امیر مومنان (ع) را از میان کتابهای گوناگون استخراج کرده و با سبکی دلپذیر و مطلوب تنظیم نموده است. خود درباره نحوه‌ی باب بندی و تقسیم بندی مطالب آن چنین نوشته است: «دیدم سخنان آن حضرت بر گرد سه محور می‌گردد، نخست: خطبه‌ها و فرمانها، دوم: نامه‌ها و پیغامها و سوم: کلمات حکمت آمیز و موعظه‌ها. پس به توفیق الهی ابتدا خطبه‌های شگفت و سپس نامه‌های زیبا و سرانجام حکمتها و کلمات جالب را انتخاب کردم و هر یک را در باب مستقل قرار دادم... و هر گاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره یا پاسخ سوال و یا منظوری دیگر بود که به آن دست یافتم ولی جزء هیچ یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسبترین و نزدیکترین باب قرار دادم. چه بسا قسمتهایی نامتناسب در این برگزیده‌ی سخنان آمده باشد، زیرا من در این کتاب نکته‌های شگفت و قطعه‌های درخشان را برگزیده‌ام و قصدم هماهنگی و نظم تاریخی و پیوستگی میان سخنان نبوده است.» (۱). بدین ترتیب سیدرضی از سخنان امیر مومنان (ع) گزینشی زیبا و هنرمندانه صورت داد و با تبویب جالب و مفید آنها را مرتب نمود. *****(۱) همان، ص ۳۵.

کمیت نهج البلاغه

شریف رضی در این گزینش شگفت از کلام امیر بیان علی (ع)، تعداد ۲۴۱ خطبه و کلام، ۷۹ نامه و مکتوب و ۴۸۹ حکمت و موعظه را برگزیده است، (۱) و (صفحه ۱۷) چنانکه خود اشاره کرده، آنچه در این مجموعه گردآورده است، منتخب و گزیده‌ای از سخنان و مکتوبات امیر مومنان (ع) است، نه همه‌ی آنچه از آن حضرت در کتابها موجود بوده است. وی در مقدمه نهج البلاغه چنین توضیح داده است: «ادعا نمی‌کنم که من به همه‌ی جوانب سخنان امام (ع) احاطه پیدا کرده، به طوری که هیچ یک از سخنان آن حضرت را از دست نداده باشم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه نیافته‌ام بیش از آن باشد که یافته‌ام و آنچه در اختیارم قرار گرفته است کمتر از آن چیزی باشد که به دستم آمده است.» (۲). یعقوبی، مورخ برجسته، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری، اظهار کرده که مردم چهارصد خطبه از خطبه‌های آن حضرت را به خاطر سپرده‌اند و این خطبه‌ها در میان مردمان متداول است و از آنها در خطبه‌های خویش بهره می‌گیرند. (۳). همچنین مسعودی، مورخ نامدار، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، نوشته است که آنچه مردمان از

خطبه‌های آن حضرت به خاطر سپرده‌اند چهارصد و هشتاد و چند خطبه است که بالبدیهه ایراد می‌کرد و مردم آن را حفظ می‌کردند و می‌نوشتند و از هم می‌گرفتند. (۴). این تعداد خطبه‌ها که خطبه‌های مشهور و متداول بوده است، تقریباً دو برابر آن چیزی است که شریف رضی گزینش کرده است و البته بی‌گمان خطبه‌ها و سخنان، و نوشته‌ها و حکمتها و موعظه‌های امام (ع) بسیار بیش از اینها بوده است و با توجه به کتابهای مستدرکی که بعدها به ویژه در حال حاضر تالیف شده و آنچه شریف رضی گردآورده و آنچه را گرد نیاورده است در آن مجموعه‌ها جمع کرده‌اند. (۵) می‌توان حدس زد که شریف رضی تقریباً یک دوازدهم از مجموعه سخنان و نوشته‌ها و کلمات قصار امام (ع) را گردآورده و در تالیف بی‌نظیر خود ارائه کرده است. (صفحه ۱۸) صفحه ۱۷، ۱۸. *****(۱) در نسخه‌ها و شروح مختلف نهج‌البلاغه این تعداد اندکی مختلف است و دلیل آن این است که برخی، یک خطبه و جز آن را دو بخش نموده و گاهی دو خطبه و غیر آن را تحت یک عنوان و شماره ذکر کرده‌اند. همچنین در بخش حکمتها شریف رضی پس از آوردن ۲۶۰ حکمت فصلی از حکمت‌هایی گشوده است که غریب می‌نماید و نیازمند تفسیر است و در این فصل ۹ حکمت را ذکر کرده است و سپس به ادامه‌ی بخش حکمت‌هایی پرداخته است که نیازمند تفسیر نیست و با شماره‌ی ۲۶۱ به بعد مشخص شده است. از این رو آن ۹ حکمت گاهی در شمارش حکمتها از یاد رفته و تعداد حکمتها کمتر معرفی شده است. (۲) مقدمه نهج‌البلاغه، ص ۳۶. (۳) احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی، مشکله الناس لزمانهم، الطبعه الاولی، دارالکتاب الجدید، بیروت، ص ۱۵. (۴) ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالاندلس، بیروت، ج ۲، ص ۴۱۹. (۵) آخرین و گرانقدرترین تالیف در این باره، اثری است با عنوان نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه، تالیف شیخ محمد باقر محمودی، از عالمان سختکوش معاصر که تا کنون هشت مجلد آن به چاپ رسیده است و بالغ بر دوازده مجلد خواهد شد. در انگیزه و صورت این اقدام بزرگ ن. ک: محمد باقر محمودی، نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه، الطبعه الاولی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، موسسه التضامن الفکری، بیروت، ۱۳۹۷-۱۳۸۵ ق. ج ۱، مقدمه، صص ۱۶-۷.

وجه تسمیه و وجه شاخص تالیف

شریف رضی تالیف گرانقدر خود را نهج‌البلاغه یعنی راه روشن بلاغت نام گذاشته و در وجه تسمیه‌ی آن چنین نوشته است: «پس از تمام شدن کتاب، چنین دیدم که نامش را نهج‌البلاغه بگذارم، زیرا این کتاب درهای بلاغت و سخنوری را به روی بیننده‌ی خود می‌گشاید و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد. هم دانشمند و دانشجو را بدان نیاز است و هم مطلوب سخنور و پارسا در آن هست.» (۱). شریف رضی نامی را برای این کتاب جاودان برگزید که مناسبترین عنوان بود. شیخ محمد عبده در مقدمه‌ای که بر شرح خود بر نهج‌البلاغه آورده، در این باره چنین نوشته است: «این کتاب جلیل، مجموعه‌ای است از سخنان سید و مولای ما امیر مومنان علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه که سید شریف رضی (ره) از سخنان متفرق آن حضرت گزینش و گردآوری کرده و نام آن را نهج‌البلاغه نهاده است و من اسمی مناسبتر و شایسته‌تر از این اسم که دلالت بر معنای آن بکند، سراغ ندارم و بیشتر از آنچه این اسم بر آن دلالت دارد، نمی‌توانم آن را توصیف نمایم.» (۲). عنوانی که شریف رضی برای تالیف خویش برگزید، بیانگر وجهی از کلمات امیر بیان علی (ع) بود که او را شیفته و فریفته‌ی خود ساخته بود و این وجه نهج‌البلاغه، وجهی است که به سبب فصاحت والا- و بلاغت اعلا‌ی کلام، آن را تا عمق جان هر کس نفوذ می‌دهد و حکمتها و معرفتهای بی‌مانندش را ابلاغ می‌نماید. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «سیدرضی شیفته‌ی سخنان علی (ع) بوده است. او مردی ادیب و شاعر و سخن‌شناس بود... سیدرضی به خاطر همین شیفتگی که به ادب عموماً و به کلمات علی (ع) خصوصاً داشته است، بیشتر از زاویه‌ی فصاحت و بلاغت و ادب به سخنان مولی می‌نگریسته است و به همین جهت در انتخاب آنها این (صفحه ۱۹) خصوصیت را در نظر گرفته است، یعنی آن قسمت‌ها بیشتر نظرش را جلب می‌کرده است که از جنبه‌ی بلاغت برجستگی خاص داشته است و از این رو نام

مجموعه‌ی منتخب خویش را نهج البلاغه نهاده است. (۱) ۳. (صفحه ۱۹. *****) (۱) مقدمه نهج البلاغه، ص ۳۶. ۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه، الطبعه الاولى، دارالبلاغه، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ۳) مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات عین الهی، ۱۳۵۸ ش. صص ۴-۵.

کتابی شگفت

بدین ترتیب کتابی ظهور یافت که جلوه‌ای است از جلوه‌های وجود علی (ع) نسخه یگانه‌ی هستی و مظهر همه‌ی کمالات الهی. نهج البلاغه کتابی است که در آن والا-ترین اندیشه‌ها و معرفتها و نیکوترین سیرتها و سلوکها جلوه یافته و انسانها را راه نموده و هدایت کرده است. بر کسی پوشیده نیست که امیر مومنان (ع) پیشوای فصیحان و سرور بلیغ سخن‌گویان است و اینکه سخن او والا-ترین سخن پس از کلام خداوند و پیامبر اکرم است. (۱) چنانکه درباره‌ی سخن آن حضرت گفته‌اند: «پایین‌تر از سخن خداوند و بالا-تر از گفتار همه‌ی مخلوقات است.» (۲). علامه سبط ابن جوزی، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری، درباره‌ی کلام امیر مومنان (ع) و شگفتی آفرینی آن می‌نویسد: «علی (ع) به بیانی سخن گفته که سرشار از عصمت است. او با میزان حکمت سخن رانده، سخنی که خداوند بر آن مهابت و شکوه افکنده است. این کلمات به گوش هر کس رسد، او را به شگفتی و حیرت وامی‌دارد. خداوند در سخن گفتن بدو نعمتی ارزانی داشته که توانسته است حلاوت و ملاحمت را یکجا گرد آورد و سحر بیان و زیبایی فصاحت را با هم درآمیزد. نه می‌توان از آن کلمه‌ای اسقاط نمود و نه با حجت و دلیلی با آن مسابقت داد. سخنگویان را به عجز و ناتوانی کشانده و گوی سبقت از همگان ربوده است. کلمات او الفاظی است که نورانیت نبوت بر آن تابیده و آنچه از وی صادر شده عقلمها و فهمها را متحیر و شگفت زده ساخته است.» (۳). (صفحه ۲۰) نهج البلاغه از وجوه گوناگون کتابی شگفت است: الفاظ، جملات، بافت سخن، هندسه‌ی بیان، موسیقی کلام، قوت و استحکام، لطافت و سحر آن، معانی و معارف والا، تاثیرگذاری بر دلها و نفوذ در جانها و محدود نبودن به یک زمینه‌ی خاص. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «از امتیازات برجسته‌ی سخنان امیرالمومنین که به نام نهج البلاغه امروز در دست ما است. این است که محدود به زمینه‌ای خاص نیست. علی (ع) به تعبیر خودش تنها در یک میدان اسب نتاخته است، در میدانهای گوناگون که احيانا بعضی با بعضی متضاد است تکاور بیان را به جولان درآورده است. نهج البلاغه شاهکار است، اما نه تنها در یک زمینه، مثلا: موعظه، یا حماسه، یا فرضا عشق و غزل، یا مدح و هجا و غیره، بلکه در زمینه‌های گوناگون. اینکه سخن شاهکار باشد ولی در یک زمینه، البته زیاد نیست و انگشت‌شمار است، ولی به هر حال هست. اینکه در زمینه‌های گوناگون باشد ولی در حد معمولی نه شاهکار، فراوان است، ولی اینکه سخنی شاهکار باشد و در عین حال محدود به زمینه‌ای خاص نباشد، از مختصات نهج البلاغه است. بگذریم از قرآن کریم که داستانی دیگر است، کدام شاهکار را می‌توان پیدا کرد که به اندازه‌ی نهج البلاغه متنوع باشد؟ سخن نماینده‌ی روح است. سخن هر کس به همان دنیایی تعلق دارد که روح گوینده‌اش به آنجا تعلق دارد. طبعا سخنی که به چندین دنیا تعلق دارد نشانه‌ی روحیه‌ای است که در انحصار یک دنیای به خصوص نیست. و چون روح علی (ع) محدود به دنیایی خاص نیست، در همه‌ی دنیاها و جهانها حضور دارد و به اصطلاح عرفا انسان کامل و کون جامع و جامع همه‌ی حضرات و دارنده‌ی همه‌ی مراتب است، سخنش نیز به دنیایی خاص محدود نیست. از امتیازات سخن علی این است که به اصطلاح شایع عصر ما چندبعدی است، نه یک‌بعدی. خاصیت همه جانبه بودن سخن علی و روح علی مطلبی نیست که تازه (صفحه ۲۱) کشف شده باشد، مطلبی است که حداقل از هزار سال پیش اعجابها را برمی‌انگیخته است. سیدرضی که به هزار سال پیش تعلق دارد، متوجه این نکته و شیفته‌ی آن است، می‌گوید: "از عجایب علی (ع) که منحصر به خود اوست و احدی با او در این جهت شریک نیست، این است که وقتی انسان در آن گونه سخنانش که در زهد و موعظه و تنبه است تامل می‌کند و موقتا از یاد می‌برد که گوینده‌ی این سخن، خود، شخصیت اجتماعی عظیمی داشته و فرمائش همه جا نافذ و

مالک الرقاب عصر خویش بوده است، شک نمی‌کند که این سخن از آن کسی است که جز زهد و کناره‌گیری چیزی را نمی‌شناسد و کاری جز عبادت و ذکر ندارد، گوشه‌ی خانه یا دامنه‌ی کوهی را برای انزوا اختیار کرده، جز صدای خود چیزی نمی‌شنود و جز شخص خود کسی را نمی‌بیند و از اجتماع و هیاهوی آن بی‌خبر است. کسی باور نمی‌کند که سخنانی که در زهد و تبه و موعظه تا این حد موج دارد و اوج گرفته است، از آن کسی است که در میدان جنگ تا قلب لشکر فرو می‌رود، شمشیرش در اهتزاز است و آماده‌ی ربودن سر دشمن است، دلیران را به خاک می‌افکند و از دم تیغش خون می‌چکد و در همین حال این شخص زاهدترین زهاد و عابدترین عباد است ("۴"). سیدرضی آن گاه می‌گوید: "من این مطلب را فراوان با دوستان در میان می‌گذارم و اعجاب آنها را بدین وسیله برمی‌انگیزم ("۵"). شیخ محمد عبده نیز تحت تاثیر همین جنبه‌ی نهج البلاغه قرار گرفته است، تغییر پرده‌ها در نهج البلاغه و سیر دادن خواننده به عوالم گوناگون بیش از هر چیز دیگر مورد توجه و اعجاز او قرار گرفته است، چنانکه خود او در مقدمه شرح نهج البلاغه اش اظهار می‌دارد. از همه‌ی اینها گذشته نکته‌ی جالب دیگر این است که علی (ع) با اینکه همه درباره معنویات سخن رانده است، فصاحت را به اوج کمال رسانیده است. علی (صفحه ۲۲) از می و معشوق و یا مفاخرت و امثال اینها که میدانهایی باز برای سخن هستند، بحث نکرده است. به علاوه او سخن را برای سخن و اظهار هنر سخنوری ایراد نکرده است. سخن برای او وسیله بوده نه هدف. او نمی‌خواست است به این وسیله یک اثر هنری و یک شاهکار ادبی از خود باقی بگذارد. بالاتر اینکه سخنش کلیت دارد، محدود به زمان و مکان و افرادی معین نیست. مخاطب او انسان است و به همین جهت نه مرز می‌شناسد و نه زمان. همه‌ی اینها میدان را از نظر شخص سخنور محدود و خود او را مقید می‌سازد. عمده جهت در اعجاز لفظی قرآن کریم این است که با اینکه یکسره موضوعات و مطالبش با موضوعات سخنان متداول عصر خود مغایر است و سرفصل ادبیات جدیدی است و با جهان و دنیایی دیگر سر و کار دارد، زیبایی و فصاحتش در حد اعجاز است. نهج البلاغه در این جهت نیز مانند سایر جهات متأثر از قرآن و در حقیقت فرزند قرآن است. ("۶). نهج البلاغه چشمه‌ای است از خورشید حقیقت که رایحه‌ی وحی الهی و شمیم کلام نبوی از آن استشمام می‌شود. کتابی که در برگیرنده‌ی حکمت‌های متعالی، قوانین راستین سیاسی، مواظب نوری، سلوک الهی، نظام تربیتی، آیین حکومتداری، سنت‌های تاریخی و عرفان حقیقی است. **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳. (۲) عزالدین عبدالحمید بن هبه‌الله ابن ابی‌الحدید المعتزلی، شرح نهج البلاغه، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۳۷۸ ق. ج ۱، ص ۲۴. (۳) شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن قز اوغلی (سبط ابن‌الجوزی)، تذکره الخواص، موسسه اهل البیت، بیروت، ۱۴۰۱ ق، ص ۱۱۴. (۴) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۶-۳۵. (۵) همان، ص ۳۶. (۶) سیری در نهج البلاغه، صص ۲۶-۳۰.

روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه

اشاره

به منظور مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه و سیر در معارف والای آن می‌توان به یکی از سه روش زیر یا ترکیبی از آنها عمل کرد: ۱. روش ترکیبی ۲. روش تجزیه‌ای ۳. روش موضوعی (صفحه ۲۳)

روش ترتیبی

هدف از این روش مرور و غوری است به ترتیب از ابتدای نهج البلاغه تا انتهای آن و بررسی ترتیبی خطبه‌ها و سخنان، نامه‌ها و مکتوبات، حکمتها و کلمات قصار آن حضرت، چنانکه شارحان بزرگ نهج البلاغه بدین روش نهج البلاغه را شرح کرده‌اند، چونان:

ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به فرید خراسان، در گذشته به سال ۵۶۵ هجری، در معارج نهج البلاغه، قطب‌الدین ابوالحسن سعید بن هبه‌الله بن حسن راوندی معروف به قطب راوندی، در گذشته به سال ۵۷۳ هجری، در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ابوالحسن محمد بن حسین بیهقی نیشابوری معروف به قطب‌الدین کیدری، از عالمان بزرگ شیعه قرن ششم، در حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، علی بن ناصر سرخسی، از عالمان بزرگ قرن ششم، در اعلام نهج البلاغه، عزالدین عبدالحمید بن هبه‌الله ابن ابی‌الحدید معتزلی، در گذشته به سال ۶۵۶ هجری، در شرح نهج البلاغه، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، در گذشته به سال ۶۷۹ هجری، در شرح نهج البلاغه، مولی فتح‌الله کاشانی، در گذشته به سال ۹۸۸ هجری، در تنبیه الغافلین و تذکره العارفین، میر حبیب‌الله بن محمد خوبی، در گذشته به سال ۱۳۲۴ هجری، در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه. این شارحان بزرگ و گرانقدر هر یک با توجه به بینش و گرایش خود از منظری به نهج البلاغه نگریسته‌اند و هر یک به شرح و تفسیر و جوهی از این مجموعه پرداخته‌اند و با توجه به نوع دیدگاه خود برخی از جنبه‌ها را گسترده‌تر مطرح نموده‌اند. سخنان امیر مومنان علی (ع) دارای وجوه گوناگون و جلوه‌ها و جاذبه‌های مختلف است و برای درک مفیدتر و همه‌جانبه‌ی آن بهتر است آن سخنان از زوایای مختلف و جهات گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گیرد، از جمله: (صفحه ۲۴) ۱. از جنبه‌ی لغت و ادب و بلاغت ۲. از جنبه‌ی شان صدور ۳. از جنبه‌ی تاریخی ۴. از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی ۵. از جنبه‌ی حقوقی ۶. از جنبه‌ی اعتقادی ۷. از جنبه‌ی فلسفی و عرفانی ۸. از جنبه‌ی تربیتی و تعلیمی ۹. از جنبه‌ی روانشناسی فردی و اجتماعی ۱۰. از جنبه‌ی اقتصادی و مالی ۱۱. از جنبه‌ی حکومتی و مدیریتی ۱۲. از جنبه‌ی فقهی ۱۳. از جنبه‌ی تفسیری ۱۴. از جنبه‌ی اخلاقی و از جوانب دیگر که هر بخش از کلام امام (ع) دارای جنبه‌هایی از موارد ذکر شده و ذکر نشده است. صفحه ۲۴.

روش تجزیه‌ای

در این روش بخشی یا جزئی از نهج البلاغه یا برخی خطبه‌ها و سخنان، یا نامه‌ها و مکتوبات، یا حکمتها و کلمات قصار گزینش می‌شوند و مورد بررسی و شرح قرار می‌گیرند. این روش همانند روش ترتیبی است، با این تفاوت که بخشی یا جزئی مورد بررسی و شرح واقع می‌شود. طبیعی است که آن بخش یا جزء را می‌توان از جنبه‌ها و جهات مختلف مورد تامل و دقت قرار داد و از آن درس آموخت و بدان هدایت یافت. مزیت عمده‌ی این روش آن است که می‌توان (صفحه ۲۵) خطبه، نامه، یا حکمت مورد نیاز را مطالعه و غور کرد و زمانی طولانی برای مرور نیاز نیست، در حالی که مرور و مطالعه‌ی ترتیبی زمان بسیار می‌طلبد. صفحه ۲۵.

روش موضوعی

در این روش، موضوعی خاص مورد نظر قرار می‌گیرد و به نهج البلاغه عرضه می‌شود و کلیه‌ی مطالبی که مستقیم یا غیرمستقیم موضوع مورد نظر را تبیین می‌نماید، بررسی می‌شود و دسته‌بندی می‌گردد و جمع‌بندی آن مطالب ارائه می‌شود. بدین ترتیب می‌توان مباحث مختلف تربیتی، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... را مورد بررسی قرار داد. از مزیت‌های این روش آن است که کمتر دچار پراکندگی موضوعی می‌شود و می‌توان به جمع‌بندی در موضوعی خاص دست یافت و جوانب مختلف یک موضوع را مورد بررسی قرار داد و تبیینی نسبتاً کامل درباره‌ی یک موضوع انجام داد. با این روش می‌توان به نظریات و دیدگاه‌های امام علی (ع) - تجسم اسلام ناب و جامع - درباره‌ی موضوعی خاص پی برد و با روش و سیره‌ی آن حضرت در موضوعات مورد نظر آشنا شد. در این روش سخنان و مواضع امام (ع) - که از موارد گوناگون استخراج می‌شود - یکدیگر را معنا و تفسیر می‌کنند و جهت صحیح را در برداشت از نهج البلاغه نشان می‌دهند، زیرا نهج البلاغه مجموعه‌ای یکپارچه و پیکری واحد است که سراسر آن هماهنگ و ابتدا و انتهای آن یکسان است، به بیان ابن ابی‌الحدید معتزلی: «اگر کسی با تامل و دقت در نهج البلاغه بیندیشد، همه‌ی

آن را آبی زلال از یک سرچشمه، برخوردار از یک روح و جوهر و دارای یک طرز و سبک می‌یابد، عینا مانند جسمی ساده و بسیط که هیچ جزء آن در ماهیت با دیگر اجزاء اختلافی ندارد، همانند قرآن کریم که اول آن چون وسط آن و وسط آن مانند آخر آن است و همه‌ی سوره‌ها و کل آیات آن در سرچشمه و روش و (صفحه ۲۶) طریقه و فن و سیاق و بافت، مانند هم و یکسان و یکپارچه‌اند. (۱). این ویژگی بی‌نظیر و شگفت نهج‌البلاغه، زمینه‌ی لازم را برای مراجعه‌ی موضوعی و مطرح کردن درد و مشکل و گرفتن درمان و راه حل، آماده ساخته است. البته در روش موضوعی از آثار انجام یافته به دو روش دیگر بی‌نیاز نیستیم و آنها به عنوان ابزارهای کمکی این روش را یاری می‌دهند. (صفحه ۳۱) صفحه ۲۶، ۳۱. *****(۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، صص ۱۲۸-۱۲۹.

دیباچه

جایگاه حکومت حکمت

«حکومت حکمت» عنوانی است برای مروری در مهمترین مباحث حکومتی در نهج‌البلاغه که این مباحث جلوه‌ی حکومتی است که بر پایه‌ی حکمت استوار بود و نویدبخش آزادی، برابری، دادگری و آسودگی برای همگان بود. مباحث حکومتی در نهج‌البلاغه، مباحثی صرفاً نظری و اندیشه‌هایی انتزاعی نیست، بلکه گویای اندیشه و سیره‌ی انسانی است که همه‌ی دوران نوجوانی و جوانی و سالخوردگی خود را در راه تحقق حکومت حکمت گذرانده و برای آن مبارزه کرده است. به بیان ابن ابی‌الحدید معتزلی: و لولا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصاً فقاما و ذاک بمکه آوی و حامی و هذا بیثرب جس الجماما (۱). اگر ابوطالب و فرزندش نبودند، هرگز دین اسلام تجسم نمی‌یافت و برپا نمی‌ایستاد، آن (ابوطالب) در مکه پناه داد و حمایت کرد و این (علی) در مدینه تا پای جان جنگید. امیر مومنان علی (ع) خود درباره این مبارزه‌ی سخت فرموده است: «انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضر». (۲). (صفحه ۳۴) من در خردی بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیعه و مضر را هلاک ساختم. این مبارزه‌ی سخت برای برداشتن موانع حریت و عبودیت و تحقق حکومت حکمت و فراهم نمودن عدالت، رفاهت، مساوات و اخوت در سایه‌ی حکومتی خردمندانه و حکیمانه بود. پیشوای آزادیخواهان، علی (ع) بعثت پیامبر اکرم (ص) را در این جهت معرفی کرده و فرموده است: «بعث الله محمداً - صلی الله علیه و آله - بالحق لیخرج عباده من عباده الاوثان الی عبادته و من طاعه الشیطان الی طاعته، بقرآن قد بینه و احکمه». (۳). خداوند، محمد (ص) را به حق برانگیخت تا بندگان را از پرستش بتان برهاند و به پرستش او وادارد و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند. با قرآنی که معنی آن را آشکار نمود و اساسش را استوار فرمود. صفحه ۳۴. *****(۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، صص ۸۴-۸۳. (۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲، در تمام کتاب از ترجمه‌های زیر استفاده شده است: الف. ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، چاپ اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ ش. ب. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۶ ش. ج. ترجمه‌ی اسدالله مبشری، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش. د. ترجمه و شرح فشرده، محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، چاپ اول، موسسه‌ی مطبوعاتی هدف، قم. ه. ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، چاپخانه‌ی حیدری، ۱۳۳۰ ش. (۳) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷.

بهترین مقتضی تربیت

رسالت بزرگ پیامبر اکرم (ص) در این جهت بود که مردمان را از بندگی جز خدا برهاند و به آزادی حقیقی برساند تا گوهر

وجودشان شکوفا گردد و با برپا کردن حکومت حکمت، بهترین مقتضی را در این جهت فراهم نماید. همه‌ی آن تلاشها و مبارزه‌ها بدین مقصد بود، نه برای قدرت و مکت. امیر مومنان علی (ع) پس از به دست گرفتن حکومت در این باره چنین فرموده است: «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام و لکن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی (صفحه ۳۵) بلادک. فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک.» (۱). خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه به خاطر رسیدن به چیزی از بهره‌های ناچیز دنیا، بلکه مقصد ما آن است که نشانه‌های دین تو را به جامعه بازگردانیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار نماییم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را امنیت فراهم آید و حدود اجرا شده‌ات به اجرا درآید. حکومت کوتاه، (۲) اما حکیمانه و عدالتخواهانه‌ی علی (ع) در این جهت بود که نشانه‌های دین و دینداری در جامعه ظهور یابد و عمران و آبادی در همه جا رخ نماید و مردمان در سایه‌ی امنیت و عدالت و رفاهت به سوی عبودیت گام بردارند. صفحه ۳۵. *****(۱) همان، کلام ۱۳۱. (۲) بیعت با امیر مومنان علی (ع) در هجده ذی حجه‌ی سال سی و پنج هجری صورت گرفت و شهادت آن حضرت در بیست و یکم رمضان سال چهل هجری بود. بنابراین مدت حکومت امام (ع) چهار سال و نه ماه بوده است. ر. ک: ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، حقه و قدم له سهیل زکار، ریاض زرکلی، الطبعه الاولی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق. ج ۳، صص ۲۵۳-۷.

حکومت حکمت و حکومت جهالت و ضلالت

نقطه‌ی مقابل حکومت حکمت، حکومت جهالت و ضلالت است، حکومت نابخردان و نابکاران است که خود بزرگترین و سخت‌ترین مانع اجتماعی و سیاسی بالندگی مردمان است و امیر مومنان علی (ع) نسبت بدان چنین هشدار داده است: «و لکننی آسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا.» (۱). نگرانی من از آن است که نابخردان و نابکاران این امت زمامداری را به دست آرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی و خدمت خود گیرند و با صالحان در پیکار باشند و فاسقان را یاران خود سازند. امیر مومنان علی (ع) در تمام دوران حکومت خود با مبانی فکری چنین (صفحه ۳۶) حکومتی و با راه و رسم چنین مدیریتی مبارزه کرد و تلاش نمود تا مبانی فکری حکومت حکمت و سیرت نیکوی آن را جلوه دهد و در همین راه پذیرای همه‌ی سختیها شد، چنانکه فرمود: «و الله لاند ابیت علی حسک السعدان مسهدا، او اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام.» (۲). به خدا سوگند اگر شب را تا بامداد بر بستری از خار سخت بیدار به سر برم و یا در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم. علی (ع) بر سر پیمان خود با خدا و مردمان ایستاد و حکومت حکمت را پاس داشت و شهادت آن حضرت نیز در همین راه بود. بنابراین مبحث حکومت در نهج البلاغه از مهمترین مباحث است، زیرا سخنان و مواضع کسی است که والاترین انسانها پس از رسول خدا (ص) است و همه‌ی زندگی خود را در راه برپایی دین و آزادی انسان و برابری مردمان و برپایی عدالت میان ایشان و هموار کردن راه تربیت آدمیان گذرانده است و در یک دوران سراسر بحران، اداره‌ی مردمان را به دست گرفته و مدیریت بحران کرده و از این آزمون سخت سربلند و موفق بیرون آمده است. حکومت موفق، حکومتی نیست که با استبداد و بیداد و با خودکامگی و ستمگری و با خشونت و شدت و با فریب و نیرنگ و با ریاکاری و بی صداقتی صدها سال برپا باشد و سلطه‌ی خود را بر مردمان نگه دارد. حکومت موفق، حکومتی است که آزادی و بینایی و دادگری و آسودگی و برابری و برادری را برای مردمان به ارمغان آرد و راه بندگی حقیقی را هموار سازد و حکومت علی (ع) چنین حکومتی بود: حکومت حکمت. (صفحه ۳۹) صفحه ۳۶، ۳۹. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲. (۲) همان، کلام ۲۲۴.

حکومت حکمت

مفهوم حکمت

نوع رفتار حکومتی و مدیریتی به شدت متأثر از نوع دریافت از مفهوم حکومت است و هرگونه که حکومت فهمیده شود، به تناسب آن فهم و دریافت رفتار حکومتی شکل می‌گیرد. اگر حکومت به مفهوم سلطه، تجبر، تحکم و خودکامگی باشد، رفتارهایی سلطه‌گرانه، مستبدانه، آمرانه و خودکامانه در رفتار و مناسبات حکومتی ظهور می‌نماید و اگر حکومت به مفهوم مدیریت، مشارکت، هدایت و خدمت باشد، رفتارهایی مدیریتی، مشارکتی، هدایتی و خدمتی در رفتار و مناسبات حکومتی رخ می‌نماید. تاریخ بشر پیوسته شاهد دریافت مفهومی سلطه‌گرانه از مفهوم حکومت بوده است و این مفهوم رایج از دریافت مفهوم حکومت به شمار می‌آمده است، گاه صریح و آشکار و خشن و گاه غیرمستقیم و در پرده و فریبکارانه. دریافت متداول از مفهوم حکومت، حکمرانی و گردنکشی و گردنفرازی و برخورداری گروه و طبقه‌ای خاص از همه چیز و اعمال اراده‌ی فردی یا گروهی اندک بر اراده‌ی جمعی و گروهی کثیر بوده است. بسیاری حکومت را به مفهوم تسلط بر جان و مال و ناموس مردمان و اختیار اعمال قدرت به هرگونه که خواستند و تصرف همه جانبه و همه‌گونه در امور مردمان می‌دانسته‌اند و بر این اساس حکومت‌های خودکامه‌ی فردی یا جمعی را شکل داده‌اند و در بسیاری مواقع (صفحه ۴۲) چون حکومت شونندگان نیز همین دریافت را از مفهوم حکومت داشته‌اند، این سلطه‌گری و فرمان‌فرمایی را امری طبیعی دانسته و بدان تن داده‌اند و گاهی نیز برای اجتناب از وضعی بدتر و رفتار خشونت‌بارتر، به سلطه‌گری رایج رضایت داده‌اند. در مواقعی مفهوم حکومت چنان از جایگاه حقیقی خودش دور شده است که حکومت به مفهوم سیاست مطلقه و بی‌حد و مرزی حاکمان درآمده و به صورت به بندگی کشیدن مردمان و دست به دست کردن اموال و داراییها و گروه‌گره کردن جامعه و برآوردن برخی گروهها و به زیر کشیدن برخی دیگر جلوه کرده است. بسیاری از حکومت‌گران، مفهوم حکومت را با خودرایی و خودکامگی مترادف می‌دیده‌اند و حکومت را به مفهوم حکمفرمایی در می‌یافته‌اند و بر این اساس حکومت را حق خویش می‌دانسته‌اند و بالطبع برای دیگران هیچ‌گونه حقی در حکومت و مدیریت جامعه قائل نبوده‌اند و از این رو اجازه‌ی اندیشیدن، سخن گفتن، انتخاب کردن، انتقاد کردن، نصیحت کردن به کسی نمی‌داده‌اند، جز در آنچه آنان می‌پسندیده‌اند و بدان رضایت می‌داده‌اند و آن هم از سر منتهی که حکمفرمایان بر مردمان می‌گذاشته‌اند. اما مفهوم حکومت در نهج البلاغه و در اندیشه و سیره‌ی علی (ع) جز به مفهوم مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت نیست و این مفهوم به زیبایی تمام در سخن و عمل امیر مومنان (ع) جلوه یافته است. آن حضرت تلاش می‌کرد تا چنین مفهومی را که با مفاهیم کهن و رایج ناسازگار بود، تبیین نماید و در عمل محقق سازد. پیشوای موحدان، علی (ع) در نامه‌ای که به اشعث بن قیس استاندار «آذربایجان» نوشته است، آن مفهوم کهن و رایج حکومت را به زیر پا می‌گذارد و مفهوم درست و انسانی حکومت را بدو می‌آموزد. اشعث بن قیس پیش از شکل‌گیری حکومت امام (ع) و در دوران (صفحه ۴۳) حکومت خلیفه‌ی سوم به استانداری آذربایجان منصوب شده بود و حکومت را آن‌گونه می‌فهمید که فهم رایج عصر حکومت خلیفه‌ی سوم بود، یعنی تسلط و تجبر و خودمحوری و خودکامگی. (۱) البته امام (ع) پس از مدتی کوتاه او را از استانداری «آذربایجان» عزل نمود. (۲) نامه‌ی امیر مومنان (ع) به اشعث بن قیس در تبیین نگاه امام (ع) به حکومت و دریافت آن حضرت از مفهوم حکومت بسیار در خور توجه است، وی چنین نوشته است: «و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه و انت مسترعی لمن فوقک. لیس لک ان تفتات فی رعیه و لا- تخاطر الا- بوثیقه و فی یدیک مال من مال الله عز و جل و انت من خزانه حتی تسلمه الی و لعلی الا اکون شر و لاتک لک، و السلام» (۳). همانا کاری که به عهده‌ی توست، طعمه‌ای برایت نیست، بلکه امانتی است بر گردنت و آن که تو را بدان کار گمارده، نگهبانی امانت را به عهده‌ات گذارده و تو پاسخگوی آنی نسبت به آن که فرا دست توست. این حق برای تو نیست که در میان

مردمان به استبداد و خودرایی عمل نمایی و به کاری دشوار جز با دستاویز محکم در آیی. و در دست تو مالی از مالهای خدای عزوجل است و تو آن را خزانه‌داری تا آن را به من بسپاری. امیدوارم برای تو بدترین والیان نباشم، والسلام. امیر مومنان (ع) در این نامه آن ذهنیت کهن و رایج از مفهوم حکومت را منکوب می‌کند و آن فهمی را که سالها مهجور بوده است، تبیین می‌نماید. امام (ع) این برداشت از زمامداری و کارگزاری را که حکومت همچون طعمه‌ای در اختیار زمامداران و کارگزاران است و هرگونه بخواهند، می‌توانند عمل کنند، و هرگونه که میل کنند، می‌توانند تصرف نمایند، به شدت نفی می‌کند و نقطه‌ی مقابل چنین برداشتی را اثبات می‌کند، که حکومت و مسئولیت امانتی (صفحه ۴۴) است بر گردن زمامداران و کارگزاران که باید آن را به خوبی نگهبانی کنند و از آن پاسداری نمایند و در خدمت آن امانت باشند، نه مسلط بر آن. دیگر اینکه زمامداران و کارگزاران در حیطه‌ی عمل خود پاسخگویند و این همان معنای مسئولیت است، یعنی زمامداری و کارگزاری مسئولیت‌پذیری است، نه سلطه‌گری و هیچ کس را این حق نیست که هرگونه که خواست عمل و رفتار نماید و هیچ کس را حق خودرایی و خودکامگی نیست و مسئولان برای اقدامات خود باید ملاک داشته باشند و بر اساس حجتی روشن عمل نمایند و در اداره‌ی امور باید از اعمال نظر بی‌منا و حکومت رای پرهیزند. همچنین امام (ع) تکلیف اموال و امکانات را روشن می‌کند تا راه خودسری در این زمینه را ببندد و مسئولان بدانند که اموال و داراییها و امکانات در اصل از آن خداست که به صورت امانت و از باب نیابت در اختیار مردمان - همه‌ی مردمان و نه گروهی خاص - نهاده است تا در راه رفاه و آسایش همگانی و به گونه‌ای خردمندانه و با تدبیری درست استفاده شود. (۴) مسئولان، خزانه‌داران اموال و داراییها و امکانات هستند، یعنی خزانه‌داران آنچه متعلق به مردمان است، بر اساس نیابت الهی و آنان در واقع خزانه‌داران و وکیلان مردمانند، نه حاکمان و مسلمان بر ایشان. از امیر مومنان (ع) روایت شده است که فرمود: «ان السلطان لامین الله فی الارض و مقیم العدل فی البلاد و العباد و وزعه فی الارض». (۵). همانا زمامدار، امین خدا در زمین و برپا دارنده‌ی عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است. پیشوای آزادیخواهان، علی (ع) بر فهم درست از حکومت و مدیریت سخت تاکید می‌کرد و تلاش می‌نمود که مسئولان و کارگزاران حکومتش با دریافتی درست از مسئولیت و کارگزاری بدین امر اهتمام ورزند. آن حضرت در (صفحه ۴۵) عهدنامه‌ی مالک‌اشتر در تبیین این امر به مالک چنین نوشته است: «ولا تقولن انی مومر آمر فاطاع، فان ذلك ادغال فی القلب و منهکه للدين، و تقرب من الغیر». (۶). مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت) است. تصور بسیاری از زمامداران و مدیران از زمامداری و مدیریت، تجبر و تحکم و خودرایی و خودمحوری بوده است و امیر مومنان علی (ع) به صراحت چنین فهمی را منفور و مطرود اعلام می‌نماید و پیامدهای تباهاگر چنین دریافتی از زمامداری و مدیریت را یادآور می‌شود. آن که خود را مسلط بر دیگران می‌بیند و خودکامگی می‌کند، در ابتدا خود را تباها می‌سازد و آن گاه دین را بی‌آبرو می‌نماید و سپس زمینه‌ی تغییر و تحول در قدرت و دگرگونی در امور را فراهم می‌سازد. فهم کهن و رایج از قدرت چنین بوده است که حکومت و سطوت ملازم یکدیگرند و هر که در منصب اداره‌ی امور نشست، از حق تسلط و غلبه بهره‌مند است و اگر روز را شب بخواند، باید به جان پذیرفت. خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن اگر خود روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پروین (۷). چنین فهمی از حکومت (خودکامگی و سلطه‌گری) عین نابخردی و نابکاری است و حکومت بر پایه خودکامگی و سلطه‌گری، حکومت جهالت و حکومت ضلالت است و هیچ چیز هراس‌انگیزتر از غلبه‌ی جاهلان و دولت گمراهان نیست. امیر مومنان علی (ع) در ضمن خطبه‌ای پس از جنگ جمل، در این باره چنین فرموده است: (صفحه ۴۶) «ما شککت فی الحق مذاریته! لم یوجس موسی - علیه‌السلام - خیفه علی نفسه، بل اشفق من غلبه الجهال و دوله الضلال». (۸). از آن روز که حق را دیده‌ام، در آن دو دل نگردیده‌ام. هراسی که موسی (ع) را (هنگام رو به رو شدن با ساحران) گرفت به جهت بیم جان خود نبود، بلکه فقط از غلبه‌ی جاهلان و دولت گمراهان اندیشناک شد. امام (ع)

پیوسته همان هراسی را در دل داشت که موسی (ع) در رویارویی با ساحران در درون خود احساس کرد: (فاوجس فی نفسه خیفه موسی). (۹). و موسی در خود بیمی احساس کرد. این هراس، هراسی بود واقعی، بر اساس آنچه پیوسته در تاریخ روی داده و حکومت جهالت و حکومت ضلالت بر مردمان حکم رانده است. فهم خودکامانه و سلطه‌گرانه از حکومت و مدیریت، انسان را به روشهای نابخردانه و نابکارانه می‌کشاند، چنانکه امیر مومنان علی (ع) - در نامه‌ای خطاب به مصریان که با مالک‌اشتر فرستاد چون او را به حکومت آن سرزمین گمارد - فرموده است: «و لکننی آسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا و عبادة خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا». (۱۰). نگرانی من از آن است که نابخردان و نابکاران این امت زمامداری را به دست آرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی و خدمت خود گیرند و با صالحان در پیکار باشند و فاسقان را یاران خود سازند. (صفحه ۴۷) با این احساس خطر است که امام (ع) نسبت به کمترین ظهور فهم خودکامانه و سلطه‌گرانه از حکومت و مدیریت هشدار داده است. امیر مومنان (ع) به مالک‌اشتر می‌آموزد که به محض پیدایش فهمی خودکامانه و سلطه‌گرانه از حکومت و مدیریت، دریافت خود را از زمامداری و کارگزاری تصحیح نماید و اجازه ندهد که این تلقی در او رشد کند. آن حضرت به مالک‌اشتر چنین نوشته است: «و اذا احث لک ما انت فیه من سلطانک ابهه او مخیله، فانظر الی عظم ملک الله فوقک و قدرته منک علی ما لا تقدر علیه من نفسک، فان ذلک یطامن من طماحک و یکف عنک من غربک و یفیء الیک بما عزب عنک من عقلک». (۱۱). و اگر قدرتی که از آن برخوردار، نخوتی در تو پدید آورد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود، آن قدرت نیست، که چنین نگرستن، سرکشی تو را می‌خواباند و تندی تو را فرومی‌نشاند و عقل از دست رفته‌ات را به تو بازمی‌گرداند. از این بیان امام (ع) روشن می‌شود که فهم خودکامانه و سلطه‌گرانه از حکومت و مدیریت، انسان را به بی‌خردی، تندی و سرکشی می‌کشاند. همین که انسان تصور کند که بر دیگران مسلط است و از او فرمان دادن است و از دیگران، بی‌چون و چرا فرمان بردن، از مرتبه‌ی انسانی بیرون می‌شود و از خرد نورانی بی‌بهره می‌گردد و همین انسان را به تندی و سرکشی راه می‌برد. از این روست که امام (ع) به مالک‌اشتر سفارش می‌نماید که به محض ظهور چنین تصویری و پیدایش احساس نخوت و بزرگ‌شماری خود، به قدرت خداوند و به حکومت او بنگرد، تا دریابد که او هیچ قدرتی ندارد و این سبب شود که سرکشی‌اش فرونشیند و تندی و تیزی‌اش خاموش گردد و خرد از دست رفته‌اش باز آید. (صفحه ۴۸) احساس گردنفرازی در حکومت، سپر میان انسان و شیطان را زایل می‌کند و انسان را گرفتار خوبی شیطانی می‌نماید. تنها سپر میان انسان و شیطان «عدم گردنفرازی» و «فروتنی» است، چنانکه امیر مومنان (ع) فرموده است: «و اعتمدوا وضع التذلل علی روسکم و القاء التعزز تحت اقدامکم و خلع التکبر من اعناقکم و اتخذوا التواضع مسلحة بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده». (۱۲). تاج افتخار فروتنی را بر سرهای خویش نهید و گردنفرازی را به زیر پای خود بیفکنید و رشته‌ی تکبر را از گردنهایتان فرود آرید و افتادگی را همچون سپری میان خود و دشمن - شیطان و سپاهیان او - بشمارید. اگر فهم انسان از حکومت و مدیریت به خودبزرگی‌بینی و قدرتمداری کشیده شود، برای خود جایگاهی خدایی قائل می‌شود و دیگران را چون بندگان خود به خدمت می‌گیرد و در این صورت خود را هم نبرد با خداوند می‌خواند. امیر مومنان علی (ع) در این باره به مالک‌اشتر چنین هشدار داده است: «ایاک و مساماه الله فی عظمته و التشبه به فی جبروته، فان الله یذل کل جبار و یهین کل مختال». (۱۳). پرهیز از اینکه خود را در عظمت با خدا برابر داری، یا در کبریا و جبروت، خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می‌نماید و هر خودکامه‌ای را پست و بی‌مقدار می‌سازد. و نیز آن حضرت برای زدودن چنین فهمی از حکومت و مدیریت، در ضمن خطبه‌ای که آموزش حقوقی داده و حقوق متقابل را تبیین کرده، چنین فرموده است: (صفحه ۴۹) «فانما انا و انتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره». (۱۴). جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. بنابراین در اندیشه‌ی سیاسی امام علی (ع) مفهوم حکومت به مفهوم قدرتمداری و سلطه‌گری و فرمان‌فرمایی و خودکامگی نیست، بلکه

امانتداری و خدمتگزاری و پاسداری و مهرورزی است. امیر مومنان (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر بدو چنین آموزش داده است: «و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق» (۱۵). قلب خود را از مهربانی و دوستی و لطف به مردمان لبریز ساز و مبادا نسبت به آنان چون جانور درنده‌ی آزارکننده‌ای باشی که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته‌ی دیگر در آفرینش با تو همانندند. امام (ع) به صراحت می‌آموزد که دریافت درست از حکومت و مدیریت چنین است. حکومت از منظر امیر مومنان علی (ع) مفهومی انسان‌دوستانه، مهرورزانه و خدمتگزارانه دارد، نه مفهومی سلطه‌گرانه، درنده‌خویانه و خودکامانه. امام (ع) در این بیان والا نوع نگاه خود به مردمان و احساس خویش نسبت به آنان را مطرح می‌کند و کارگزاران خود را به چنین دیدگاه و دریافتی فرامی‌خواند. آن که چنین فهمی از حکومت و مدیریت دارد و مردمان را با همه‌ی وجود دوست دارد و خود را خدمتگزار آنان می‌بیند، می‌تواند به درستی و بر اساس مناسباتی معنوی مردمان را اداره کند و هدایت نماید. (صفحه ۵۰) دریافت سلطه‌گرانه و خودکامانه از حکومت، انسان را به چنان مرتبه‌ای تنزل می‌دهد که چون جانوری درنده‌خوی با مردمان رفتار می‌کند و کرامت آنان را زیر پا می‌گذارد و عزت ایشان را می‌شکند و حرمتشان را می‌برد. امام (ع) با بیانی موکد می‌فرماید: «و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتتم اکلهم» (مبادا نسبت به مردمان چون جانور درنده‌ی آزارکننده‌ای باشی که خوردنشان را غنیمت شماری)، و این سخن بیانگر طرد نوعی فهم و دریافت از حکومت و مدیریت است، فهم و دریافتی سلطه‌گرانه و خودکامانه. آنان که برای مردمان اعتباری قائل نیستند و خود را بر جان و مال و ناموس ایشان مسلط می‌بینند و این را از شئون حکومت می‌دانند، چنان در رفتار با مردمان تنزل می‌نمایند که همچون درندگان عمل می‌کنند. همین که کسی حرمت مردمان را زیر پا بگذارد و حقوق آنان را پایمال سازد، بالاترین درنده‌خوییها را نشان داده است، زیرا حرمت مردمان بالاترین حرمتهاست، به بیان پیشوای آزادگان، علی (ع): «ان الله حرم حراما غیر مجهول و احل حلالا غیر مدخول و فضل حرمه المسلم علی الحرم کلها و شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاقدها» (۱۶). خداوند حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست و حلالی را حلال کرده که از عیب خالی است و حرمت مسلمان را از دیگر حرمتها برتر نهاده است و حقوق مسلمان را با اخلاص و یگانه‌پرستی پیوند داده است. این مفهوم انسانی از حکومت که امیر مومنان علی (ع) تصویر می‌نماید، مفهومی است به دور از هرگونه تنگ‌نظری و گروه‌گرایی و پاک از هرگونه سببیت و عصبیت. حکومت از آن همه‌ی مردمان است و زمامداران پاسداران حقوق همه‌ی (صفحه ۵۱) مردمان و خدمتگزاران واقعی ایشان. از این رو امام (ع) یادآور شده است که: «فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق» (مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته‌ی دیگر در آفرینش با تو همانندند)، و این سفارش فرع آن بیان کلی است که نباید حکومت را به مفهوم سلطه‌گری و خودکامگی دریافت و نسبت به مردمان درنده‌خویی روا داشت، بلکه باید با فهمی انسان‌دوستانه، مهرورزانه و خدمتگزارانه به حکومت و اداره‌ی مردمان برخاست و حقوق آنان را پاس داشت، که حکومت پاسداری از حقوق مردمان و رساندن هر ذی‌حقی به حقوق خودش است. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «اندیشه‌ای خطرناک و گمراه‌کننده در قرون جدید میان بعضی از دانشمندان اروپایی پدید آمد که در گرایش گروهی به ماتریالیسم، سهمی به سزا دارد و آن اینکه نوعی ارتباط تصنعی میان ایمان و اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حق حاکمیت توده‌ی مردم از طرف دیگر برقرار شد. مسئولیت در برابر خدا مستلزم عدم مسئولیت در برابر خلق خدا فرض شد و حق‌الله جانشین حق‌الناس گشت. ایمان و اعتقاد به ذات احدیت که جهان را به حق و به عدل برپا ساخته است، به جای اینکه زیربنا و پشتوانه اندیشه‌ی حقوقی ذاتی و فطری تلقی شود، ضد و مناقض آن شناخته شد و بالطبع حق حاکمیت ملی مساوی شد با بی‌خدایی. از نظر اسلام، درست امر بر عکس آن اندیشه است. در نهج‌البلاغه، با آنکه این کتاب مقدس قبل از هر چیز کتاب توحید و عرفان است و در سراسر آن سخن از خدا است و همه جا نام خدا به چشم می‌خورد، از حقوق واقعی توده‌ی مردم و موقع شایسته و ممتاز آنها در برابر حکمران و اینکه مقام واقعی حکمران امانتداری و نگهبانی حقوق

مردم است، غفلت نشده، بلکه سخت بدان توجه شده است. (صفحه ۵۲) در منطق این کتاب شریف، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنها است. از این دو - حکمران و مردم - اگر بنا است یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده‌ی مردم است، نه توده‌ی مردم برای حکمران. سعدی همین معنی را بیان کرده، آنجا که گفته است: گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست و از برای رعیت، علی‌رغم مفهوم منفوری که تدریجا در زبان فارسی به خود گرفته است، مفهومی زیبا و انسانی داشته است. استعمال کلمه "راعی" را در مورد حکمران و کلمه‌ی "رعیت" را در مورد توده‌ی مردم، اولین مرتبه در کلمات رسول اکرم (ص) و سپس به وفور در کلمات علی (ع) می‌بینیم. این لغت از ماده‌ی "رعی" است که به معنی حفظ و نگهداری است. به مردم از آن جهت کلمه‌ی رعیت اطلاق شده است که حکمران عهده‌دار حفظ و نگهداری جان و مال و حقوق و آزادیهای آنها است. (۱۷). امیر مومنان علی (ع) در بیان این حقیقت که حکومت به مفهوم پاسداری از حرمت و حقوق و آزادیهای مردمان است، در حکمتی نورانی چنین فرموده است: «السلطان وزعه الله فی ارضه». (۱۸). حاکمان پاسبانان خدایند در زمین او. بدین ترتیب در مفهومی که امام علی (ع) از حکومت ارائه می‌نماید، هیچ نشانه‌ای از تسلط و تجبر نیست، بلکه اگر زمامداران خود را مسلط بر مردمان ببینند و احساس کنند که بر هر تصمیمی و بر هر عملی مجازند، بی‌گمان به خود کامگی و سلطه‌گری کشیده می‌شوند. امیر مومنان علی (ع) در سخنی صریح و روشن فرموده است: (صفحه ۵۳) «من ملک استاثر». (۱۹). هر که ملک یابد، همه چیز را برای خود خواهد. دریافت نادرست از مفهوم حکومت، بی‌گمان انسان را به خود کامگی و تمامت‌خواهی می‌کشاند و دست‌تلاش و تعدی به حرمت مردمان و حقوق آنان و آزادیهای ایشان می‌گشاید. به بیان پیشوای عدالتخواهان، علی (ع): «من نال استطال». (۲۰). آن که به نوایی رسید، خود را از دیگران برتر دید. اگر انسان نگاه خود را به حکومت و مدیریت تصحیح نکند و دریافتی درست و انسانی از قدرت و سیادت نداشته باشد، در گردابی فرو می‌رود و به مرتبه‌ای از تباهی تنزل می‌نماید که بازگشتی در آن و نجاتی از آن نیست. عرصه‌ی حکومت و مدیریت، عرصه‌ی سخت‌ترین آزمونهاست و نخستین شرط توفیق در این آزمون دریافت درست از مدیریت و فهم انسانی از حکومت است. امتحان و ابتلا برای ظهور بواطن است. (۲۱) آن که حکومت را امانتداری و خدمتگزاری می‌فهمد، صورت و سیرتی انسان‌دوستانه، امانتدارانه و خدمتگزارانه از آن ارائه می‌نماید. و آن که حکومت را فرمان‌فرمایی و برخورداری می‌فهمد، صورت و سیرتی درنده‌خویانه، سلطه‌گرانه و خودکامانه از آن اراده می‌نماید و چه سخت آزمونی است، آزمون حکومتداری. امیر مومنان علی (ع) فرموده است: «الولایات مضامیر الرجال». (۲۲). حکمرانها میدانهای مسابقت و آزمودن انسانها است. امام علی (ع) در فرمانهای حکومتی خود به کارگزارانش تلاش کرده است تا آنان را به فهمی درست و انسانی از حکومت سوق دهد و فهم سلطه‌گرانه و (صفحه ۵۴) خودکامانه را از اندیشه‌ی آنان پاک سازد و زمینه‌ی توفیق آنان را در این آزمون سخت فراهم نماید. تصور بسیاری از مفهوم حکومت پیوسته این بوده است که حکومت و مدیریت مترادف فرمان‌فرمایی و برخورداری است. امیر مومنان علی (ع) در نامه‌ای به زیاد بن ابیه، قائم مقام عبدالله بن عباس - استاندار بصره - چنین نوشته است: «اتر جوا ان یعطیک الله اجر المتواضعین و انت عنده من المتکبرین! و تطمع - و انت متمرغ فی النعیم، تمنعه الضعیف و الارمله - ان یوجب لک ثواب المتصدقین؟ و انما المرء مجزی بما اسلف و قادم علی ما قدم». (۲۳). امید داری خدای به تو پاداش فروتنان دهد و در حالی که تو نزد او از گردن فرازان به شمار آیی و طمع بسته‌ای که ثواب صدقه‌دهندگان یابی، در حالی که در ناز و نعمت فرورفته‌ای و آن را از ناتوانان و بیوه‌زنان دریغ می‌داری؟ آدمی بدانچه کرده است پاداش یابد و بدانچه از پیش فرستاده است درآید. امام (ع) در واقع به همگان می‌آموزد که مفهوم حکومت، فرمان‌فرمایی نیست تا حاکمان به رفتاری گردنفرزانه و خودکامانه میل کنند و نیز مفهوم حکومت، برخورداری حاکمان و فرورفتن آنان در ناز و نعمت نیست تا به مکتب و اشرافیت روی کنند، بلکه حکومت به مفهوم امانتداری و خدمتگزاری است، زیرا زمامداران امانتداران و وکیلان مردمند. امیر مومنان (ع) در نامه‌ای به کارگزاران خود در امر خراج به صراحت چنین نوشته است: «فانصفوا الناس من انفسکم و اصبروا

لحوائجهم، فانکم خزان الرعيه و وکلاء الامه» (۲۴). داد مردم را از خود بدهید و در بر آوردن حاجتهای آنان شکیبایی (صفحه ۵۵) ورزید، مکه شما خزانه داران مردم و وکیلان امت هستید. چنین دریافتی، یعنی خود را خزانه دار، امانتدار، کارگزار و خدمتگزار دیدن، زمامداران را به رفتاری انسانی و پاسداری از حرمت و حقوق مردمان و به پیوند و نزدیکی با ایشان سوق می دهد. امام علی (ع) در نامه ای به فرماندهان سپاه خود چنین نوشته است: «اما بعد، فان حقا علی الوالی الا یغیره علی رعیتہ فضل ناله و لا طول خص به و ان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عبادہ و عطفًا علی اخوانه» (۲۵). اما بعد، بر زمامدار است که اگر به زیادتی رسید و یا نعمتی مخصوص وی گردید، موجب دگرگونی او نشود و آنچه خداوند از نعمت خویش نصیبش کرده است، بر نزدیکی وی به بندگان خدا و مهربانی او به برادرانش بیفزاید. بدین ترتیب مفهوم روشن حکومت نزد امام علی (ع) مهرورزی، امانتداری، خدمتگزاری و پاسداری است و نه قدرتمداری، سلطه گری، فرمان فرمایی و خودکامگی. **** (۱) ن. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، صص ۱۴۵ و ۱۳، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلاء، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرج احادیثه شعيب الارنؤوط، الطبعة الثامنة، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۲، ص ۴۱. (۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸۰. (۳) نهج البلاغه، نامه ۵. (۴) ر. ک: محمد رضا الحکیمی، محمد الحکیمی، علی الحکیمی، الحیاه، ج ۳ الطبعة الاولى، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، طهران، ۱۴۰۸ ق. ص ۶۴. (۵) جمال الدین محمد خوانساری، شرح غرر الحکم و دررالکلم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش. ج ۲، ص ۶۰۴. (۶) نهج البلاغه، نامه ۵۳. (۷) مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی، کلیات شیخ سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، موسسه علمی مطبوعاتی علمی، تهران، گلستان، ص ۱۰۳. (۸) نهج البلاغه، خطبه ۴. (۹) قرآن، طه / ۶۷. (۱۰) نهج البلاغه، نامه ۶۲. (۱۱) همان، نامه ۵۳. (۱۲) همان، خطبه ۱۹۲. (۱۳) همان، نامه ۵۳. (۱۴) همان، خطبه ۲۱۶. (۱۵) همان، نامه ۵۳. (۱۶) همان، خطبه ۱۶۷. (۱۷) سیری در نهج البلاغه، صص ۱۲۸-۱۲۷. (۱۸) نهج البلاغه، حکمت ۳۳۲. (۱۹) همان، حکمت ۱۶۰. (۲۰) همان، حکمت ۲۱۶. (۲۱) ن. ک: السيد محمد حسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، دار الکتاب الاسلامی، قم، ۱۳۹۳ ق. ج ۱، ص ۲۶۸. (۲۲) نهج البلاغه، حکمت ۴۴۱. (۲۳) همان، نامه ۲۱. (۲۴) همان، نامه ۵۱. (۲۵) همان، نامه ۵۰.

ضرورت حکومت

با مطرح شدن بحث حکومت، از جمله نخستین پرسشهایی که پیش می آید این است که آیا اساسا وجود حکومت ضروری است یا خیر؟ آیا مردمان می توانند بدون حکومت و فارغ از نظام حکومتی و قانون، حیاتی معقول و مناسباتی انسانی داشته باشند؟ ویژگی اجتماعی بودن از فطریات انسان است و تاریخ بشر و آثار باقیمانده (صفحه ۵۶) از قرون و اعصار گذشته بیانگر آن است که انسان همیشه در اجتماع و به صورت دسته جمعی زندگی می کرده است، (۱) و همین زندگی اجتماعی ملازم وجود قدرتی نظم آفرین و قوانینی مورد پیروی همگان است، زیرا جز در بستر امنیت و نظم اجتماعی و قانون، رشد و بالندگی و پیشرفت و سیر به سوی کمال معنی نمی یابد. هیچ چیز مانند عدم امنیت و فقدان نظم اجتماعی و بی قانونی جوامع انسانی را آسیب نمی زند و از حرکت به سوی مقاصدشان باز نمی دارد. سخن امیر مومنان علی (ع) درباره شعار «لا حکم الا لله» (حکم و داوری جز برای خدا نیست) که از جانب مقدس مابان بی بصیرت و کوتاه بین و کج اندیش (خوارج) مطرح شد و بیانگر دریافتی نادرست و ظاهر گرایانه از دین بود، مبین دیدگاه امام (ع) در ضرورت حکومت و نیاز به قدرتی نظم آفرین است. شریف رضی آورده است که چون آن حضرت سخن خوارج را شنید که می گفتند «لا حکم الا لله» فرمود: «کلمه حق یراد بها باطل! نعم انه لا حکم الا لله و لکن هولاء یقولون: لا امره الا لله و انه لا بد للناس من امیر، بر او فاجر یعمل فی امرته المومن، و یستمع فیها الکافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تامن به السبل و یوخذ به للضعیف من القوی، حتی یستریح بر و یستراح من فجر» (۲). سخنی است حق که بدان باطلی را

خواهند. آری حکم جز از آن خدا نیست، لیکن اینان می گویند فرمانروایی و حکومت، جز برای خدا روا نیست، در حالی که مردم را دولتی و حاکمی باید، نیکوکار یا تبهکار، تا در حکومت او انسان باایمان کار خویش کند و انسان کافر بهره‌ی خود برد، تا آن گاه که وعده‌ی حق سررسد و مدت هر دو دررسد. در سایه‌ی حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند، و با دشمنان پیکار کنند و (صفحه ۵۷) راهها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند. ظهور شعار «لا حکم الا لله» بدین ترتیب بود که چون سپاه قاسطین در پیکار صفین در معرض شکست قرار گرفت، با نیرنگ عمرو بن عاص، سپاه امام (ع) را به توقف نبرد و داوری قرآن فراخواندند و با این نیرنگ سپاه عراق گرفتار تشقت و افتراق شد و جمعی بسیار از قاریان و مقدس مابان سپاه امام (ع) فریاد برآوردند که اینان ما را به کتاب خدا دعوت کرده‌اند و روا نیست که دعوتشان را نپذیریم و هر چه امام (ع) تلاش کرد که آنان را از نیرنگ قاسطین نجات دهد سود نبخشید و آن بی‌بصیرتان، پیکار در مرز پیروزی را به توقف کشاندند و اصرار کردند که پیشنهاد معاویه مبنی بر حکم قرار دادن قرآن پذیرفته شود. امام (ع) به ناچار پذیرفت و پیمان‌نامه‌ای تنظیم شد. پس از آگاهی دو سپاه از پیمان‌نامه، برخی از همان مقدس مابانی که جنگ را به توقف کشیده و کار را به حکمیت واگذاشته بودند، فریاد مخالفت برآوردند و اصل پذیرفتن حکم و داوری غیرخدا را نادرست خواندند. نخستین بار شعار «لا- حکم الا- لله» از جانب دو برادر از قبیله‌ی «عنزه» مطرح شد که از این قبیله چهار هزار خفتان پوش در سپاه امام (ع) بودند. آن دو برادر که معدان و جعد نام داشتند، پس از شنیدن پیمان‌نامه توقف جنگ و نپذیرفتن داوری قرآن از سوی طرفین و داور قرار دادن ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص برای داوری طبق کتاب خدا و سنت پیامبر (ص)، به مخالفت برخاستند و با فریاد «لا حکم الا لله» به صفوف شامیان حمله بردند و جنگیدند تا کشته شدند. پس از آنان بنی‌راسب این اشعار را دادند و سپس بنی‌تمیم و از امام (ع) خواستند که پیمان بسته را بشکنند و چون امام (ع) از پیمان‌شکنی خودداری کرد، آنان پذیرفتن (صفحه ۵۸) حکم و داوری را گمراهی خواندند و از علی (ع) بیزارى جستند و از وی جدا شدند. (۳). خوارج با نفی حکم غیرخدا، فرمانروایی و حکومت را برای غیرخدا نفی کردند، بدین معنی که وقتی غیرخدا را هیچ فرمانی نباشد، دولت و حکومت غیرخدا نیز منتفی است، زیرا استنباط حکم و ملاحظه‌ی خیر و صلاح جامعه و نظم‌آفرینی در جهت مصالح همگانی از وظایف حکومت است که بدون آن حکومت معنی نمی‌یابد. بنابراین با نفی حکم غیرخدا، امارت و حکومت انسانها منتفی است، (۴) و این امر چیزی جز عدم امنیت و فقدان نظم اجتماعی و بی‌قانونی را در پی نخواهد شد و روشن است که در چنین وضعی جامعه انسانی به چه سرنوشت تباهی گرفتار خواهد شد. آنچه موجب حفظ امنیت جامعه و پاس داشتن حرمتها و مانع تعدی و تجاوز و ستمگری می‌شود، یا عقل است، یا اخلاق، یا دیانت و یا حکومت، که در این میان حکومت اساسی‌ترین نقش را دارد، زیرا در صورت انحراف در عوامل دیگر، آنها نقش خود را در این ساحت از دست می‌دهند، اما نظم‌آفرینی و جلوگیری از ستمگری و پاسداری از حرمت و حقوق مردمان و ایجاد امنیت و اجرای قانون، ملایم هر حکومتی است، چه حکومت نیکوکاران باشد و چه حکومت نابکاران. (۵). روشن است که در حکومت نیکوکاران، مومنان به بهره‌ی اخروی و بستر مناسب معنوی و زمینه‌ی تعالی خود می‌رسند: «يعمل في امرته المومن» (انسان با ایمان کار خویش کند) و در حکومت نابکاران، کافران به بهره‌ی دنیوی و بستر مناسب هبوطی و زمینه‌ی تباهی خود می‌رسند: «يستمتع فيها الكافر» (انسان کافر بهره‌ی خود برد). (۶) اما هر حکومتی - نیک یا بد - موظف است امنیت فراهم کند و مرزها را پاس بدارد و جامعه را سامان دهد، چنانکه در سخن امام (ع) در پاسخ به اندیشه‌ی ضد حکومتی خوارج، درباره‌ی مطلق حکومتها آمده است: (۷). (صفحه ۵۹) «يجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تامن به السبیل» (در سایه‌ی حکومت مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند و راهها را ایمن سازند). ایجاد امنیت و نظم‌آفرینی و پاسداری از حقوق مردمان و جلوگیری از تعدی، شان هر حکومت است و فارغ از این امور چیزی به نام حکومت معنی نمی‌یابد. امیر مومنان علی (ع) این حقیقت را در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر چنین یادآور شده است: «هذا ما امر به عبدالله علی امیرالمومنین، مالک بن الحارث

الاشتر فی عهده الیه، حین و لاه مصر: بجایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلهما و عماره بلادها» (۸). این فرمانی است از بندهی خدا علی امیر مومنان به مالکک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد تا خراج آن را فراهم آورد و با دشمنان پیکار کند و کار مردم آنجا را سامان دهد و شهرهایش را آباد سازد. این امور ضروری حکومت است و ضرورت حکومت نیز از همین جا است. همچنین امیر مومنان (ع) در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود چنین نوشته است: «اما بعد، فانک ممن استظهر به علی اقامه الدین و اقمع به نخوه الاثیم و اسد به لاهه الثغر المخوف» (۹). اما بعد، تو از آنانی که در اجرای قوانین دین پشتیبانی‌شان را خواهانم و خودستایی گنهکاران، را به آنان می‌خواهانم و رخنه‌ی مرزی را که بیمی از آن است بدانها بستن توانم. اینها همه بیانگر ضرورت وجود قدرتی نظم‌آفرین و قوانینی مورد پیروی (صفحه ۶۰) همگان در جامعه است و بدون آن هلاکت مردمان و تباهی انسان قطعی است. جامعه بدون امنیت و نظم و قانون معنی نمی‌یابد و مردمان را چاره‌ای جز پذیرش حکومت نیست، چنانکه امیر مومنان (ع) به صراحت فرموده است: «انه لابد للناس من امیر، بر او فاجر» (۱۰). مردمان را حاکمی باید، نیکوکار یا تبه‌کار. جامعه نمی‌تواند بدون حکومت باشد و حتی حکومت بد و قوانین نامطلوب، از هرج و مرج و بی‌قانونی بهتر و آسیب و تباهی‌اش کمتر است. این سخن به معنای تایید حکومت نابکاران نیست، بلکه بیانگر خطر فقدان حکومت و هرج و مرج و بی‌قانونی است. انسان در حکومت بد و در برابر قوانین نامطلوب، تکلیف خود را می‌داند و می‌تواند برای خود راهی بیابد، در حالی در هرج و مرج و بی‌قانونی هیچ چیز روشن و هیچ تکلیفی معین نیست و هر لحظه ممکن است اتفاقی ناخواسته و نامطلوب روی دهد و انسان در برابر آن هیچ راهی نداشته باشد. انسان در برابر قوانین نامطلوب نیز می‌تواند، زندگی خود را تنظیم نماید و راههایی در جهت مقاصد مطلوب خویش بیابد، اما در برابر بی‌قانونی و هرج و مرج، هیچ راه نجاتی برای انسان نمی‌ماند. این حقیقت در بیان امیر مومنان (ع) چنین آمده است: «اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتنه تدوم» (۱۱). شیر درنده از حاکم ستمگر بهتر است و حاکم ستمگر از فتنه‌ی طولانی بهتر است. امام (ع) به صراحت حکومت ستمگر را از فتنه‌ی طولانی و هرج و مرج و بی‌قانونی بهتر معرفی می‌کند. امیر مومنان (ع) وجود نظم اجتماعی و قانون را (صفحه ۶۱) آن قدر ضروری می‌داند که نبود آن را به منزله‌ی اسارت انسان در چنگال حیوانی درنده، بلکه بدتر می‌داند. از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «امام عادل خیر من مطر و ابل، (و) سبع حطوم اکول خیر من وال غشوم ظلوم، و وال غشوم ظلوم خیر من فتنه تدوم» (۱۲). پیشوای دادگر از باران پیوسته (که همه چیز را بارور می‌کند) بهتر است و جانور درنده و آدمخوار از فرمانروای ستمکار بهتر است و فرمانروای بی‌دادگر از ادامه‌ی هرج و مرج نیکوتر است. بنابراین خطرناکترین و تباهگرترین پدیده‌ی اجتماعی، هرج و مرج و بی‌قانونی است. البته ممکن است گاهی به دلیل تحولی اجتماعی و انقلابی مردمی، جامعه از نظم جاری و قوانین ساری بیرون رود و هرج و مرجی موقت گریبانگیر آن شود، ولی این امر نباید دوام یابد و لازم است به سرعت جامعه انسانی قانونمند شود. **** (۱) ن. ک: المیزان فی تفسیران، ج ۴، ص ۹۲. (۲) نهج البلاغه، کلام ۴۰. (۳) ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری، وقعه صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، افست مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ ق. صص ۵۱۸-۴۹۷، ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیه، القاهرة، ۱۹۶۰ م. صص ۱۹۷-۱۸۸. (۴) کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، شرح نهج البلاغه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۲، ص ۱۰۲. (۵) همان، صص ۱۰۳-۱۰۲. (۶) همان، ص ۱۰۳. (۷) همان. (۸) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۹) همان، نامه‌ی ۴۶. (۱۰) همان، کلام ۴۰. (۱۱) محمد بن علی بن عثمان الکرآجکی، کنز الفوائد، تحقیق عبدالله نعمه، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، ص ۱۳۶، محمد باقر المجلسی، بحار الانوار الجامعه لعلوم الاثمه الاطهار، الطبعة الثالثه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۷۵، ص ۳۵۹. (۱۲) ابو عبدالله محمد بن سلامه القضاعی، دستور معالم الحکم و ماثور مکارم الشیم، قدم له السيد عبد الزهراء الحسينی الخطیب، الطبعة الاولى، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ص ۲۱.

خاستگاه حکومت

با توجه به اهمیت و جایگاه ضروری حکومت، این پرسش مطرح می‌شود که در اندیشه‌ی سیاسی علی (ع) خاستگاه حکومت کجاست و مشروعیت سیاسی حکومت به چیست و تحقق مقبول آن بر چه اساس است؟ اینکه حکومت با چه خاستگاهی مشروعیت سیاسی می‌یابد و می‌تواند به عنوان سازمان و نهادی که حق استفاده از قدرت و اقتدار را دارد، در عرصه‌ی جامعه عمل نماید و به اداره‌ی امور بپردازد، از مسائل تعیین کننده در هر نظام فکری و سیاسی است. آنچه از نهج البلاغه برمی‌آید این است که حق حاکمیت برای مردم از سوی خدای متعال به رسمیت شناخته شده است و خدای رحمان حق تعیین سرنوشت سیاسی مردمان را به آنان وا گذاشته و تحقق حکومت از آن مردم (صفحه ۶۲) است و خداوند در این جهت مردمان را با شناختهای فطری و ملاکهای عقلی و رهنمودهای دینی هدایت کرده است، تا مردمان با آزادی و اختیار و از سر بینایی و دانایی به صالحان و شایستگان روی کنند و با اقبال به حق، حکومت را تحقق بخشند که پاسدار حرمت و حقوق آنان باشد و عدالت و رفاهت برپا نماید. و مساوات و اخوت فراهم سازد و بر اساس حریت و بصیرت زمینه‌ی عبودیت پروردگار را محقق نماید. سخن امیر مومنان (ع) درباره اندیشه‌ی ضد حکومت و مخالف حق حاکمیت مردم که از جانب خوارج مطرح شده بود- چنانکه گذشت- نشان‌دهنده‌ی دیدگاه امام (ع) درباره‌ی خاستگاه حکومت است و اینکه حاکمیت مطلق در همه‌ی امور از آن پروردگار عالمیان است و هم او حق حکومت به انسانها بخشیده و مردمان را بر سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش حاکم ساخته است: «نعم انه لا حکم الا لله و لکن هولاء یقولون لا امره الا الله و انه لا یدل للناس من امیر، بر او فاجر.» (۱). آری حکم جز از آن خدا نیست، لیکن اینان می‌گویند فرمانروایی و حکومت، جز برای خدا روا نیست، در حالی که مردمان را حاکمی باید، نیکوکار یا تبهکار. امیر مومنان علی (ع) درباره تحقق حکومت خود نیز فرموده است: «اما و الذی فلق الحبه و برا النسمة، لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم، لالقیتم جملها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها.» (۲). آری، به حق آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور (صفحه ۶۳) حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی‌تامل رشته‌ی حکومت را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم. امام (ع) با سوگند خوردن به خدایی که همه چیز در ید قدرت اوست و حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن اوست، خاستگاه حکومت را تبیین می‌کند. اینکه خاستگاه حکومت وی تغلب و تسلط نبوده است و حکومت او بر دو خاستگاه حق استوار شده است و چنین حکومتی، هیچ نسبتی با (اماره الغلبه) یا (اماره السلطه) یا (اماره الاستیلاء) ندارد. حکومت امام (ع) بر اساس پیمانی الهی و اقبالی مردمی شکل گرفت، پیمانی الهی که ماهیت حکومت حق را مشخص می‌کند و اقبالی مردمی که تحقق آن را فراهم می‌نماید. بنابراین حکومت خاستگاهی الهی و خاستگاهی مردمی دارد. خداوند از آگاهان و از فرهیختگان پیمان گرفته است که برای برپایی حق و عدالت برخیزند و این پیمانی فطری است، زیرا فطرت آدمی عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص است، (۳) و عدالت‌دوستی و بیزاری از ستمگری از همین جا برمی‌خیزد. هیچ انسانی به فطرت خود راضی نیست که ستمدیده‌ای ستم بکشد و ستمگری ستم کند، بلکه هر انسانی به فطرت خود دوستدار عدالت و دادگری است و خواهان حکومت عدالت است و مشروعیت هر حکومت به ماهیت حق خواهانه و دادگرانه‌ی آن است و خداوند به چنین حکومتی مهر تایید زده و آن را مشروعیت بخشیده است. خاستگاه دیگر حکومت خواست و تلاش در تحقق حکومت است که حکومت جز با خواست و میل و رای مردم معنای حقیقی نمی‌یابد. حکومت بر دو پایه استوار است: (صفحه ۶۴) مردم تشکیل‌دهنده‌ی حکومت و شایستگان اداره‌کننده‌ی حکومت، امیر مومنان علی (ع) در این باره فرموده است: «لنا حق، فان اعطیناه و الا رکبنا اعجاز الابل و ان طال السری.» (۴). ما را حقی است که اگر آن را به ما

بدهند، بستانیم و اگر ندهند، ترک شتران سوار شویم و برانیم، هر چند شب روی به درازا کشد. امام (ع) شایستگی خود را برای زمامداران امت مطرح نموده و اینکه تا مردمان به شایستگان اقبال نکنند، آنان نمی‌توانند تشکیل حکومت دهند. این سخنی است که امیر مومنان (ع) پس از مرگ خلیفه‌ی دوم و به روز شورا، هنگامی که اعضای شورا برای انتخاب یک تن از میان خود اجتماع کردند فرموده است. (۵). در سال بیست و سه هجری، چون عمر بن خطاب ضربت خورد و در بستر مرگ افتاد، فرمان داد که شورایی مرکب از شش نفر (عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام و علی بن ابی طالب) تشکیل شود و برای آنان سه روز مهلت معین کرد تا از میان خود یکی را به خلافت برگزینند و ابوطلحه‌ی انصاری را فرمان داد تا با پنجاه مرد مسلح آنان را در خانه‌ای گرد آورند تا کسی از میان خود انتخاب نمایند. و فرمان داد که اگر پنج تن از آنان بر کسی همداستان شدند و یکی سر برتایید، او را گردن بزنند، و اگر چهار تن بر کسی اتفاق کردند و دو کس مخالفت نمودند، گردن آن دو را بزنند و اگر سه تن به یک سوی شدند و سه تن دیگر به سویی دیگر، خلیفه از گروهی می‌باشد که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد و اگر آن سه تن دیگر با این گروه همداستان نشدند آنان را به قتل برسانند. پس از مطرح شدن شورایی این گونه، علی (ع) به بنی‌هاشم گفت تصمیم عمر بر آن است که عثمان و بنی‌امیه را بر سر کار آورد، زیرا عمر فرمان داده (صفحه ۶۵) است که از اکثریت پیروی شود و اگر دو تن یکی را برگزینند و دو تن دیگر شخصی دیگر را، خلیفه در آن گروه است که عبدالرحمن بن عوف در میان ایشان است. اینک آشکار است که سعد بن ابی وقاص با پسرعموی خود- عبدالرحمن بن عوف- از در ناسازگاری درنیاید و عبدالرحمن بن عوف نیز داماد عثمان است و نتیجه‌ی شورا از پیش معلوم است. بنابر فرمان خلیفه شورا تشکیل شد. آن گاه عبدالرحمن بن عوف گفت: کدامیک از شما زمامداری را از گردن خود برمی‌دارد تا شخصی شایسته‌تر آن را به عهده گیرد؟ کسی او را پاسخ نگفت. عبدالرحمن گفت: من خود را کنار می‌کشم. عثمان از عمل او اظهار خرسندی کرد و دیگران نیز پذیرفتند. اما علی بن ابی طالب خاموش بود و هیچ نمی‌گفت. عبدالرحمن نظر او را پرسید. گفت: مرا تعهدی استوار سپار که حق را برگزینی و از هوای نفس پیروی نکنی و جانب خویشاوندی را نگیری و خیرخواهی را درباره‌ی امت دریغ نداری! عبدالرحمن تعهد سپرد که چنین عمل کند. (۶) اما مشخص بود که سرنوشت شورا چه می‌شود و همان گونه روی داد که علی (ع) پیش‌بینی کرده بود. در پایان روز سوم پس از آنکه عبدالرحمن با برخی سرکردگان و بزرگان سخن گفت، زمینه‌ی تصمیم از پیش گرفته شده را فراهم کرد. در آن شورا عبدالرحمن بن عوف نخست خطاب به علی (ع) گفت: من با تو بیعت می‌کنم به اجرای احکام کتاب خدا و سنت رسول خدا و رعایت سیرت ابوبکر و عمر. علی (ع) گفت: بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و آنچه اجتهاد رای خودم است. عبدالرحمن از علی (ع) روی برگرداند و پیشنهاد خود را به عثمان ارائه کرد و عثمان پذیرفت. عبدالرحمن دوباره پیشنهاد خود را به علی (ع) عرضه داشت و علی (ع) نیز سخن خود را تکرار کرد. عبدالرحمن این کار را سه بار انجام داد و در هر سه بار پاسخ علی (ع) یکسان بود. پس از این گفتگو عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و علی (ع) به عبدالرحمن گفت: به (صفحه ۶۶) خدا سوگند این کار را نکردی مگر به امیدی که دوست شما (عمر) از دوست خود (ابوبکر) داشت. (۷). پس از اینکه عبدالرحمن بن عوف و حاضران با عثمان بیعت کردند، علی (ع) گفت: همانا ما را حقی است که اگر آن را به ما بدهند، بستانیم و اگر ندهند، ترک شتران سوار شویم و برانیم، هر چند شب روی به درازا کشد، سپس به آنان فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) هنگام ایجاد پیمان برادری میان مسلمانان، میان او و خودش پیمان برادری بسته باشد؟ گفتند: خیر! فرمود: آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره‌ی او فرموده باشد: «هر که را من مولای اویم، این مولای اوست»؟ گفتند: خیر! فرمود: آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) به او فرموده باشد: «جایگاه تو نسبت به من چون جایگاه هارون نسبت به موسی است جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟» گفتند: خیر! فرمود: آیا میان شما جز من کسی هست که برای ابلاغ سوره‌ی براءت امین شمرده شده باشد و رسول خدا (ص) درباره‌ی او فرموده باشد: «این

سوره را شخصی جز خودم یا کسی که از خود من است نباید ابلاغ کند؟» گفتند: خیر! فرمود: آیا نمی‌دانید که اصحاب رسول خدا (ص) مکرر از میدانهای جنگ گریختند و من هرگز نگریختم؟ گفتند: آری، می‌دانیم! فرمود: آیا نمی‌دانید که من نخستین مسلمانم؟ گفتند: چرا، می‌دانیم! فرمود: کدامیک از ما از نظر نسب به رسول خدا (ص) نزدیک‌تریم؟ گفتند: تو! در این هنگام عبدالرحمن بن عوف سخن او را قطع کرد و گفت: ای علی! مردم جز عثمان را نمی‌خواهند، پس راه کشته شدن خود را مگشا! سپس عبدالرحمن رو به ابوطلحه‌ی انصاری کرد و گفت: ای ابوطلحه! عمر به تو چه فرمان داده است؟ گفت: فرمان داده است که هر کس جماعت مسلمانان را پراکنده سازد بکشم. پس عبدالرحمن به علی گفت: در این صورت بیعت کن (صفحه ۶۷) و گرنه راه مومنان را پیروی نکرده‌ای و ما آنچه را فرمان یافته‌ایم درباره‌ی تو اجرا می‌کنیم. (۸) در این هنگام علی (ع) فرمود: «لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه، التماسا لاجر ذلک و فضله و زهدا فیما تنافستموه من زخرفه و زبرجه.» (۹). همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند، مادام که کار مسلمانان به سامان باشد و جز بر من بر دیگران ستمی نرود، گردن می‌نهم. پاداش چنین گذشت و فضیلت آن را از خدا چشم می‌دارم و به زر و زیوری که بدان دل بسته‌اید و بر سر آن با یکدیگر رقابت می‌ورزید، دیده نمی‌گمارم. بنابراین ممکن است حکومت بر اساس تغلب و تسلط و استیلا پا بگیرد، چنانکه چیرگی و سلطه‌گری و خودکامگی وجه غالب تاریخ به شمار می‌آید. امام (ع) در این سخن خاستگاه حکومت را تبیین فرموده است، اینکه حکومت باید بر اساس شایسته‌سالاری و مردم‌سالاری باشد. از این رو امیر مومنان (ع) دو حقیقت را یادآور شده است: روی کردن به شایستگان و سزاوارترین مردمان، و به سامان آمدن امور مردمان و امور جامعه‌ی زمانی به درستی به سامان می‌آید و حریت و عدالت و رفاهت رخ می‌گشاید که شایسته‌ترین مردمان زمام امور را به دست گیرند. امام (ع) درباره‌ی چنین کسان- یعنی خاندان پیامبر- فرموده است: «هم موضع سره و لجا امره و عیبه علمه و مؤئل حکمه و کھوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحاء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه.» (۱۰). راز پیامبر بدانها سپرده شده است و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه (صفحه ۶۸) برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر. قرآن و سنت نزد آنان در امان. چون کوه افراشته، دین را نگهبان و پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پا برجاست. بدین ترتیب حکومت برخاسته از حق حاکمیتی است که حاکم مطلق بر جهان و انسان، به مردمان واگذاشته و جز با خواست و اقبال آنان به معنای مردمی‌اش تحقق نمی‌یابد. **** (۱) نهج البلاغه، کلام ۴۰. (۲) همان، خطبه‌ی ۳. (۳) امام روح الله موسوی خمینی، طلب و اراده، ترجمه و شرح احمد فهری، چاپ اول، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش. ص ۱۵۲. (۴) نهج البلاغه، حکمت ۲۲. (۵) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۳۳. (۶) بوجعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و المملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م. ج ۴، صص ۲۳۱-۲۲۹، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق. ج ۳، صص ۶۹-۶۶. (۷) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۸. (۸) همان، ج ۶، صص ۱۶۸-۱۶۷. (۹) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۴. (۱۰) همان، خطبه‌ی ۲.

حق حکومت

حق حکومت و مدیریت برای چه کسانی است؟ و این حق تابع چیست و بر چه اساسی حق حکومت برای اشخاصی پیدا می‌شود؟ با توجه به آنچه درباره‌ی خاستگاه حکومت مطرح شد، امیر مومنان علی (ع) حکومت و مدیریت را در همه‌ی مراتبش حق شایستگان می‌داند و به صراحت بیان می‌فرماید که زمامداری و اداره‌ی امور مردمان باید بر عهده‌ی کسانی باشد که شایستگی‌های لازم را داشته باشند و تا کسی از ویژگیها و شروط لازم که اهلیت حکومت و مدیریت را فراهم می‌نماید، برخوردار نباشد، حق حکومت نمی‌یابد و اگر کسانی بدون صلاحیت‌های لازم در مصدر امور قرار گیرند، جز تباهیگری به بار نخواهند آورد. البته اگر کسانی نیز همه‌ی

صلاحیتها را داشته باشند، ولی اقبال مردم بدیشان تحقق نیابد، حکومت و مدیریت برای آنان محقق نمی‌شود. امیر مومنان علی (ع) در این باره سخنانی روشن و روشنگر دارد، چنانکه درباره اوصیای پیامبر و شایستگان زمامداری امت پس از آن حضرت فرموده است: «هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی. و لهم خصائص حق الولایه و فیهم الوصیه و الوراثه» (۱). (صفحه ۶۹) آل محمد (ص) پایه‌ی دین و ستون یقینند. هر که از حد در گذرد به آنان باز گردد و آن که وامانده، بدیشان پیوندد. خصوصیات حق ولایت و حکومت در آنان است و وصیت و وراثت در حق آنان ثابت است. امام (ع) حق ولایت و حکومت را بر اساس خصوصیاتی می‌داند که موجب این حق می‌شود، چنانکه آن حضرت در ابتدای خطبه‌ای که در رجب‌هی کوفه در میان خواص اصحاب خود ایراد کرده و گوشه‌ای از جوش سینه و درد دل خود را چون آتش فشانی سرازیر نموده و سپس خاموش شده (شقشقه هدرت ثم قرت) فرموده است: (۲). «اما و الله لقد تمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح. ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر» (۳). آری، به خدا سوگند فلان، جامه‌ی خلافت را بدون اینکه اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد، با آنکه به خوبی می‌دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب است نسبت به آسیا. چشمه‌های فضایل و معارف، سرشار و سیل آسا از دامنه‌ی کوه وجود من فرومی‌ریزد و پرنده‌ی (همتهای بلند) به قله‌ی شامخ من نرسد. (۴). بر اساس همین جایگاه و فضایل و معارف بود که امیر مومنان علی (ع) خود را سزاوارترین کس برای حکومت و اداره‌ی امور امت و هدایت مردمان به سر منزل مقصود دانسته و این حقیقت را مکرر گوشزد کرده است. پس از رحلت پیامبر و ماجرای سقیفه، چون از امام (ع) خواستند که بیعت کند، فرمود: «انا احق بهذا الامر منکم...» (۵). من به این حکومت از شما سزاوارم. و همچنین در پاسخ به آنان که سالخوردگی را شرط تصدی حکومت مطرح (صفحه ۷۰) کردند و بر این اساس بیعت سقیفه را توجیه نمودند، فرمود: «فو الله یا معشر المهاجرین، لنحن احق الناس به، لانا اهل البیت و نحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، المضطلع بامر الرعیه، المدافع عنهم الامور السیئه، القاسم بینهم بالسویه، و الله انه لفینا، فلا تتبعوا الهوی ففضلوا عن سبیل الله، فتردادوا من الحق بعدا» (۶). ای گروه مهاجران! به خدا سوگند که ما بر امر خلافت از تمام مردم سزاوارتریم، زیرا ما اهل بیت پیامبریم و ما به این امر از شما شایسته‌تریم مادام که قرائت‌کننده‌ی کتاب خدا، فقیه در دین خدا، آگاه به سنتهای رسول خدا، قوی در کار رعیت و بازدارنده‌ی امور ناخوشایند از مردمان و تقسیم‌کننده‌ی بیت‌المال به مساوات میان ایشان، در میان ما است، پس هوای نفس را پیروی نکنید که در این صورت از راه خدا گمراه می‌شوید و پیوسته از حق دور و دورتر می‌گردید. و نیز پس از بیعت جمعی با عثمان خطاب به آنان فرمود: «لقد علمتم انی احق الناس بها من غیری» (۷). همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. و چون پس از بیست و پنج سال، مردم گرد امام (ع) را گرفتند و با اصرار با او بیعت نمودند، فرمود: «الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله» (۸). اکنون حق به خداوند آن رسید و رخت بدانجا که بایسته‌ی اوست کشید. البته این حق، جز با خواست و رویکرد مردم محقق نمی‌شود، چنانکه (صفحه ۷۱) امیر مومنان علی (ع) فرموده است: «ان لنا حقا، ان نعظه ناخذ» (۹). همانا ما را حقی است که اگر آن را به ما بدهند، بستانیم. امیر مومنان علی (ع) درباره‌ی چگونگی اقبال مردم به وی پس از بیست و پنج سال و تحقق حکومت مردمی خود فرموده است: «فما راعنی الا و الناس کعرف الضبع الی، ینتالون علی من کل جانب، حتی لقد وطئ الحسان و شق عطفای، مجتمعین حولی کر بیضه الغنم» (۱۰). ناگهان دیدم مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال کفتار پس و پشت هم ایستادند، چندان که حسان فشرده گشتند و دو پهلویم آزرده گردید. مردم چون گله‌ی گوسفند سر نهاده به هم گرد من فراهم آمدند. مردم گرد امام (ع) را گرفتند و پس از اصرار بسیار، در کمال آزادی و بینایی با امیر مومنان (ع) بیعت کردند، چنانکه حضرتش فرموده است: «و بایعنی الناس غیر مستکرهین و لا مجبرین، بل طائعین مخیرین» (۱۱). مردم بدون اکراه و اجبار و از سر میل و اختیار با من بیعت کردند. بدین ترتیب با اقبالی مردمی و بیعتی همگانی از سر میل و آزادی حکومت امام (ع) تحقق یافت. **** (۱) همان. (۲) سید محمد مهدی جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، پژوهش و برگردان و

ویراستاری با استفاده از ترجمه‌ی سید محمود طالقانی، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ ش. ج ۱، ص ۱۲۸. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۴) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۵. (۵) ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، الامامه و السیاسه، مکتبه الحلبی، مصر، ۱۳۸۸ ق. ج ۱، ص ۱۱، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز الجوهری، السقیفه و فدک، روایه عزالدین عبدالحمید بن هبه‌الله ابن ابی‌الحدید المعتزلی، تقدیم و جمع و تحقیق محمد هادی الامینی، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران، ص ۶۰، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱. (۶) الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲، با قدری اختلاف، السقیفه و فدک، ص ۶۱، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۲. (۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۴. (۸) همان، خطبه‌ی ۲. (۹) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۶۷. (۱۰) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۱۱) همان، نامه‌ی ۱.

هدف یا وسیله

از جمله مسائل مهم و تعیین‌کننده درباره‌ی حکومت این است که مشخص شود حکومت در دیدگاه امیر مومنان علی (ع) هدف شمرده شده است یا وسیله. (صفحه ۷۲) تلقی حاکمان و زمامداران از این امر به شدت در رفتار حکومتی و نوع زمامداری آنان تاثیر دارد. اینکه آیا حکومت فی‌نفسه با ارزش است یا به امری دیگر ارزش می‌یابد و اینکه آیا حکومت بالاتر از هر امر دیگر است یا خود در خدمت اموری دیگر قرار دارد، در تصمیم‌گیریها، برنامه‌ریزیها و رفتارهای حکومتی نقشی اساسی بازی می‌کند. برخی حکومت را هدف و غایت و مقصد تلقی می‌کنند و از این رو همه چیز را برای آن می‌خواهند و در راه آن می‌دانند. بر این مبنا حکومت فی‌نفسه بالاترین ارزش را داراست و همه چیز باید با آن سنجیده شود و خود آن با چیزی محک نمی‌خورد. در این صورت همه‌ی تلاشها برای رسیدن و دستیابی به حکومت و حفظ و نگهداری آن به هر صورت و با هر وسیله است و بالاترین لذت و مهمترین سعادت دستیابی به حکومت و حفظ قدرت است. حکومت برای برخی معبودی است که همه چیز را در پای آن قربانی می‌کنند: حریت، انسانیت، عدالت و... برخی دیگر حکومت را وسیله و آلت و طریق می‌دانند و از این رو حکومت را برای اموری دیگر می‌خواهند و در آن جهت به کار می‌گیرند. در اینجا ممکن است حکومت وسیله و آلت و طریق رسیدن به قدرت و مکت و نگهداری و گسترش اینها باشد و ممکن است حکومت وسیله و آلت و طریق خدمتگزاری و دادگری باشد و اعتبارش فقط در این جهت باشد. اکنون باید دید که امیر مومنان علی (ع) حکومت را چگونه دیده و برای آن چه نقشی قائل شده است. شریف رضی آورده است که عبدالله بن عباس گوید در «ذی‌قار» (۱) (پیش از جنگ جمل) نزد امیر مومنان (ع) رفتم. آن حضرت مشغول پینه زدن کفش خود بود. چون مرا دید، گفت: «ما قیمة هذه النعل؟» (بهای این کفش چقدر است؟) گفتم: «لا- قیمة لها.» (بهای نداد). فرمود: (صفحه ۷۳) «و الله لهی احب الی من امرتکم الا- ان اقیم حقا او ادفع باطلا.» (۲). به خدا سوگند این کفش بی‌ارزش نزد من محبوبتر است از حکومت بر شما، مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم. دلالت سخن امام (ع) بر اینکه حکومت فی‌نفسه هیچ ارزشی ندارد و امری آلی است، نه عالی و وسیله‌ای در جهت اقامه‌ی حق و دفع باطل بیش نیست کاملاً روشن است. امام خمینی (ره) در این باره چنین فرموده است: «عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شان و مقامی نیست، بلکه وسیله‌ی انجام وظیفه‌ی اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه‌ی اسلام است. حضرت امیرالمومنین (ع) درباره‌ی نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزشتر است، مگر اینکه به وسیله‌ی فرماندهی بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم. پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله‌ای بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید، هیچ ارزشی ندارد. لذا در خطبه‌ی نهج البلاغه می‌فرماید: "اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می‌کردم." بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن وسیله است، نه اینکه یک مقام

معنوی باشد، زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غضب کند یا رها سازد. هر گاه حکومت و فرماندهی وسیله‌ی اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه‌ی اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال (صفحه ۷۴) می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شان و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه‌ی اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد، منتها چه بکنند؟ مامورند انجام وظیفه کنند. (۳). در اندیشه و سیره‌ی پیشوای آزادخواهان، امیر مومنان علی (ع) حکومت جز وسیله‌ی خدمت و عدالت نیست و هرگز آلت کسب قدرت و مکنت تلقی نشده است. آن حضرت در ضمن خطبه‌ای چنین فرموده است: «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام...» (۴). خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه به خاطر رسیدن به چیزی از بهره‌های ناچیز دنیا. امام (ع) یادآور شده که آن همه تلاش و مبارزه برای دستیابی به قدرت و مکنت نبوده است. حکومت فی نفسه و امور دنیایی به طور کلی بی‌ارزش‌تر از آن است که مقصد آدمی قرار گیرد و اینها جز وسیله‌ای برای تحقق اهداف انسانی و الهی نباید باشد، چنانکه پیشوای عدالتخواهان، امیر مومنان علی (ع) پس از به دست گرفتن حکومت مکرر یادآور شده است. در خطبه‌ی «شقشقیه» پس از آنکه اشاره نموده که اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی‌تامل رشته‌ی حکومت را از دست می‌گذاشته و خود را به کناری می‌کشیده، چنین فرموده است: (صفحه ۷۵) «واللایتم دنیا کم هذه ازهد عندی من عطفه عنز!» (۵). و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم. «عطفه» به معنای آب بینی بز و گوسفند است که هنگام عطسه کردن پرتاب می‌شود و «عنز» به معنای ماده بز است. «عطفه عنز» (آب بینی بز) را استعاره آرند از برای بیان چیزی بسیار بی‌ارزش، (۶) و امام (ع) حکومت را فی نفسه چنین بی‌ارزش معرفی کرده و در واقع دعوی بر سر حکومت و قدرت را دعوی بر سر آب بینی بز اعلام نموده است. همچنین پیشوای آزادگان، امیر مومنان علی (ع) فرموده است: «و ان دنیا کم عندی لاهون من ورقه فی فم جراده تقضمها.» (۷). و دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخ که آن را می‌خاید و طعمه‌ی خود می‌نماید. امیر مومنان (ع) در ضمن نامه‌ای که به عثمان بن حنیف انصاری، (۸) کارگزار بصره نوشته و او را به سبب حضورش در مجلس عروسی یکی از جوانان بصره که مجلسی اشرافی بوده، توبیخ کرده، چنین فرموده است: «و لهی فی عینی اوهی و اهون من عفضه مقره.» (۹). و این دنیا در نظر من از دانه‌ی حنظل تلخ هم حقیرتر و بی‌ارزش‌تر است. پیشوای آزادگان، علی (ع) درباره نگاه به دنیا و نظر به حکومت - فی نفسه - و آزادی از دام دنیا و وارستگی از وسوسه‌ی قدرت چنین سفارش کرده است: «فلتکن الدنیا اصغر فی اعینکم من حثاله القرظ و قراضه الجلم. و اتعظوا بمن کان قبلکم، قبل ان یتعظ بکم من بعدکم و ارفضوها ذمیمه، فانها قد (صفحه ۷۶) رفضت من کان اشغف بها منم.» (۱۰). پس، دنیا را بی‌ارزش‌تر از پر کاه و خشکیده گیاه ببینید. و از پیشینیان خود پند بگیرید، پیش از آنکه پسینیان از شما عبرت گیرند. دنیای نکوهیده را برانید، چه او کسانی را از خود رانده است که بیش از شما شیفته‌ی آن بوده‌اند. در دیدگاه پیشوای عدالتخواهان، امیر مومنان علی (ع) حکومت تنها زمانی اعتبار می‌یابد که وسیله‌ای در جهت تحقق اهداف انسانی و الهی و ابزار برپایی عدالت و رفاهت همگانی و حفظ حرمت و حقوق انسانی و بستر تعالی آدمی باشد. ****

(۱) «ذی‌قار» محلی بوده است نزدیک بصره، همان جایی که پیش از اسلام جنگی میان اعراب و ایرانیان روی داد و ایرانیان شکست خوردند. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸۶. (۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۳. (۳) امام روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، چاپ دوم، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳ ش. ص ۴۴. (۴) نهج‌البلاغه، کلام ۱۳۱. (۵) همان، خطبه‌ی ۳. (۶) جار الله محمود بن عمر الزمخشری، اساس البلاغه، ار بیروت للطباعه و النشر، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ص ۴۲۸، محمد تقی التستری، بهج الصباغه

فی شرح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، دار امیر کبیر للنشر، ۱۴۱۸ ق. ج ۵، صص ۲۶۱-۲۵۹. (۷) نهج البلاغه، کلام ۲۲۴. (۸) عثمان بن حنیف انصاری از اصحاب رسول خدا (ص) و از شرکت کنندگان در غزوه احد و نبردهای پس از آن همراه پیامبر است. وی از شخصیت‌های برجسته و والا مقام صدر اسلام و از اصحاب خاص امیر مومنان (ع) شمرده می‌شود. ر. ک: یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبی المالکی. الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بهامش الاصابه، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۳، صص ۸۹-۹۰، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۳، ص ۴۷۳، السید علی خان الشیرازی، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، الطبعة الثانیه، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. صص ۳۸۱-۳۸۸. (۹) نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۵. (۱۰) همان، خطبه‌ی ۳۲.

اهداف حکومت

اشاره

حکومت نزد امیر مومنان علی (ع) وسیله‌ای است در جهت اهدافی عالی که جز با تحقق آنها سیری به سوی تعالی همگانی میسر نمی‌شود، یعنی: عدالت، امنیت، رفاهت و تربیت.

عدالت

اساسا امیر مومنان علی (ع) حکومت را برای تحقق عدالت پذیرفت و آن را جز در این مسیر نمی‌خواست و مقصد آن حضرت از پذیرش حکومت برپایی عدالت بود، چنانکه فرمود: «... و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم، لالقیة حبلها علی غاربها و لسقیة آخرها بکاس اولها» (۱). و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده هیچ آرام و قرار نگیرند، (صفحه ۷۷) بی تامل رسته‌ی حکومت را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم، و چون گذشته، خود را به کنار می‌کشیدم. حکومت جز با عدالت هویت حقیقی نمی‌یابد و مودت مردمان را کسب نمی‌کند، چنانکه امیر بیان علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر یادآور شده است: «و ان افضل قره عین الولاة و استقامه العدل فی البلاد و ظهور موده الرعیه. و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم و لا تصح نصیحتهم الا بحیظتهم علی و لاه الامر و قله استتقال دولهم و ترک استبطاء انقطاع مدتهم» (۲). آنچه بیشتر دیده‌ی والیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها و میان مردمان دوستی پدید شدن است. و دوستی آنان آشکارا نگردد جز آن گاه که دل ایشان بی‌گزند شود و خیر خواهی‌شان راست نیاد جز که والیان را برای کارهای خود نگاه دارند و دوام حکومت آنان را سنگین‌نشانند و گفتگو از دیر ماندن آنان را بر سر کار، واگذارند. امام علی (ع) حکومت را برای برقراری عدالت - به صورت همه‌جانبه - می‌خواست، چنانکه فرمود: «و الله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا» (۳). به خدا سوگند این کفش بی‌ارزش نزد من محبوبتر است از حکومت بر شما، مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم. و نیز فرمود که آنچه از ما رفته است و تلاشها و مبارزات و فداکاریها برای رغبت در قدرت و رسیدن به بهره‌هایی از مکتب نبوده است، بلکه برای اهدافی روشن و والا بوده است، از جمله: (صفحه ۷۸) «... و لکن لنرد المعالم من دینک... و تقام المعطله من حدودک» (۴). بلکه مقاصد ما آن است که نشانه‌های دین تو را به جامعه باز گردانیم... و حدود اجرا نشده‌ات به اجرا درآید. نشانه‌های دین جز در بستر عدالت ظهور نمی‌نماید و حدود الهی در سایه‌ی عدالتی فراگیر به درستی به اجرا درمی‌آید، بلکه برقرار کردن عدالت، برپا ساختن بالاترین حدود الهی است که در سایه‌ی آن همه چیز جان می‌گیرد و راست می‌گردد. امیر مومنان علی (ع) نقش عدالت را چنین بیان کرده است: «جعل الله سبحانه العدل قوام الانام و تنزیها من

المظالم و الاثام و تسنيه للاسلام» (۵). خدای سبحان عدالت را مایه‌ی برپایی انسانها و ستون زندگانی آنها و سبب پاکی از ستمکاریها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است. و نیز فرموده است: «بالعدل تصلح الرعيه» (۶). با عدالت مردمان اصلاح می‌شوند. در واقع جامعه‌ای که عدالت در آن برپا نیست، فاقد حیات انسانی و زندگی معنوی است و دینانی که در آن اهتمام به برقراری عدالت نیست، مایه‌ی گمراهی است و حکومتی که عدالت هدف آن نیست و در راه برقراری عدالتی همه جانبه و فراگیر گام نمی‌زند، در مسیر هلاکت است که اصلاح دین و دنیای مردمان به عدالت است. در سخنان پیشوای عدالتخواهان، علی (ع) چنین وارد شده است: (صفحه ۷۹) «العدل حياه» (۷). عدالت زندگی است. «العدل حياه الاحكام» (۸). عدالت حیات احکام (دین است). «عدل السلطان حياه الرعيه و صلاح البريه» (۹). عدالت زمامدار، حیات مردمان و مایه‌ی اصلاح امور و صلاح احوال خلق است. «العدل نظام الامر» (۱۰). عدالت نظام بخش حکومت است. «العدل ملاك و الجور هلاك» (۱۱). عدالت بنیاد دستیابی به هر سعادت است و ستم مایه‌ی هلاکت است. امیر مومنان علی (ع) هدف اساسی حکومت و والاترین ارزش را در جامعه برپایی عدالت می‌داند و هر برنامه‌ای را با جهت‌گیری عدالتخواهانه می‌خواست. امام (ع) عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی را برتر از هر خدمت اجتماعی و دستگیری اقتصادی ناشی از وجود ستم اجتماعی و ظلم اقتصادی است و اگر عدالت همه جانبه برپا شود، نیازی بدین امور نیست و چنین خدماتی باید در جهت تحقق عدالت فراگیر صورت یابد و هدف بودن عدالت در حکومت به فراموشی سپرده نگردد و به خدمات اجتماعی و دستگیریهای اقتصادی بسنده نشود. شخصی نزد امام علی (ع) آمد و از آن حضرت پرسید: «ایهما افضل، العدل او الجود؟» (کدامیک برتر است، عدالت یا بخشش؟) در واقع عدالت و برپا کردن داد و الاتر و با ارزش‌تر است یا روی کردن به خدمات و اموری چون دستگیری بینویان و رسیدگی به ناتوانان و بخشندگی و ایثارگری؟ (صفحه ۸۰) امام (ع) دیدگاه داد‌گرانه و عدالتخواهانه‌ی خود را چنین بیان داشت: «العدل يضع الامور مواضعها و الجود یخرجها من جهتها. و العدل سائس عام، و الجود عارض خاص. فالعدل اشرفهما و افضلهما» (۱۲). عدالت کارها را در جای خود قرار می‌دهد و بخشش آنها را از مسیرشان خارج می‌سازد. عدالت تدبیر کننده‌ای است به سود همگان و بخشش به سود خاصگان. بنابراین عدالت شریفتر و برتر است. هر نوع نابسامانی نشانی از بی‌عدالتی است و اگر عدالت هدف حکومت قرار گیرد و لوازم تحقق آن فراهم آید، جامعه و امور سامان می‌یابد و همگان لباس عافیت و سلامت و کرامت به تن می‌نمایند. امیر مومنان علی (ع) حکومت را در این جهت سیر داد، چنانکه در ضمن خطبه‌ای خطاب به مردم فرمود: «و البستکم العافیه من عدلی» (۱۳). و از عدالت خود لباس عافیت بر تنتان کردم. بر اساس هدف قرار دادن عدالت در حکومت بود که امام (ع) بلافاصله پس از به دست گرفتن امور به تحقق عدالت همه جانبه قیام کرد و بر سر پیمان عدالتخواهی استوار ایستاد. در روز دوم حکومت خود، درباره‌ی آنچه عثمان تیول بعضی کرده بود و امام (ع) آن را به مسلمانان بازگرداند، (۱۴) فرمود: «و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته، فان فی العدل سعه و من ضاق علیه العدل، فالجور علیه اضیق!» (۱۵). به خدا سوگند، اگر (آنچه را که عثمان بخشیده است) نزد کسی بیابم، آن را به بیت‌المال مسلمانان بازمی‌گردانم، هر چند آن را کابین زنان کرده باشند یا بهای کنیزکان، زیرا در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت‌تر یابد. (صفحه ۸۱) امیر مومنان علی (ع) در راه تحقق این هدف والا همه‌ی سختیها و مخالفتها را به جان خرید و در همین راه به شهادت رسید که درباره‌اش گفته‌اند: «قتل فی محرابه لشدته عدله» (۱۶) او در محراب عبادت خویش به سبب شدت عدالتش کشته شد. ام‌هیشم نخعی از اصحاب علی (ع) و از مفاخر زنان شاعر شیعه، در بیتی از مرثیه‌ی سوزناک خود درباره‌ی شهادت مجسمه‌ی عدالت، در توصیف حق‌خواهی و عدالت‌مداری امیر مومنان علی (ع) چنین سرود: یقیم الحق لا یرتاب فیه و یعدل فی العدی و الاقربینا (۱۷). حق را بی هیچ تردیدی برپا می‌دارد و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتار می‌نماید. ***** (۱) همان، خطبه‌ی ۳. (۲) همان، نامه‌ی ۵۳. (۳) همان، خطبه‌ی ۳۳. (۴) همان، کلام ۱۳۱. (۵) عبدالواحد التمیمی الامدی، غرر الحکم و درر الکلم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، ص ۳۳۵. (۶) همان، ص ۲۹۲. (۷) شرح غرر الحکم،

ج ۱، ص ۶۲. ۸۱ (همان، ص ۱۰۲. ۹۱ همان، ج ۲، ص ۳۲۳. ۱۰۱ همان، ج ۱، ص ۱۹۸. ۱۱۱ همان، ص ۵۷. ۱۲۰) نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷. ۱۳۱ (همان، خطبه ۸۷. ۱۴۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹. ۱۵۱ (نهج البلاغه، کلام ۱۵. ۱۶) مرتضی مطهری، بیست گفتار، انتشارات صدا، ۱۳۵۸ ش ص ۳. (۱۷) السید محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه، دارالتعارف، بیروت، ج ۳، ص ۴۸۹.

امنیت

فراهم کردن امنیت در همه‌ی وجوه آن از اهداف مهم حکومت است، از جمله: امنیت فردی، امنیت اجتماعی، امنیت سیاسی، امنیت فکری، امنیت معنوی، امنیت فرهنگی، امنیت اقتصادی، امنیت شغلی، امنیت قضایی و امنیت مرزی. امیر مومنان علی (ع) از همان ابتدای به دست گرفتن حکومت به این امر مهم اهتمام کرد و مواضع روشن خود را در لزوم فراهم کردن امنیت در وجوه مختلف آن بیان نمود و در خطبه‌ها و سخنان خود و مکتوبات سیاسی و عهدنامه‌ها و فرامین حکومتی این هدف را مورد توجه جدی قرار داد و از بیعت تا شهادت در راه این مقصد استوار ایستاد. آن حضرت از همان ابتدای شکل‌گیری حکومت خود، اجازه نداد که بیعت با وی به کسی تحمیل شود و امنیت فردی و امنیت سیاسی مورد تجاوز قرار گیرد و حریم آزادی اندیشه شکسته شود و تحمیل سیاسی پا بگیرد و حکومت به تغلب و تسلط آلوده (صفحه ۸۲) گردد. بیعت با امام (ع) آگاهانه و آزادانه صورت گرفت، چنانکه فرمود: «لم تکن بیعتکم ایای فلتة» (۱). بیعت شما با من بی‌اندیشه و ناگهانی و بی‌تدبیر نبود. پس از بیعت همگانی با امیر مومنان علی (ع) چند نفر مخالفت کردند و بیعت نمودند و امام (ع) اجازه نداد یارانش متعرض آنان شوند یا آنان را تحت فشار قرار دهند و با زور از آنان بیعت بگیرند. حتی آزادی و امنیت آنان را تضمین نمود، چنانکه پس از ابا کردن سعد بن ابی‌وقاص از بیعت، حضرت فرمود که او را آزاد بگذارند و نیز چون برخی خواستند عبدالله بن عمر را به خاطر سر باز زدنش از بیعت تحت فشار قرار دهند، امام (ع) اجازه نداد و فرمود من او را کفایت می‌کنم. (۲). خوارزمی حنفی آورده است که همه‌ی مردم و تمام انصار با علی (ع) بیعت کردند مگر چند نفر انگشت‌شمار، از جمله: حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسیلمه بن مخلد، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید، کعب بن عجره و همه‌ی اینها عثمانی بودند. اما حسان بن ثابت شاعری بود عشرت‌طلب و حیل‌گر که برایش مهم نبود که چه می‌کند، بلکه چون چارپایان و گمراه‌تر از آنها بود. اما زید بن ثابت کسی بود که از سوی عثمان مسئول بیت‌المال شده بود و هنگام محاصره‌ی عثمان هر چه خواست از بیت‌المال برد و او بهره‌ی شیطان بود و حرام خواری و چپاولگری را غنیمت شمرد. اما کعب بن مالک همان کسی بود که عثمان او را مأمور جمع‌آوری صدقات مدینه کرد و او تا توانست از آن دزدید و مالی فراوان اندوخت. دیگر از کسانی که با علی (ع) بیعت نکردند، عبدالله بن سلام و صهیب بن سنان و مسلمه بن سلام و اسامه بن زید و قدامه بن مظعون و مغیره بن شعبه بودند. (۳). (صفحه ۸۳) در حکومت امام (ع) هیچ یک از این مخالفان به صرف مخالفتشان تحت فشار قرار نگرفتند و امنیتشان تهدید نشد و از آزادی محروم نشدند، که بنیان حکومت امیر مومنان علی (ع) بر آزادی و دادگری بود، چنانکه آن حضرت در نامه‌ای به مردم کوفه هنگامی که از مدینه به بصره می‌رفت تا فتنه‌ی پیمان‌شکنان و آشوب‌طلبان جمل را فرو نشانند، چنین نوشت: (۴). «من عبد الله علی امیرالمومنین الی اهل الکوفه، جبهه الانصار و سنام العرب. اما بعد، فانی اخبار کم عن امر عثمان حتی یکون سمعه کعیانه. ان الناس طعنوا علیه، فکنت رجلا من المهاجرین اکثر استعبابه و اقل عتابه و کان طلحه و الزبیر اهون سیرهما فیہ الوجیف و ارفق حدائهما العنیف. و کان من عائشه فیہ فلتة غضب، فاتیح له قوم فقتلوه و بایعنی الناس غیر مستکرهین و لا مجبرین، بل طائعین مخیرین» (۵). از بنده‌ی خدا، علی امیر مومنان، به مردم کوفه که در میان انصار پایه‌ای ارجمند دارند و در عرب مقامی بلند. من شما را از کار عثمان آگاه می‌کنم، چنانکه شنیدن آن همچون دیدن بود: مردم بر عثمان خرده گرفتند. من یکی از مهاجران بودم، بیشتر خشنودی وی را می‌خواستم و کمتر سرزنشش می‌نمودم و طلحه و زبیر آسانترین کارشان آن بود که بر او بتازند و برنجانندش و ناتوانش سازند. عایشه نیز سر بر آورد و خشمی را که از او داشت،

آشکار کرد و دسته‌ای بر او تاختند و غرق خویش ساختند پس مردم بدون اکراه و اجبار و از سر میل و اختیار با من بیعت کردند. امیر مومنان علی (ع) فراهم کردن امنیت همه جانبه را مقصدی اساسی می‌دانست که در سایه‌ی آن رشد و تعالی مردمان سامان می‌یابد، چنانکه فرموده است: (صفحه ۸۴) «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام و لکن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک. فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک.» (۶).

خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه به خاطر رسیدن به چیزی از بهره‌های ناچیز دنیا، بلکه مقصد ما آن است که نشانه‌های دین تو را به جامعه بازگردانیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار نماییم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را امنیت فراهم آید و حدود اجرا نشده‌ات به اجرا درآید. با ظهور نشانه‌های دین و دیانت و برپایی مرزهای شریعت، امنیت معنوی و فرهنگی و نیز دیگر امنیت‌ها به درستی فراهم می‌شود. آنجا که مرزهای امنیت معنوی و فرهنگی سست و بی‌بنیاد است، سایر امنیت‌ها نیز به شدت آسیب‌پذیر است، امیر مومنان (ع) اسلام را مایه‌ی امنیت اساسی معرفی کرده و فرموده است: «الحمد لله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده و اعز ارکانه علی من غالبه، فجعله امنا لمن علقه و سلما لمن دخله.» (۷). سپاس خدای را که راه اسلام را گشود و در آمدن به آب‌سخورهای آن را بر تشنگان آن آسان فرمود و ارکان آن را استوار ساخت تا کسی را یارای چیرگی بر آن نباشد و آن را امنیتی قرار داد برای هر که در آن چنگ زند و آن را مایه‌ی صلح و آرامش ساخت برای هر که بدان وارد شود. البته باید در نظر داشت که وجوه مختلف امنیت، سخت با یکدیگر پیوند دارند و هر یک بر دیگر وجوه به شدت تاثیر می‌گذارد، چنانکه با آسیب دیدن امنیت اجتماعی و سیاسی، امنیت معنوی و فرهنگی، یا امنیت اقتصادی و شغلی و (صفحه ۸۵) جز اینها آسیب می‌بید و بالعکس. امیر مومنان (ع) در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر، در این باره به مالک چنین یادآور شده است: «و اجعل لذوی الحاجات منک قسما تفرغ لهم فیه شخصک و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فیه لله الذی خلقک و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک، حتی یکلمک متکلمهم غیر متتبع، فانی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یقول فی غیر موطن: لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتبع.» (۸). برای کسانی که به تو نیاز دارند، زمانی معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان پردازی. برای دیدار با ایشان به مجلسی عام بنشین، مجلسی که همگان در آن حاضر توانند شد و در آن مجلس برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسبانان، از آنان بازدار، تا سخنگویان بی‌هراس و بی‌درمانگی در گفتار سخن خویش بگویند، که من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می‌فرمود: هرگز امتی را پاک و آراسته نخوانند که در آن امت بی‌آنکه بترسند و در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا نستانند. امام علی (ع) در راه فراهم کردن امنیت اجتماعی و سیاسی هر نوع خودکامگی در عرصه‌ی حکومت را به زیر پا گذاشت و فضایی آکنده از امنیت را در مناسبات حکومتی عرضه داشت، چنانکه در ضمن خطبه‌ای فرمود: «فلا تکلمونی بما تکلم به العجابه و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادیه و لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنوا بی استقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لفسی، فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل (صفحه ۸۶) ان یرض علیه، کان العمل بهما اثقل علیه. فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطیء و لا آمن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی.» (۹). با من چنانکه با جباران سخن می‌گویند، سخن مرانید و چنانکه با مستبدان، محافظه‌کاری می‌کنند از من کناره مجوید و با ظاهر آرای و به طور تصنعی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و نمودن عدالت بر او گران افتد و نمودن عدالت بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز مایستید، که من خویشتن را (به عنوان یک انسان) برتر از آن نمی‌دانم که اشتباه نکنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. امیر مومنان (ع) در پی آن بود که امنیتی فراگیر در جهت رشد و تعالی مردمان فراهم نماید و فرمانهای حکومتی آن حضرت در این باره مایه‌ی شگفتی

است. امام (ع) در دستورالعملی به ماموران گرفتن زکات، نکاتی بیان فرموده که نشان‌دهنده دیدگاه امام (ع) درباره‌ی امنیت اقتصادی و مناسبات مربوط بدان است: «انطلق علی تقوی الله وحده لا- شریک له و لا- تروعن مسلما و لا تجتازن علیه کارها و لا تاخذن منه اکثر من حق الله فی ماله، فاذا قدمت علی الحی فانزل بمائهم من غیر ان تخالط ابیائهم، ثم امض الیهم بالسکینه و الوقار، حتی تقوم بینهم فتسلم علیهم و لا- تخرج بالتحیه لهم، ثم تقول: عباد الله، ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته لاخذ منک حق الله فی اموالکم، (صفحه ۸۷) فهل لله فی اموالکم من حق فتودوه الی ولیه؟ فان قال قائل لا، فلا تراجع، و ان انعم لک منعم فانطلق معه من غیر ان تخیفه او توعده او تعسفه او ترهقه، فخذ ما اعطاک من ذهب او فضه. فان کان له ماشیه او ابل فلا تدخلها الا باذنه، فان اکثرها له، فاذا اتیتها فلا تدخل علیها دخول متسلط علیه و لا عنیف به، و لا تنفرن بهیمه و لا تفر عنها و لا تسوءن صاحبها فیها و اصدع الباقی صدعین، ثم خیره، فاذا اختار فلا تعرضن لما اختاره. فلا تزال كذلك حتی یبقی ما فیہ وفاء لحق الله فی ماله، فاقبض حق الله منه. فان استقالک فاقله.» (۱۰). برو با ترس از خدا، که یگانه است و بی‌همتا. مسلمانی را مترسان! و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران! و بیش از حق خدا از مال او مستان! چون به قبیله رسی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه‌هایشان در میای! پس آهسته و آرام به سوی ایشان رو تا به میان آنان رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن! سپس بگو: بندگان خدا، آیا خدا را در مالهای شما حقی است تا آن را به ولی او پردازید؟ اگر کسی گفت: نه! متعرض او مشو و اگر کسی گفت: آری! با او برو، بی‌آنکه او را بترسانی یا بیمش دهی، یا بر او سخت‌گیری یا کار را بر او سخت‌گردانی! آنچه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر و اگر او را گاو و گوسفند و شترهاست، بی‌رخصت او میان آن در مشو که بیشتر آن رمه، او راست و چون به رمه رسیدی چونان کسی به میانشان مرو که بر رمه چیرگی دارد یا خواهد که آنها را بیازارد و چارپایان را از جای مگریزان و مترسان و با خداوند آن در گرفتن حق خدا بدرفتاری مکن! پس مال را دو بخش کن و خداوند مال را مخیر گردان و هر (صفحه ۸۸) بخش را برگزید، پذیر و بر او خرده مگیر. پس، مانده را دو بخش کن و او را مخیر گردان و هر بخش را که برداشت متعرض او مشو. پس پیوسته چنین کن تا آنچه از مال او باقی می‌آید، حق خدا را ادا کردن شاید. پس حق خدا را از او بگیر (و اگر گمان زیان کند) و خواهد آنچه را قسمت شده به هم زند، پذیر. این همه سفارش برای آن است که ایجاد امنیت هدفی اساسی در حکومت است و جز در سایه‌ی امنیتی همه‌جانبه و فراگیر نمی‌توان رشد و توسعه و تعالی فراهم نمود. امنیت اقتصادی نیز باید همه‌جانبه و فراگیر باشد، برای تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان، عرضه‌کنندگان، بازرگانان، خدمتگزاران، مصرف‌کنندگان و جز آنان. امیر مومنان علی (ع) در این باره در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر چنین فرموده است: «ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات و اوص بهم خیرا: المقیم منهم و المضطرب بماله و المترفق ببینه، فانهم مواد المنافع و اسباب المرافق، و جلابها من المباعد و المطارح، فی برک و بحرک و سهلک و جبلک و حیث لا یلتئم الناس لمواضعها و لا- یجتروون علیها، فانهم سلم لا تخاف بائقته و صلح لا تخشی غائلته. و تفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک. و اعلم- مع ذلک- ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شحا قیحا و احتکارا للمنافع و تحکما فی البیاعات و ذلک باب مضره للعامة و عیب علی الولاء. فامنع من الاحتکار، فان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- منع منه. و لیکن البیع بیعا سمحا: بموازین عدل و اسعار لا- تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع. فمن قارف حکره بعد نهیک اياه فنکل به و عاقبه فی غیر اسراف.» (۱۱). (صفحه ۸۹) دیگر اینکه نیکی به بازرگانان و صنعتگران را بر خود پذیر و سفارش کردن به نیکویی درباره‌ی آنان را به عهده گیر، چه کسی که بر جای بود و چه آن که با مال خود از این سو بدان سو رود و با دسترنج خود کسب کند، که آنان مایه‌های منفعتند و پدیدآورندگان وسیله‌های آسایش و راحت. و آورنده‌ی آن از جاهای دوردست و دشوار، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار. جایی که مردمان در آنجا گرد نیایند و در رفتن بدان جا دلیری نمایند. این بازرگانان مردمی آرامند و نمی‌ستیزند و آشتی جویند و فتنه‌ای نمی‌انگیزند. به کار آنان بنگر، چه در آنجا باشند که خود به سر می‌بری و یا در شهرهای دیگر. و با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانی که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند. سود خود را می‌کوشند و کالا را به هر

بها که خواهند می‌فروشد و این سودجویی و گرانفروشی زبانی است برای همگان و عیب است بر والیان. پس بایدت از احتکار منع نمود که رسول خدا (ص) از آن منع فرمود. و باید خرید و فروش آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخهای رایج بازار- نه به زیان فروشنده و نه خریدار. و آن که پس از منع تو دست به احتکار زند، او را کیفر ده و عبرت دیگران گردان و در کیفر او اسراف روا مدان. وجوه یاد شده از امنیت در سایه‌ی امنیت قضایی به درستی تامین می‌شود. امام (ع) درباره‌ی فراهم کردن امنیت قضایی در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر چنین رهنمود داده است: «ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک، ممن لا تضیق به الامور و لا تمحکه الخصوم و لا یتمادی فی الزله و لا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه علی طمع و لا یکتفی بادی فهم (صفحه ۹۰) دون اقصاه و اوقفهم فی الشبهات و اخذهم بالحجج و اقلهم تبرما بمراجعة الخصم و اصبرهم علی تکشف الامور و اصبرهم عند اتضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطراء و لا یستمیلہ اغراء و اولئکک قلیل ثم اکثر تعاهد قضائه و افسح له فی البذل ما یزیل علته و تقل معه حاجته الی الناس. و اعطه من المنزلہ لیدیک ما لا یطمع فیہ غیره من خاصتک، لیامن بذلک اغتیل الرجال له عندک. فانظر فی ذلک نظرا بلیغا، فان هذا الدین قد کان اسیرا فی ایدی الاشرار، یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنیا.» (۱۲). و برای داوری میان مردم خود آن را گزین که نزد تو برترین است. آن که کارها بر او دشوار نگردد و ستیز خصمان وی را به لجاجت نکشاند و در خطا پایدار نبود و چون حق را شناخت در بازگشت بدان درنماند. و نفس او به طمع ننگرد، و تا رسیدن به حق، به اندک شناخت بسنده نکند و در شبهتها درنگش از همه بیش باشد و حجت را بیش از همه به کار برد و از آمد و شد صاحبان دعوی کمتر به ستوه آید و در آشکار گشتن کارها شکیاتر بود و چون حکم روشن باشد در داوری قاطع تر. آن کس که ستایش فراوان وی را به خودبینی نکشاند و خوشامدگویی او را برنیانگیزاند و اینان اندک‌اند. پس داوری چنین کس را فراوان تیماردار و در بخشش بدو گشاده‌دستی به کار آر، چندان که نیاز وی به مردمان کم افتد و رتبت او را نزد خود چندان بالا بر که از نزدیکانت کسی درباره‌ی وی طمع نکند و از گزند مردمان نزد تو ایمن ماند. در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار بود، که در آن از روی هوس می‌رانند و به نام دین دنیا را می‌خوردند. (صفحه ۹۱) فراهم بودن امنیت در حکومت علی (ع) از چنان جایگاهی برخوردار بود که با دریده شدن مرزهای آن و سستی کوفیان در دفاع از حرمت مردمان، امام (ع) تا مرز مرگ پیش رفت و اندوه شکسته شدن حریم امنیت مردمان، امام (ع) را شکسته نمود. پس از جنگ نهروان و فرونشستن فتنه‌ی مقدس مابان خوارج، امیر مومنان علی (ع) مردم را به نبرد با معاویه و قاسطین فراخواند، اما آنان سستی نمودند و کوتاهی ورزیدند. معاویه اوضاع را مغتنم شمرد و گروههایی غارتگر را به سوی مناطق مختلف تحت حکومت امام (ع) گسیل کرد تا به قتل و غارت پردازند و با سرعت بگریزند و بدین ترتیب امنیت مناطق تحت حکومت امام (ع) را سلب نمایند و فرصت اقدامات اصلاحی را از امام بگیرند و مردم را در هراس قرار دهند و حکومت و جامعه را به انفعال بکشانند، در این میان گروهی از قاسطین به سرکردگی سفیان بن عوف غامدی به شهر «انبار» (۱۳). حمله کردند. فرمانده پادگان آنجا یعنی ابوحسان اشرس بن حسان بکری با عده‌ای اندک به مقابله برخاست، زیرا جمعی از ایستادگی و دفاع شانه خالی کردند. آن عده‌ی اندک مردانه پیکار کردند و همگی به شهادت رسیدند. نیروهای قاسطین وارد شهر شدند و غارت کردند و به سرعت گریختند. وقتی خبر این تجاوز به گوش امام (ع) رسید، به منبر رفت و مردم را به حرکت فراخواند، اما جوابی نشنید. حضرت از منبر به زیر آمد و به طرف نخيله (میدان بسیج و سان لشکر کوفه) پیاده و غضبناک روان شد. سران و بزرگان کوفه آن حضرت را با اصرار بر گرداندند. آن گاه امام (ع) هشت هزار نفر را به فرماندهی سعید بن قیس همدانی به تعقیب غارتگران فرستاد، اما آنها به شام گریخته بودند و سعید بی‌نتیجه به کوفه بازگشت. در این مدت امیر مومنان (ع) سخت اندوهگین بود و از شدت رنج شکسته شدن حرمت مردمان و امنیت ایشان و نیز از ناراحتی سستی کوفیان افسرده و رنجور بود، تا جایی که نتوانست ایستاده خطبه بخواند (صفحه ۹۲) و خطبه‌ی مشهور «جهادیه» را نوشت و به دست مولای خود سعد داد و فرمود برای مردم بخواند. (۱۴). در بخشی از این خطبه حساسیت امام (ع) درباره حرمت مردمان و مرتبت امنیت ایشان نزد آن

حضرت چنین آمده است: «و هذا اخو غامد قد وردت خيله الانبار و قد قتل حسان ابن حسان البکری، و ازال خيلکم عن مسالحها و لقد بلغنی ان الرجل منهم كان يدخل على المراه المسلمه و الاخرى المعاهده، فينزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعنها، ما تمتنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام، ثم انصرفوا و افرین ما نال رجلا منهم کلم و لا اريق لهم دم. فلو ان امرءا مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما، بل كان به عندی جدیرا» (۱۵). اکنون سربازان این مرد غامدی به انبار درآمده و حسان پسر حسان بکری را کشته و مرزبانان را از جایگاههای خویش رانده‌اند. شنیده‌ام مهاجم به خانه‌های مسلمانان و کسانی که در پناه اسلامند درآمده، گردن‌بند و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان به در می‌کرده است، در حالی که ستم‌دیدگان در برابر آن متجاوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند. سپس غارتگران، پشتواره‌ها از مال مسلمانان بسته، نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشته‌اند. اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه بمیرد، چه جای ملامت است، که در دیده‌ی من شایسته‌ی چنین کرامت است. امام (ع) حرمت و امنیت مردمان را چنان پاس می‌داشت که آن را از جان خود بالاتر می‌دانست. (صفحه ۹۳)

امیر مومنان (ع) امنیت مرزها را نیز از امور اساسی معرفی کرده و درباره‌ی سپاهیان چنین فرموده است: «فالجنود، باذن الله، حصون الرعيه و زين الولاه و عز الدين و سبل الامن و ليس تقوم الرعيه الا بهم» (۱۶). پس سپاهیان به فرمان خدا، مردمان را دژهای استوارند و والیان را زینت و وقار. دین به آنان ارجمند است و راهها بدانان امن و کار مردمان جز به سپاهیان قرار نگیرد. امیر مومنان علی (ع) امنیت را فقط برای مناطق تحت حکومت خود نمی‌خواست، بلکه به صلح جهانی می‌اندیشید و امنیت را برای همگان می‌خواست، چنانکه در عهدنامه‌ی مالک اشتر، به وی چنین نوشته است: «و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضی. فان فی الصلح دعه لجنودك و راحه من همومك و امانا لبلادك و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم و اتهم فی ذلك حسن الظن. و ان عقدت بينك و بين عدوك عقده، او البسته منك ذمه، فحط عهدك بالوفاء و ارع ذمتك بالامانه و اجعل نفسك جنه دون ما اعطيت، فانه ليس من فرائض الله شیء الناس اشد عليه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود. و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب الغدر، فلا تغدرن بذمتك و لا تخيسن بعهدك و لا تختلن عدوك، فانه لا يجتری على الله الا جاهل شقی. و قد جعل الله عهده و ذمته امانا افصاه بين العباد برحمته و حریمایسكنون الى منعه، و يستفیضون الى جواره، فلا اذغال (صفحه ۹۴) و لا مدالسه و لا خداع فيه و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل و لا تعولن على لحن قول بعد التاكيد و التوثقه. و لا يدعونك ضيق امر، لزمك فيه عهد الله، الى طلب انفساخه بغير الحق. فان صبرك على ضيق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته، خير من غدر نخاف تبعته و ان تحيط بك من الله فيه طلبه، لا تستقبل فيها دنياك و لا- آخرتك. اياك و الدماء و سفكها بغير حلها، فانه ليس شیء ادنی لنقمه و لا اعظم لتبعه و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفك الدماء بغير حقها. و الله سبحانه مبتدیء بالحكم بين العباد، فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامة، فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام، فان ذلك مما يضعفه و يوهنه، بل يزيله و ينقله» (۱۷). و از صلحی که دشمن تو را بدان خواند و رضای خدا در آن بود، روی متاب که صلح سربازان تو را آسایش رساند و از اندوههایت برهاند و شهرهایت ایمن ماند. لیکن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از صلح بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد- و کمین خود بگشاید. پس دوراندیش شو و به راه خوش گمانی مرو. و اگر با دشمنت پیمانی نهادی و در ذمه‌ی خود او را امان دادی به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری ادا و خود را چون سپری برابر پیمانانت برپا، چه مردم بر هیچ چیز از واجبها خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشد با همه هواهای گونه‌گون که دارند و رایهای مخالف یکدیگر که در میان آرند. و مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می‌شمردند، چه زیان پایان ناگوار پیمان‌شکنی را بردند. پس در آنچه به عهد گرفته‌ای خیانت مکن و پیمانی را که بسته‌ای مشکن و دشمنت را که- در پیمان توست- مفرب که جز نادان بدبخت بر خدا دلیری نکند. و خدا پیمان و زینهار (صفحه ۹۵) خود را امانی قرار داده و از در رحمت به بندگان رعایت آن را بر عهد همگان نهاده و چون حریمی استوارش

ساخته تا در استواری آن بیارمند و رخت به پناه آن کشند. پس در پیمان نه خیانتی توان کرد و نه فریبی داد و نه مکرری پیش آورد و پیمانی مبنی که آن را تاویلی توان کرد- یا رخنه‌ای در آن پدید آورد. و چون پیمان استوار شد و عهدت برقرار- راه خیانت مپوی- و برای بر هم زدنش خلاف معنی لفظ را مجوی و مبادا سختی پیمانی که بر عهده‌ات فتاده و عهد خدا آن را بر گردنت نهاده، سر بردارد و تو را- به ناحق- بر به هم زدن آن پیمان وادارد، که شکیبایی کردنت در کار دشواری که گشایش آن را امیدواری و پایان نیکویی‌اش را انتظار، بهتر از مکرری است که از کیفر آن ترسانی و این که خدا تو را چنان بازخواست کند که درخواست بخشش او را در دنیا و آخرت نتوانی. و بیرهیز از خونها و ریختن آن به ناروا، که چیزی چون ریختن خون به ناحق- آدمی- را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند و نعمت را نبرد و رشته عمر را نبرد و خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین داوری که میان بندگان کند، در خونهایی باشد که از یکدیگر ریخته‌اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون به حرام ریختن قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند، بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند. *****(۱) نهج البلاغه، کلام ۱۳۶. (۲) ن. ک: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۸-۹، ابوالموید الموفق بن احمد الحنفی المعروف باخطب خوارزم (الخوارزمی)، المناقب، قدم له محمد رضا الموسوی الخراسان، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران، ص ۱۵. (۳) مناقب الخوارزمی، صص ۱۵-۱۶. (۴) ن. ک: الامامه و السیاسه، ج ۱، صص ۶۶-۶۷، ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالمفید، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق السید علی میر شریفی، الطبعة الاولى، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق. ص ۲۴۴. (۵) نهج البلاغه، نامه ۱. (۶) همان، کلام ۱۳۱. (۷) همان، خطبه ۱۰۶. (۸) همان، نامه ۵۳. (۹) همان، خطبه ۲۱۶. (۱۰) همان، نامه ۲۵. (۱۱) همان، نامه ۵۳. (۱۲) همان. (۱۳) «انبار» شهری در ده فرسخی غرب بغداد و از شهرهای آباد عصر ساسانی بوده است. ایرانیان آن را فیروز شاپور می‌گفتند و به دست شاپور بن هرمز ذوالاکتاف بنیاد گذاشته شده بود. در وجه تسمیه آن به «انبار» مطالبی گفته شده است از جمله اینکه پادشاهان ایران در آنجا گندم و جو و کاه برای لشکریان خود انبار و ذخیره می‌کردند. این شهر به سال ۱۲ هجری به دست خالد بن ولید فتح شد. ر. ک: شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی، معجم البلدان، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، صص ۲۵۸-۲۵۷، محمد فرید بن مصطفی وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، دار الکفر، بیروت، ۱۳۹۹ ق. ج ۱، ص ۶۳۲. (۱۴) ابواسحاق ابراهیم بن محمد الکوفی المعروف بابن هلال الثقفی. الغارات، حقه و علق علیه السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب. الطبعة الاولى، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۷ ق. صص ۳۲۵-۳۲۴، ابوالعباس محمد بن یزید بن عبد الاکبر الثمالی الازدی، الکامل فی اللغة و الادب، موسسه المعارف، بیروت، ج ۱، ص ۱۳، شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۸۸-۸۷، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۹. (۱۵) نهج البلاغه، خطبه ۲۷. (۱۶) همان، نامه ۵۳. (۱۷) همان.

رفاهت

فراهم آوردن رفاه و آسایش و تحقق کفاف در زندگی برای همگان از اهداف اساسی در حکومت است که بدان مسیر تعالی آدمیان هموار می‌گردد. امیر مومنان علی (ع) در حکمتی نورانی فرموده است: (صفحه ۹۶) «من اقتصر علی بلغه الکفاف فقد انتظم الراحة و تبوا خفض الدعه». (۱). هر که به مقدار نیاز اکتفا کند، آسایش و راحتی خود را فراهم آورد و گشایش و آرامش را به دست آورد. امام علی (ع) در حیطه‌ی حکومت خود حداقل نیاز معیشتی همگان را تامین کرد و در راه فقر زدایی و تامین معیشتی گامهایی جدی برداشت، چنانکه خود فرمود: «ما اصبح بالکوفه احد الا ناعما، ان ادناهم منزله لیاکل البر و یجلس فی الظل و یشرب من ماء القراب». (۲). کسی در کوفه نیست که در رفاه به سر نبرد، حتی پایین‌ترین افراد نان گندم می‌خورند و سرپناه دارند و از آب فرات می‌آشامند. امام علی (ع) به رفاه عمومی توجهی تام داشت و عمران و آبادی سرزمینها و تامین شرافتمندانه و کرامت‌مدارانه مردمان را از اهداف حکومت خود می‌دانست، چنانکه درباره‌ی مقاصد حکومتی خویش فرمود: «... و نظهر الاصلاح فی

بلادک» (۳). مقصد ما آن است که اصلاح را در شهرهای تو (ای خدا) آشکار نماییم. با سامان دهی درست شهر و سرزمینها و آباد کردن آنها و افزایش درآمدها و دادن سهمها و بهره‌ها به حق و توزیع عادلانه‌ی درآمد هاست که زمینه‌ی لازم برای رفاه همگانی فراهم می‌شود. امیر مومنان علی (ع) در اهداف و برنامه‌های حکومتی خود بدین امور توجهی جدی داشت و دیدگاههای خود را به روشنی بیان کرده است. در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر، به وی چنین نوشته است: (صفحه ۹۷) «و تقفد امر الخراج بما یصلح اهلہ، فان فی صلاحہ و صلاحہم صلاحا لمن سواہم و لا صلاح لمن سواہم الا بہم، لان الناس کلہم عیال علی الخراج و اهلہ. و لیکن نظرک فی عمارہ الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلک لا یدرک الا بالعمارہ و من طلب الخراج بغير عمارہ اخرج البلاد و اهلک العباد و لم یستقم الا قليلا. فان شکوا ثقلا او عله، او انقطاع شرب او بالہ، او احوالہ ارض اعتمرها غرق، او اجحف بها عطش، خفت عنهم بما ترجوان یصلح بہ امرہم و لا- یثقلن علیک شیء خفت بہ المونہ عنہم، فانه ذخر یعودون بہ علیک فی عمارہ بلادک و تزیین ولایتک، مع استجلابک حسن ثنائہم و تبجحک باستفاضہ العدل فیہم، معتمدا فضل قوتہم، بما ذخرت عندهم من اجمامک لہم و الثقہ منہم بما عودتہم من عدلک علیہم و رفقک بہم، فربما حدث من الامور ما اذا عولت فیہ علیہم من بعد احتملون طیبہ انفسہم بہ، فان العمران محتمل ما حملتہ و انما یوتی خراب الارض من اعواز اهلہا و انما یعوز اهلہا لاشراف انفس الولایہ علی الجمع و سوء ظنہم بالبقاء و قله انتفاعہم بالعبر» (۴). و در کار خراج چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن است، چه صلاح خراج و خراج دهندگان به صلاح دیگران است و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان سامان پذیرد، که مردمان همگان، هزینه‌خوار خراجند و خراج دهندگان و باید نگرستنت به آبادانی زمین بیشتر از ستاندن خراج بود، که ستاندن خراج جز به آبادانی میسر نشود و آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد و کارش جز اندکی راست نیاید و (صفحه ۹۸) اگر از سنگینی- مالیات- شکایت کردند، یا از آفتی که- به کشت- رسیده، یا آبی که از کشتهایشان بریده، یا باران بدانها نباریده یا- بذر زمین- بر اثر غرق شدن یا بی آبی تباه گردیده، بار آنان را سبک گردان چندان که می‌دانی کارشان سامان پذیرد بدان. و آنچه بدان بار آنان را سبک گردانی بر تو گران نیاید، چه آن اندوخته بود که به تو بازش دهند، با آبادانی که در شهرهایت کنند و آرایشی که به ولایتها دهند و نیز ستایش آنان را به خود کشانده‌ای و شادمانی که عدالت را میانشان گسترانده‌ای، در حالی که تکیه بر فزونی قوت آنان خواهی داشت بدانچه نزدشان اندوخته‌ای: از آسوده ساختن خاطر آنان و به دست آوردن اطمینان، که به عدالت تو خو گرفته‌اند و به مدارای تو آشنا گردیده و بسا که در آینده کاری پدید آید که چون آن را به عهده‌ی آنان گذاری با خاطر خوشش پذیرند- و خرده نگیرند، که چون- شهرها- آبادان بود، هر چه بر عهده‌ی- مردم آن- نهی برد و زمین جز با تنگدستی ساکنان آن ویران نشود. و مردم شهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال آرند و از ماندن خود بر سر کار اطمینان ندارند و از آنچه مایه‌ی عبرت است کمتر سود بردارند. امیر مومنان (ع) وجوه لازم در جهتگیری حکومت برای برقراری رفاهت مردمان را یادآور شده است و هیچ چیز مانند آباد کردن شهرها و سرزمینها بستر رفاهت مردمان را فراهم نمی‌سازد. امام علی (ع) درباره‌ی این وجه از وجوه فراهم کننده‌ی رفاه مردم فرموده است: «اما وجہ العمارہ فقوله تعالی: (هو) (الذی) انشاکم من الارض و استعمرکم فیها» (۵) فاعلمنا سبحانہ انه قد امرہم بالعمارہ، لیکن ذلک سببا لمعایشہم، بما یخرج من الارض من الحب و الثمرات و ما شاکل (صفحه ۹۹) ذلک مما جعلہ اللہ معایش للخلق» (۶). دلیل اهتمام برای آباد کردن زمین، سخن خدای متعال است: «اوست که شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید». پس خدای سبحان ما را آگاه ساخت که مردمان را به آباد کردن فرمان داده است، تا دانه و میوه و نظایر آنها را که از زمین بیرون می‌آید- و خداوند آنها از روزی بندگان خود قرار داده است- وسیله‌ی معاش و رفاه آنان باشد. حکومت در جهت تحقق رفاهت همگان باید به درستی برنامه‌ریزی نماید و با تدبیر و حکمت اقتصاد استکباری را بزدايد و زنجیره‌های استضعاف مالی را بگشاید و مردمان را به حقوق عادلانه‌ی خود برساند. امیر مومنان علی (ع) در این باره چنین فرموده است: «انه لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربہ: ... و

اصدار السهمان علی اهلها» (۷). همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پرورگار به عهده‌ی او واگذار شده... و رساندن سهمهای بیت‌المال به در خور آن. و نیز درباره‌ی حق مردمان بر حکومت در جهت تحقق رفاهت همگان فرموده است: «فاما حَقِّمَ عَلٰی... و توفیر فیئکم علیکم» (۸). و شما را بر من حقی است، از جمله: حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم. رساندن حقوق مالی مردمان بدیشان، آن هم به تمامه و تامین کامل زندگی آنان از امور اساسی در حکومت حکمت است. امام علی (ع) در این باره به مالک (صفحه ۱۰۰) اشتر چنین فرموده است: «ثم اسبغ علیهم الارزاق، فان ذلک قوه لهم علی استصلاح انفسهم و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم و حجه علیهم ان خالفوا امرک او ثلموا امانتک» (۹). پس روزی کارکنانت را فراخ دار! که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی‌نیازشان سازد، تا به مالی که در اختیار دارند دست نکشایند و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند، یا در امانت خیانت ورزیدند. امیر مومنان (ع) به تامین معیشتی کامل و همه‌جانبه (اسبغ رزق) فرمان داده است که در این صورت مردمان به اصلاح می‌آیند و امور به درستی سامان می‌پذیرد. امام (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر او را به تامین کافی سپاهیان متوجه می‌گرداند و اینکه سامان انسانها و امور در گرو فراهم نمودن رفاه معقول آنان است و این بیانی فراگیر است و همه‌ی مردمان را شامل می‌گردد و از هدفهای اساسی حکومت شمرده می‌شود. آن حضرت فرموده است: «ثم لا قوام للجنود الا بما یخرج الله لهم من الخراج الذی یقوون به علی جهاد عدوهم و یعتمدون علیه فیما یصلحهم و یكون من وراء حاجتهم» (۱۰). و کار سپاهیان جز با خراجی که خدا برای آنان معین فرموده درستی نپذیرد. تا بدان در جهاد با دشمن خود نیرومند شوند و کار خود را بدان سامان دهند. و آنان را از خراج آن اندازه باید که نیازمندی‌شان را کفایت نماید. (صفحه ۱۰۱) **** (۱) همان، حکمت ۳۷۱. (۲) ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، ص ۹۹، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷. (۳) نهج البلاغه، کلام، ۱۳۱. (۴) همان، نامه‌ی ۵۳. (۵) قرآن، هود/ ۶۱. (۶) محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، به تصحیح و تحقیق و تذیل عبدالرحیم الربانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱۳، ص ۱۹۵. (۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۵. (۸) همان، خطبه‌ی ۳۴. (۹) همان، نامه‌ی ۵۳. (۱۰) همان.

تربیت

مهمترین هدف حکومت حکمت این است که زمینه‌ی رشد و تعالی فرد و جامعه را فراهم نماید تا استعدادها در جهت کمال مطلق شکوفا شود. امیر مومنان علی (ع) فرموده است: «و علی الامام ان یعلم اهل ولایتہ حدود الاسلام و الایمان» (۱). بر امام است که بر اهل ولایت خویش حدود اسلام و ایمان را تعلیم دهد. امام علی (ع) آموزش همگان و رشد اخلاق و فضایل اخلاقی و شکوفا کردن کمالات انسانی در مردمان را از امور اساسی حکومت معرفی کرده و فرموده است: «فاما حَقِّمَ عَلٰی... و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تادیبکم کیما تعلموا» (۲). شما را بر من حقی است، از جمله: شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب‌تان بیاموزم تا بدانید. تربیت صحیح بنیان همه چیز است و هیچ امری به سامانی درست نمی‌رسد جز در سایه‌ی تربیتی درست و این هدف در حکومت حکمت بالاترین هدف است که عافیت و عزت و سعادت این جهانی و آن جهانی در گرو تربیت صحیح است. امیر بیان، علی (ع) فرموده است: «من کمال السعاده السعی فی صلاح الجمهور» (۳). کمال سعادت تلاش کردن در صلاح امور همگان و تربیت جمهور مردمان است. البته در راه این مقصد باید موانع رفع گردد و مقتضیات فراهم شود، چنانکه علی (ع) احیای سنتهای درست و در هم شکستن سنتهای غلط و گسستن کند (صفحه ۱۰۲) و زنجیرهای دست و پا گیر جامعه از رسوم و قیود و عاداتها و تقلیدهای باطل و بی‌اساس را از اهداف حکومت حکمت برشمرده و فرموده است: «فاعلم ان افضل عباد الله عدل الله عادل هدی و هدی، فاقام سنه معلومه، و امانت بدعه مجهوله» (۴). بدان که بهترین بندگان خدا نزد او پیشوایی است دادگر، هدایت شده و راهبر، پس سنتهای معلوم را برپا دارد و بدعتهای مجهول را بمیراند. امام علی (ع) فراهم کردن زمینه‌ی تربیت و رشد و تعالی مردمان را وجهه‌ی همت

زامداران دانسته و فرموده است: «انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه: الابلاغ في الموعظه و الاجتهاد في النصيحة» (۵). همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده‌ی او واگذار شده است: کوتاهی نکردن در موعظه و کوشیدن در نصیحت. همه‌ی تباهیها از فقدان تربیت صحیح برمی‌خیزد. از این رو لازم است بیشترین توجه به امر تعلیم و تربیت معطوف شود و این امر در راس امور قرار گیرد. امام علی (ع) فرموده است: «عدم الادب سبب کل شر» (۶). فقدان ادب و تربیت، علت هر شر و بدی است. امیر مومنان (ع) خود در این جهت بسیار تلاش کرد، چنانکه فرموده است: «ایها الناس، انی بشت لکم المواعظ التي وعظ الانبياء بها امهم و ادیت الیکم ما ادت الاوصیاء الی من بعدهم» (۷). (صفحه ۱۰۳) ای مردم! من اندرزهایی را که پیامبران به امتهایشان دادند، بر شما راندم، و آنچه را که اوصیاء، به پس از خود رساندند، رساندم. و نیز فرموده است: «قد رکرت فیکم رایه الایمان و وقتکم علی حدود الحلال و الحرام و البستکم و العافیه من عدلی و فرشتکم المعروف من قولی و فعلی و اریتکم کرائم الاخلاق من نفسی» (۸). رایت ایمان را میان شما پابرجا کردم و مرزهای حلال و حرام را برایتان جدا. از عدالت خود لباس عافیت برتنتان کردم. و با گفتار و کردار خویش معروف را میان شما گستردم و با خوی خود شما را نشان دادم که اخلاق گزیده چیست. در این امر زامداران باید پیشگام بوده و بیش از هر کس آموخته و تربیت یافته باشند، چنانکه امیر مومنان (ع) فرموده است: «من نصب نفسه للناس اماما فلیدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره و لیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم» (۹). هر که خود را پیشوای مردم سازد، باید پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویش پردازد و باید تربیت کردنش، پیش از آنکه با زبانش باشد، با سیرت و رفتارش باشد و آن که خود را تعلیم دهد و تربیت نماید، شایسته‌تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و تربیت نماید. و امام علی (ع) خود چنین بود، همان طور که فرمود: «ایها الناس، انی و الله ما احثکم علی طاعة الا و اسبقکم الیها و لا (صفحه ۱۰۴) انهاکم عن معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها» (۱۰). ای مردم، به خدا سوگند من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز آنکه خود پیش از شما به گزاردن آن برمی‌خیزم. و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرومی‌گذارم. **** (۱) شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۳۱۸. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴. (۳) شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۰. (۴) نهج البلاغه، کلام ۱۶۴. (۵) همان، خطبه‌ی ۱۰۵. (۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵۸. (۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۲. (۸) همان، خطبه‌ی ۸۷. (۹) همان، حکمت ۷۳. (۱۰) همان، خطبه‌ی ۱۷۵.

نقش مردم در حکومت

نوع تلقی از نقش مردم در حکومت، از امور تعیین‌کننده در نوع حکومت و رفتار و مناسبات حکومتی است، اینکه مردم در حکومت چه نقشی دارند و آیا اساسا مردم در حکومت نقش دارند یا خیر، آیا باید برای مردم در حکومت اعتباری قائل شد یا خیر و اینکه مردم در حکومت نقشی فعال و اساسی دارند یا نقشی غیرفعال و انفعالی و آیا مردم نقشی تعیین‌کننده در همه‌ی امور دارند یا خیر. برخی بر این باورند که مردم هیچ نقشی اساسی در حکومت ندارند و حکومت امری پیچیده، تخصصی و علمی است که جز نخبگان و خبرگان این امر کسی را در آن نظر و نقش نیست و مردم در حکومت نقشی تبعی و سایه‌ای و ابزاری دارند. برخی دیگر معتقدند که مردم تا اندازه‌ای در حکومت نقش دارند و این اندازه را نخبگان تعیین می‌کنند و بنا بر مصالح و ضرورتها، فنیله‌ی چراغ نقش مردم در حکومت را بالا می‌کشند یا پایین می‌آورند و در واقع تا حدودی که نخبگان صلاح ببینند، نقشی را به مردم واگذار می‌کنند و از مردم می‌خواهند که نقش خود را خوب بازی کنند و خواسته‌های نخبگان را تحقق بخشند. در اینجا نیز به واقع مردم هیچ نقشی اساسی در حکومت ندارند و مردم به اندازه‌ی مورد نیاز صاحبان قدرت و حکمفرمایان اعتبار می‌یابند و دوام و بقای این اعتبار تا زمان رفع نیاز است. بنا بر باوری دیگر، نقش اصلی و (صفحه ۱۰۵) کلیدی در حکومت از آن مردم است، بدین معنا که حکومت بدون مردم و بدون خواست آنان تحقق نمی‌یابد و بدون اقبال و رای مردم مشروعیت سیاسی پیدا نمی‌کند و بدون

حضور و مشارکت همه جانبه‌ی مردم به درستی اداره نمی‌شود و فارغ از محور قرار دادن مردم، حکومت سلامت نخواهد داشت و راست‌قامت نخواهد بود. بنابراین مردم نقشی ایجابی، ابقایی و اصلاحی دارند و تحقق حکومت، و صلاح و سامان آن و پابرجایی آن و سیر به سوی اهداف آن به مردم بسته است. در اندیشه‌ی سیاسی و سلوک حکومتی امام علی (ع) مردم چنین نقشی دارند. امیر مومنان (ع) تحقق حکومت خود را این گونه معرفی کرده است: «اما و الذی فلق الحبه و برا النسمه، لو لا- حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لالقیتم حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها» (۱). آری، به حق آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود... بی‌تامل رشته‌ی حکومت را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌کشیدم. پس از بیست و پنج سال، مردم یکپارچه و سر از پا نشناخته، در حرکتی عمومی خواستار پذیرش حکومت از جانب امام علی (ع) شدند و با اصرار فراوان، امام (ع) را راضی کردند تا حکومت را بپذیرد. آن حضرت درباره‌ی نقش مردم در این امر چنین فرموده است: «و بسطتم یدی فکففتها و مددتموها فقبضتها، ثم تداککتم علی تداکک الابل الهمیم علی حیاضها یوم و ردها، حتی انقطعت النعل و سقط الرداء، (صفحه ۱۰۶) و وطیء الضعیف و بلغ من سرور الناس بیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر و هدج الیها الکبیر و تحامل نحوها العلیل و حسرت الیها الکعاب» (۲). دستم را (برای بیعت) گشودید و من آن را بستم و به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم. سپس بر من هجوم آوردید، همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود در آیند و به یکدیگر پهلوی زنند. چندان که (از هجوم مردمان) بند پای افزار پاره شد و ردا از دوش افتاد و ناتوان پایمال گردید. و خشنودی مردمان در بیعت با من بدانجا رسید که کودکان به وجد آمده بودند و سالخورده‌گان لرزان لرزان برای دیدار این منظره به راه افتاده بودند و بیماران به کمک دیگران بدانجا آمده بودند و دختران نارس سر برهنه حاضر شده بودند. حق حکومت به سبب شایستگی لازم از آن امام علی (ع) بود و با اقبال مردم تکلیف اداره امور بر دوش آن حضرت گذاشته شد و روشن است که تا مردم نخواهند، آن حق محقق نمی‌شود و تکلیف اداره‌ی امور بر دوش آن که شایسته است گذاشته نمی‌شود و حکومتی مردمی شکل نمی‌گیرد. امام علی (ع) مکرر از وصیتی از جانب رسول خدا (ص) به وی سخن رانده است که بنا بر آن به علی (ع) سفارش شده است که در صورت اقبال مردم به وی و اجتماع آنان بر حکومت او، خود را کنار نکشد و زمامداری را عهده‌دار شود و در صورت پشت کردن مردم به وی و تفرق آنان در امر حکومت او، خود را کنار بکشد، و امیر مومنان (ع) بر این سفارش پایبند بود. این وصیت بیانگر نوع نگاه پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) به امر حکومت و زمامداری است که جز با میل و رغبت مردم و خواست و اقبال آنان به درستی (صفحه ۱۰۷) پا نمی‌گیرد و حکومتی که بر جهالت و ضلالت بنیان شود و بر اساس تغلب و تسلط پا بگیرد، هویتی غیرانسانی و ماهیتی نامردمی دارد که جز با فریب و نیرنگ و زور و خشونت و ستم و بیداد برپا نمی‌ماند و این نقطه‌ی مقابل حکومت حکمت است که بنیانش بر بصیرت و معرفت است و بر اساس خواست مردمان و با رضایت آنان پا می‌گیرد. امیر مومنان علی (ع) در بخشی از مکتوبی که سرگذشت خود را پس از پیامبر اکرم (ص) تا شهادت محمد بن ابی‌بکر و سقوط مصر (زمان کتابت نامه) بیان فرموده، چنین آورده است: «و قد کان رسول الله- صلی الله علیه و آله- عهد الی عهدا، فقال: "یا بنی ابی‌طالب لک و لاء امتی، فان ولوک فی عافیه و اجمعوا علیک بالرضا، فقم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه فان الله سیجعل لک مخرجا." (۳). رسول خدا (ص) مرا متعهد پیمانی کرده و فرموده بود: «پسر ابی‌طالب ولایت امتم حق توست. اگر به درستی و عافیت تو را ولی خود کردند و با رضایت درباره‌ی تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر، اما اگر درباره‌ی تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار، زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد».

همچنین امیر مومنان (ع) فرموده است: «قال لی رسول الله- صلی الله علیه و آله: "ان اجتمعوا علیک فاصنع ما امرتک و الا فالصق کلکک بالارض." فلما تفرقوا عنی جررت علی المکره ذیلی، و اغضیت علی القذی جفنی و الصقت بالارض کلکلی.» (۴). (صفحه ۱۰۸) رسول خدا (ص) به من فرمود: «اگر مردمان بر تو گرد آمدند، آنچه به تو فرمان داده‌ام به جا آور و امرشان را به عهده گیر،

وگرنه خود را به کناری فرود آر و آنان را واگذار». پس چون مردمان از گردم پراکنده شدند. بناچار دست فروهشتم و خار در چشم، دیده فروبستم و خود را به کناری کشیدم. مردم خود باید سرنوشت خویش را تعیین کنند و رقم بزنند و حکومت حکمت، حکومتی نیست که با تطمیع و تهدید و با ارباب و ارباب ظهور یابد که این ویژگی حکومت جهالت و ضلالت است و حکومت در اسلام، حکومت حکمت و هدایت است، چنانکه پیامبر اکرم (ص) به مسلمانان فرموده بود: «و ان تولوها علیا، تجدوه هادیا مهدیا» (۵). اگر علی را به ولایت بگمارید، او را هدایت یافته‌ای هدایتگر می‌یابید. امیر مومنان علی (ع) در همان زمان که مردمان آمادگی خود را برای بیعت با آن حضرت و تشکیل حکومت وی اعلام کردند، در مسجد مدینه همگان را مخاطب قرار داد و این حقیقت را که سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردمان باید به دست خود آنان باشد و هیچ کس این حق را ندارد که به جای آنان تصمیم بگیرد و مردمان خود باید سرنوشت حکومتی خویش را رقم بزنند، به صراحت بیان فرمود: «ایها الناس عن ملاء و اذن، ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا ما امرتم، و قد افترقنا بالامس علی امر و کنت کارها لامرکم، فایتم الا ان اکون علیکم. الا و انه لیس لی دونکم الا مفاتیح مالکم معی و لیس ان آخذ درهما دونکم، فان شئتم قعدت لکم و الا فلا اجد علی احد» (۶). (صفحه ۱۰۹) ای مردم، این امر (حکومت) امر شماست. هیچ کس جز آن که شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من پذیرش ولایت شما را ناخوشایند داشتم، ولی شما این را نپذیرفتید و جز به اینکه من تشکیل حکومت دهم رضایت ندادید، آگاه باشید که من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی‌توانم حتی یک درهم به ناروا از بیت‌المال برگیرم. خدای متعال حق تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی مردمان را به رسمیت شناخته است، زیرا که جامعه بدون حکومت و قانون به هرج و مرج کشیده می‌شود و اختلال و بی‌نظمی بر همه‌ی امور مستولی می‌گردد و خداوند به چنین اختلال و تباهی رضایت نداده است. (۷) امیر مومنان علی (ع) در نامه‌ای که از موضع احتجاج به معاویه نوشته و تشکیل حکومت خود را بر اساس اقبالی مردمی تبیین نموده و او را به بیعت با خویش فراخوانده، این حقیقت را نیز یادآور شده و فرموده است: «و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی» (۸). شورا از آن مهاجران است و انصار، پس اگر گرد شخصی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی و برپا ساختن حکومت به دست مردمان و پیروی همگان از قوانین دولت در هر جامعه‌ای موجب نظام‌یافتگی و پایداری است. امیر مومنان علی (ع) فرموده است: «فرض الله الایمان تطهیرا من الشریک... و الامامه نظاما للامه» (۹). خداوند ایمان را واجب کرد برای پاکی از شرک و ورزیدن... و امامت را تا نظام امت پایدار باشد. (صفحه ۱۱۰) حکومت برای مردمان است و بالطبع باید با خواست و رضایت آنان پا بگیرد و امام علی (ع) حکومت خود را چنین می‌خواست. از محمد حنفیه فرزند امیر مومنان علی (ع) نقل شده است که پس از کشته شدن عثمان، من در کنار پدرم بودم. آن حضرت وارد منزل شد و اصحاب رسول خدا (ص) اطراف وی را گرفتند و گفتند اکنون که عثمان کشته شده است، مردم چاره‌ای ندارند جز آنکه امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را شایسته‌تر و سزاوارتر از تو برای این امر نمی‌یابیم، نه کسی سابقه‌ی تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا (ص) نزدیکتر است. پس از این سخنان، حضرت از پذیرش زمامداری امتناع ورزید و مردم اصرار کردند و گفتند که به خدا سوگند، ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. آن گاه حضرت فرمود: «ففی المسجد، فان بیعتی لا تکون خفیا و لا تکون الا عن رضی المسلمین» (۱۰). پس (مراسم بیعت) در مسجد باشد، زیرا بیعت با من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نیست. امیر مومنان علی (ع) نه تنها در شکل‌گیری حکومت برای مردم چنین جایگاهی قائل بود، بلکه سامان امور حکومت را به استقامت و سلامت مردم می‌دانست، چنانکه در ضمن خطبه‌ای در صفین فرموده است: «و لا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه» (۱۱). و والیان به صلاح و سامان نیابند، مگر به راستی و درستی مردمان. حکومت حکمت جز با راستی و درستی و پایداری مردمان و حضور و مشارکت همه جانبه‌ی آنان به سامان نمی‌آید و امیر مومنان علی (ع) تلاش (صفحه ۱۱۱) می‌کرد که مردمان حکومت را این گونه بفهمند و از مناسبات

سلطه گرانه و سلطه پذیرانه بیرون شوند و در همه‌ی عرصه‌ها حضوری واقعی داشته باشند، چنانکه خطاب به آنان فرمود: «فلا تکلمونی بما تکلم به الجباره و لا تتحفظوا منی بما يتحفظ به عند اهل البادیه و لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنوا بی استقلا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی، فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یرض علیه، کان العمل بهما اثقل علیه. فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطیء و لا آمن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی.» (۱۲). با من چنانکه با جباران سخن می‌گویند سخن مرانید و چنانکه با مستبدان، محافظه‌کاری می‌کنند از من کناره‌جویید و با ظاهر آرایبی و به طور تصنعی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین میندازید و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز می‌ایستید، که من خویشتن را (به عنوان یک انسان) برتر از آن نمی‌دانم که اشتباه نکنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. برای اینکه مردم نقشی جدی و اساسی در حکومت داشته باشند، باید زمینه و بستر مناسب آن فراهم گردد و امام علی (ع) تلاش می‌کرد که با فراهم کردن مناسباتی سالم و به دور از خودکامگی و خودکامگی‌پذیری مردمان را به صحنه‌ی حکومت بکشاند و این گونه آنان را مخاطب قرار داده است و هر گونه (صفحه ۱۱۲) رابطه‌ی جبارانه و مستبدانه را زیر پا گذاشته است تا مردمش با صراحت و صداقت، و از سر احساس مسئولیت به مشارکت در امور حکومت برخیزند و حق را به پا دارند و عدالت را پاسداری کنند و میان خود و والیان فاصله‌ای نینند و زمامداران را نصیحت و خیرخواهی نمایند. امیر مومنان علی (ع) فرموده است: «من واجب حقوق الله علی عباده النصیحه بمبلغ جهدهم و التعاون علی اقامه الحق بینهم.» (۱۳). از جمله حقهای خدا بر بندگان، یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن است و در برپا داشتن حق میان خود، یکدیگر را یاری نمودن. امیر مومنان (ع) هیچ کس را بی‌نیاز از یاری شدن و همکاری پذیرفتن نمی‌دانست، و هیچ کس را ناتوان از یاری نمودن و همکاری کردن نمی‌دید و همگان را در هر مرتبه و جایگاه و با هر درک و فهم به مشارکت می‌خواند، چنانکه فرموده است: «و لیس امری - و ان عظمت فی الحق منزلته و تقدمت فی الدین فضیلته - بفوق ان یعان علی ما حمله الله من حقه. و لا - امری - و ان صغرته النفوس و اقتحمته العیون - بدون ان یعین علی ذلک او یعان علیه.» (۱۴). هیچ کس هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین بیشتر، بی‌نیاز نیست که او را در گزاردن حق خدا یاری کنند و هیچ کس هر چند مردم او را خوار شمارند و دیده‌ها وی را بی‌مقدار، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق یاری نکند یا دیگری به یاری او برخیزد. امام (ع) جامعه‌ای را که در آن فرهنگ مشارکت و نصیحت نباشد، از رحمت و برکت به دور دانسته و فرموده است: (صفحه ۱۱۳) «لا - خیر فی قوم لیسوا بناصحين و لا - یحبون الناصحين.» (۱۵). در مردمی که نصیحت‌کننده‌ی یکدیگر نیستند و نصیحت‌کنندگان را دوست نمی‌دارند، خیری نیست. امیر مومنان علی (ع) مردم را چنین می‌خواست و در این راه بسیار تلاش کرد. آن حضرت در سخنانی که پس از پایان یافتن جنگ جمل به یارانش فرمود، (۱۶) آنان را به چنین سلوکی فراخواند: «فاعینونی بمناصحه خلیه من الغش، سلیمه من الریب.» (۱۷). پس مرا یاری کنید، به خیرخواهی نمودن و نصیحتی تهی از دغلی و دورویی بودن. متأسفانه مردمی که فرهنگ جاهلی و خودکامگی و خودکامگی‌پذیری در عمق جانشان ریشه داشت و در یک دوره‌ی بیست و پنج ساله این فرهنگ احیا شده و جان گرفته و رشد کرده بود، حکومت حکمت را بر نمی‌تافتند و هوای حکومت جهالت و ضلالت در سر داشتند و سلوک پیشوای آزادگان در حکومت و مدیریت برای آنان بیگانه بود. مردم عادت کرده بودند که برای خود در حکومت و مدیریت جامعه حقی قائل نباشند، و اینک با سلوکی دیگر رو به رو شده بودند. مردم به تبعیض خو کرده بودند و اینکه تابع زور و صرفاً پیرو سران و بزرگان قبایل باشند و روسا برای آنان تصمیم بگیرند و با تاجر و تسلط ایشان راه ببرند و اینک حکومت رنگی دیگر داشت و مردم را بر اساس مساوات و عدالت و از سر بصیرت و معرفت به مشارکت و حمایت فرامی‌خواند، اما چون با سران و بزرگان قبایل مانند دیگران به مساوات و عدالت رفتار می‌شد، آنان از

همراهی با حکومت حکمت سر باز می‌زدند و پیروانشان نیز برای گریز از مسئولیت خویش بهانه‌ها می‌تراشیدند، (۱۸) و روشن است که اداره‌ی امور با مردمی بهانه‌جو و مسئولیت‌گریز راه به جایی نمی‌برد. (صفحه ۱۱۴) امام (ع) خطاب به آن مردمان نافرمان و سست عنصر که سیاستهای حق و عدل را بر نمی‌تافتند، در خطبه‌ی جهادیه‌ی خود- پس از غارت شهر انبار به دست سفیان بن عوف غامدی و سستی مردم در پیکار با قاسطین- چنین فرمود: «فيا عجا! عجا- و الله- يميت القلب و يجلب الهم من اجتماع هولاء القوم على باطلهم و تفرقكم عن حقاكم! فقبحا لكم و ترحا، حين صرتم غرضا يرمى: يغار عليكم و لا تغيرون و تغزون و لا تغزون و يعصى الله و ترضون! فاذا امرتكم بالسير اليهم في ايام الحر قلتم: هذه حماره القيظ، امهلنا يسبح عنا الحر و اذا امرتكم بالسير اليهم في الشتاء قلتم: هذه صباره القر، امهلنا ينسلخ عنا البرد، كل هذا فرارا من الحر و القر، فاذا كنتم من الحر و القر تفرون، فانتم و الله من السيف افر! يا اشباه الرجال و لا- رجال! حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال، لوددت اني لم اركم و لم اعرفكم معرفه- و الله- جرت ندما و اعقتب سدما. قاتلكم الله! لقد ملاتم قلبي قيحا و شحتتم صدري غيظا و جرعتموني نغب التهام انفا و افسدتم على رايبى بالعصيان و الخذلان، حتى لقد قالت قريش: ان ابن ابى طالب رجل شجاع و لكن لا علم له بالحرب. لله ابوهم! و هل احد منهم اشد لها مراسا و اقدم فيها مقاما مني! لقد نهضت فيها و ما بلغت العشرين و هانذا قد ذرفت على الستين! و لكن لا راى لمن لا يطاع!» (۱۹). شگفتا! به خدا سوگند که هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود، دل را می‌میراند و اندوه را تازه می‌گرداند. رویتان زشت باد و زبونی هم آغوشتان! که آماج تیر بلائید، بر شما (صفحه ۱۱۵) غارت می‌برند و ننگی ندارید. با شما پیکار می‌کنند و به جنگی دست نمی‌کشاید. خدا را نافرمانی می‌کنند و خشنودی می‌نمایید. اگر در تابستان شما را بخوانم، گوئید هوا سخت گرم است، مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم، گوئید سخت سرد است، فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود. شما که از گرما و سرما چنین می‌گریزید، با شمشیر آخته کجا می‌ستیزید؟ ای به صورت مردان عاری از مردانگی، ای کم‌خردان پایبند نازپروردگی! کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناخت که به خدا سوگند، پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدایتان بمیراند! که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالا مال خشم شما مردم دون، که پیایی جرعه‌ی اندوه به کامم می‌ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری جانم، کار را به هم درمی‌آمیزید، تا آنجا که قریش می‌گوید پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند. خدا پدران‌شان را مزد دهد! کدامیک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است. اما، آن را که فرمان نبرند سر رشته‌ی کار از دستش برون است. بنابراین بهترین حکومت و والا-ترین درایت و نیکوترین سیاست بدون حمایت و مشارکت مردم راه به جایی نخواهد برد. ***** (۱) همان، خطبه‌ی ۳. (۲) همان، کلام ۲۲۹. (۳) ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری الامامی، المسترشد فی امامه امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام، تحقیق احمد المحمودی، الطبعه الاولی، موسسه الثقافه الاسلامیه، طهران، ۱۴۱۵ ق. ص ۴۱۷، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، کشف المحجبه لثمره المهجه، تحقیق محمد الحسنون، الطبعه الاولی، مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق. صص ۲۴۸-۲۴۹، نهج السعاده، ج ۵، صص ۲۱۸-۲۱۹، با مختصر اختلاف در لفظ. (۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶. (۵) همان، ج ۱۱، ص ۱۱. (۶) الکامل فی التاریخ، ج ۳، صص ۱۹۴-۱۹۳. (۷) ن. ک: الامام روح الله الموسوی الخمینی، کتاب البیع، مطبعه مهر، قم، ج ۲، ص ۴۶۱. (۸) نهج البلاغه، نامه‌ی ۶ و نیز: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۳، ابو محمد احمد بن اعثم الکوفی، الفتوح، دارالندوه الجدیده، بیروت، ج ۲، ص ۳۷۴. (۹) نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲ (در نسخه‌ی صبحی صالح «الامامه» آمده است که با توجه به قرائن کلام و اینکه در برخی نسخه‌های دیگر «الامانه» وارد شده است و نیز خطبه‌ی حضرت زهرا (س) که در آن خطبه شبیه به همین عبارت وارد شده است که حضرت فرموده است: «فترض الله الايمان تطهيرا من الشرك... و امامتنا امننا من الفرقه (امانا للفرقه)» به نظر می‌رسد «الامامه» صحیح باشد. ن. ک: ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر المروزی (ابن طیفور)، بلاغات النساء، المکتبه المرتضویه، النجف، ۱۳۶۱ ق. ص ۱۶، ابو منصور

احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، ص ۹۹، ابوالحسن علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق. ج ۱، ص ۴۸۳. (۱۰) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۷، با قدری اختلاف: الکامل فی التاریخ، ج ۳، صص ۱۹۱-۱۹۰. (۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. (۱۲) همان. (۱۳) همان. (۱۴) همان. (۱۵) غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۶۷. (۱۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۸۴. (۱۷) نهج البلاغه، کلام ۱۱۸. (۱۸) ن. ک: همان، کلام ۱۲۶، کلام ۶۹. (۱۹) همان، خطبه ۲۷.

رابطه‌ی زمامداران و مردمان

از مهمترین وجوه حکومت نوع رابطه‌ی زمامداران و مردمان است، اینکه میان زمامداران و مردمان چگونه رابطه‌ای برقرار باشد و هر یک در نگاه دیگری (صفحه ۱۱۶) چه جایگاهی داشته باشد و نسبت میان آنان بر چه اساسی استوار باشد، از امور محوری در حکومتهاست، به گونه‌ای که ساختار حکومت بر آن شکل می‌گیرد و رفتار و مناسبات مدیریتی از آن برمی‌خیزد. این رابطه می‌تواند رابطه‌ای یک سویه یا رابطه‌ای دو سویه باشد. آنچه بیشترین صورت را در حکومتها رقم زده است، صورتی یک سویه از رابطه‌ی زمامداران و مردمان است، یعنی رابطه‌ی حاکم و محکوم، مالک و مملوک، فرمانده و فرمانبر، آقا و برده و خدا و بنده. امیر مومنان علی (ع) چنین روابطی را ملغی اعلام کرد و در سلوک حکومتی خویش زیر پا گذاشت و در عهد نامه‌های حکومتی و دستورالعملهای دولتی و رهنمودهای مدیریتی خود به تبیین رابطه‌ی صحیح زمامداران و مردمان پرداخت. در نامه‌ی خود به اشعث بن قیس استاندار آذربایجان نوشت: «لیس لک ان تفتات فی رعیه.» (۱). این حق برای تو نیست که در میان مردمان به استبداد و خودرایی عمل نمایی. و در عهدنامه‌ی مالک اشتر بدو چنین یادآور شد: «و لا تقولن انی مومر آمر فاطع، فان ذلک ادغال فی القلب و منهکه للدين، و تقرب من الغیر.» (۲). مبدا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت) است. امیر مومنان (ع) نگاه خود کامانه از سوی زمامداران به مردمان و نگاه مملوکانه از سوی مردمان به زمامدار را بزرگترین آفت حکومت می‌دانست و بسیار تلاش کرد که این امور را از ساحت حکومت خود پاک نماید. در عرصه‌ی (صفحه ۱۱۷) پیکار صفین در ضمن خطبه‌ای والا خطاب به مردمان چنین فرمود: «فانما انا و انتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره.» (۳). جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. امام علی (ع) رابطه‌ی زمامداران و مردمان، دولت و ملت و والی و رعیت را رابطه‌ای دو سویه و متقابل بر اساس رابطه‌ی دو ذی حق می‌دانست. و همه‌ی تلاشش در این جهت بود که این رابطه‌ی دو طرفه بر اساس حقوق متقابل به خوبی و به درستی تبیین شود و حقوق مداری به جای خود کامگی و خود کامگی‌پذیری اساس و محور روابط حکومتی باشد. در این صورت است که حکومت ماهیتی انسانی می‌یابد. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد، این است که حکومت با چه دیده‌ای به توده‌ی مردم و به خودش نگاه می‌کند؟ با این چشم که آنها برده و مملوک و خود، مالک و صاحب اختیار است؟ و یا با این چشم که آنها صاحب حقد و او خود، تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت اول هر خدمتی انجام دهد از نوع تیماری است که مالک یک حیوان برای حیوان خویش انجام می‌دهد و در صورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می‌دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشعر بر نفی حق حاکمیت آنها باشد، از شرایط اولیه‌ی جلب رضا و اطمینان آنان است. در قرون جدید، چنانکه می‌دانیم نهضتی بر ضد مذهب در اروپا برپا شد و کم و بیش دامنه‌اش به بیرون دنیای مسیحیت کشیده شد. گرایش این نهضت به طرف مادیگری بود. وقتی که علل و ریشه‌های این امر را جستجو می‌کنیم، می‌بینیم یکی از آنها نارسایی مفاهیم کلیسایی، از نظر حقوق سیاسی است. (صفحه ۱۱۸) ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی، نوعی پیوند تصنعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حقوق

سیاسی و تثبیت حکومت‌های استبدادی از طرف دیگر برقرار کردند. طبعا نوعی ارتباط مثبت میان دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و بی‌خدایی فرض شد. چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حق حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معینی که هیچ نوع امتیاز روشنی ندارند تلقی کنیم و یا خدا را نفی کنیم تا بتوانیم خود را ذی حق بدانیم. از نظر روانشناسی مذهبی، یکی از موجبات عقبگرد مذهبی، این است که اولیای مذهب، میان مذهب و یک نیاز طبیعی، تضاد برقرار کنند، مخصوصا هنگامی که آن نیاز در سطح افکار عمومی ظاهر شود. درست در مرحله‌ای که استبدادها و اختناقها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم تشنه‌ی این اندیشه بودند که حق حاکمیت از آن مردم است، کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکا به افکار کلیسا، این فکر عرضه شد که مردم در زمینه‌ی حکومت، فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق. همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت (مردم بر مردم) را بر ضد کلیسا، بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی برانگیزد. این طرز تفکر، هم در غرب و هم در شرق، ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد. ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی می‌نویسد: "فیلون (حکیم یونانی اسکندرانی در قرون اول میلادی) نقل می‌کند که کالیگولا امپراتور (خونخوار) رم می‌گفته است همان قسمی که چوپان خلقتا بر گله‌های خود برتری دارد، قائدین قوم نیز جنسا بر مرئوسین خویش تفوق دارند و از استدلال خود نتیجه می‌گرفته که پادشاهان نظیر خدایان و رعایا نظیر چارپایان می‌باشند" (۴). در قرون جدید این فکر قدیمی تجدید شد و چون رنگ مذهب و خدا به خود گرفت، احساسات را بر ضد مذهب برانگیخت... (صفحه ۱۱۹) آنچه در این فلسفه‌ها دیده نمی‌شود این است که اعتقاد و ایمان به خداوند پشتوانه‌ی عدالت و حقوق مردم تلقی شود. حقیقت این است که ایمان به خداوند از طرفی زیربنای اندیشه‌ی عدالت و حقوق ذاتی مردم است و تنها با اصل قبول وجود خداوند است که می‌توان وجود حقوق ذاتی و عدالت واقعی را به عنوان دو حقیقت مستقل از فرضیه‌ها و قراردادهای پذیرفت و از طرف دیگر، بهترین ضامن اجرای آنها است. (۵). امیر مومنان (ع) در تمام دوران حکومت خود با این تلقی که حق از آن زمامداران است و تکلیف بر دوش مردمان و میان والی و رعیت رابطه‌ای یک سویی برقرار است، به شدت مبارزه کرد و بر حقوق‌مداری تاکید ورزید و حقوق متقابل دولت و ملت را بیان کرد و بر اجرای آن ایستادگی نمود. امام علی (ع) در خطبه‌ای که در صفین ایراد کرده چنین فرموده است: «اما بعد، فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقا بولایه امرکم و لکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم، فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف و اضیقها فی التناصف. لا یجری لاحد الا جری علیه و لا یجری علیه الا جری له. و لو کان لاحد ان یجری له و لا یجری علیه، لکان ذلک خالصا لله سبحانه دون خلقه، لقد رته علی عباد و لعدله فی کل ما جرت علیه صروف قضائه و لکنه سبحانه جعل حقه علی العباد ان یطیعوه و جعل جزاءهم علیه مضاعفه الثواب تفضلا منه، و توسعا بما هو من المزیذ اهل». (۶). اما بعد، همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داد، چون زمامداری شما را به عهده‌ام نهاد و شما را نیز حق است بر من، همانند حق من که شما راست بر گردن. پس حق فراختر چیزهاست که وصف آن گویند و (صفحه ۲۲۰) مجال آن تنگ، اگر خواهند از یکدیگر انصاف جویند. کسی را حقی نیست جز که بر او نیز حقی است و بر او حقی نیست جز آنکه او را حقی بر دیگری است و اگر کسی را حقی بود که حقی بر او نبود، خدای سبحان است نه دیگری از آفریدگان، چه او را توانایی بر بندگان است و عدالت او نمایان است در هر چیز که قضای او بر آن روان است و دگرگونیها در آن نمایان. لیکن خدا حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آنان را در اطاعت، دو چندان یا بیشتر نهاده، از در بخشندگی که او راست و افزوندهی که وی را سزااست. امام (ع) به صراحت به تبیین حقوق متقابل پرداخته و این حقیقت را یادآور شده است که هر جا حقی ظهور می‌یابد، تکلیفی نیز پیدا می‌شود و حق و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچ گونه حق یک طرفه برای کسی وجود ندارد و تنها خدای متعال است که سزاوار است او را حقی بود که حقی بر او نبود، اما خدای سبحان از سر بخشندگی و افزوندهی، در ازای ادای حق خود که اطاعت اوست، برای مردمان دو چندان یا بیشتر پاداش قرار داده است و این امر را دو سویی کرده است. امیر مومنان علی (ع) حقوق را طرفینی معرفی کرده و این حقیقت را یادآور شده که از جمله حقوق الهی حقوقی است که برای مردم بر مردم قرار داده است و آنها را چنان وضع

کرده که هر حقی در برابر حقی دیگر قرار می‌گیرد. هر حقی به نفع یک فرد و یا یک جمعیت موجب حقی دیگر است که آن را متعهد می‌کند و هر حقی آن گاه الزام آور می‌گردد که دیگری هم وظیفه‌ی خود را در مورد حقوقی که بر عهده دارد انجام دهد. (۷) آن حضرت چنین فرموده است: «ثم جعل - سبحانه - من حقوقه حقوقا افترضها لبعض الناس علی (صفحه ۱۲۱) بعض، فجعلها تکافا فی وجوهها و یوجب بعضها بعضا و لا یستوجب بعضها الا ببعض.» (۸). پس خدای سبحان برخی از حقهای خود را برای بعض مردمان واجب داشت و آن حقها را برابر هم نهاد و واجب شدن حقی را مقابل گزاردن حقی گذاشت، حقی بر کسی واجب نبود مگر حقی که برابر آن است گزارده شود. امام علی (ع) حقوق متقابل زمامداران و مردمان را مهمترین بخش حقوق در هر جامعه‌ای معرفی کرده است، که در صورت ادای حقوق متقابل، حکومت به درستی سامان می‌یابد و الفت و عزت و عافیت همه جانبه فراهم می‌شود. آن حضرت فرموده است: «و اعظم ما افترض - سبحانه - من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی، فریضه فرضها الله - سبحانه - لکل علی کل، فجعلها نظاما لالفهم و عزا لدینهم. فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه و لا تصلح الولاه الا - باستقامه الرعیه. فاذا ادت الرعیه الی الوالی حقه و ادی الوالی الیها حقها عز الحق بینهم و قامت مناهج الدین و اعتدلت معالم العدل و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان و طمع فی بقاء الدوله و یثت مطامع الاعداء. و اذا غلبت الرعیه و الیها، او اجحف الوالی برعیته، اختلفت هنالك الكلمه و ظهرت معالم الجور و کثر الادغال فی الدین و ترکت محاج السنن، فعمل بالهوی و عطلت الاحکام و کثرت علل النفوس، فلا - یستوحش لعظیم حق عطل و لا - لعظیم باطل فعل! فهنالک تذلل الابرار و تعز الاشرار و تعظم تبعات الله (صفحه ۱۲۲) سبحانه عند العباد.» (۹). و بزرگترین حقها که خداوند واجب کرده است، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است، که خدای سبحان آن را واجب نمود و حق هر یک را به عهده‌ی دیگری واگذار فرمود و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد و ارجمندی دین ایشان. پس حال رعیت نیکو نگردد جز آن گاه که والیان نیکو رفتار باشند و والیان نیکو رفتار نکردند، جز آن گاه که رعیت درستکار باشند. پس چون رعیت حق والی را بگزارد و والی حق رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راههای دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برجا و سنت چنانکه باید اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد و طمع در پایداری دولت پیوسته و چشم از دشمنان بسته و اگر رعیت بر والی چیره شود و یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد و نشانه‌های جور آشکار و تبهکاری در دین بسیار. راه گشاده سنت را رها کنند و کار از روی هوا کنند و احکام فروگذار شود و بیماری جانها بسیار و بیمی نکنند که حقی بزرگ فرو نهاده شود و یا باطلی سترگ انجام داده. آن گاه نیکان خوار شوند و بدکاران بزرگ مقدار و تاوان فراوان بر گردن بندگان از پروردگار. با پذیرش حقوق متقابل و ادای آن است که حق در جامعه محترم و حاکم می‌شود و مناسبات حکومتی و رفتارهای مدیریتی صحیح تحقق می‌یابد و در چنین صورتی است که ارکان دین برپا می‌گردد و نشانه‌های عدالت بی هیچ انحرافی ظهور می‌یابد و در این هنگام است که سنتها در مجرای خود قرار می‌گیرد و جامعه و حکومت به سامان می‌آید و زمانه محبوب و دوست‌داشتنی می‌شود و دشمن از طمع بستن به چنین اجتماع محکم و استواری (صفحه ۱۲۳) مایوس می‌گردد و دولت پایدار می‌ماند. (۱۰) هیچ چیز مانند حقوق‌مداری و روابط انسانی حکومتها و جوامع را به الفت و عزت و عافیت نمی‌رساند. امیر مومنان علی (ع) تاکید می‌کرد که روابط زمامداران و مردمان، روابطی انسانی و به دور از خودکامگی و خودکامگی‌پذیری و گردنکشی و خواری‌پذیری باشد، چنانکه به مردم خود این گونه آموزش داد: «و ان من اسخف حالات الولاه عند صالح الناس، ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم علی الکبر و قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست - بحمد الله - كذلك و لو کنت احب ان یقال ذلک لترکته انحطاطا لله سبحانه عن تناول ما هو احق به من العظمه و الکبریاء. و ربما استحلی الناس الثناء بعد البلاء، فلا تشنوا علی بجمیل ثناء، لاخراجی نفسی الی الله سبحانه و الیکم من التقیه فی حقوق لم افرغ من ادائها و فرائض لابد من امضائها. فلا - تکلمونی بما تکلم به الجباره و لا تحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادره و لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنوا بی استتقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی، فانه من استتقل الحق ان

يقال له او العدل ان يعرض عليه، كان العمل بهما اثقل عليه. فلا تكفوا عن مقاله بحق، او مشوره بعدل، فاني لست في نفسي، بفوق ان اخطيء و لا آمن ذلك من فعلي، الا ان يكفي الله من نفسي ما هو املك به مني، فانما انا و انتم عبيد مملوكون لرب لا رب غيره، يملك منا ما لا نملك من انفسنا و اخرجنا مما كنا فيه الي ما صلحنا عليه، فابدلنا بعد الضلاله بالهدى و اعطانا البصيره بعد العمى» (۱۱). (صفحه ۱۲۴) زشت ترين خوی زمامداران در نزد صالحان این است که مردمان پندارند که آنان دوستدار فخر و مباحات و بزرگ منشی اند و بنای کار خود را بر کبر و خودخواهی می نهند. من ناخوش دارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شونم. سپاس خدای را که بر چنین صفت نزامم و اگر ستایش دوست بودم آن را وامی نهادم، به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، از بزرگی و بزرگواری که تنها او سزاوار است بدان. و بسا مردمان که ستایش را دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آرند. لیکن مرا به نیکی مستنید تا از عهده‌ی حقوقی که مانده است برآیم و واجبه‌ها که بر گردنم باقی است ادا نمایم. پس با من چنانکه با سرکشان سخن گویند سخن مگویند و چونان که با تیزخویان رفتار کنند از من کناره مجوید و با ظاهر آرایبی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت بازمایستید، که من نه برتر از آنم که خطا نکنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه در آن بودیم بیرون کرد و بدانچه صلاح ما در آن بود درآورد و به جای گمراهی رستگاری مان نصیب نمود و به جای کوری بینایی مان عطا فرمود. امام علی (ع) در هر فرصتی جامعه‌ی خویش را با حقوق متقابل زمامداران و (صفحه ۱۲۵) مردمان آشنا می کرد و حدود آن را تبیین می نمود تا همگان در مرزهای حقوق حرکت کنند و حریم آن را پاس بدارند. بسیاری از ستمگریها و ستم‌پذیریها از نشناختن حقوق متقابل، یا قائل نبودن به چنین حقوقی و یا عدم پابندی بدان برمی خیزد و سوق دادن جامعه و حکومت به حقوق‌مداری از مهمترین سیاستهای امیر مومنان علی (ع) بود. آن حضرت در ضمن خطبه‌ای که مردم را برای پیکار با قاسطین برانگیزانده، چنین فرموده است: «ایها الناس، ان لی علیکم حقا و لکم علی حق: فاما حقکم علی فالنصیحه لکم و توفير فيثکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تادیبکم کیما تعلموا. و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه و النصیحه فی المشهد و المغیب و الاجابه حین ادعوکم و الطاعه حین آمرکم» (۱۲). مردم، مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی را از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید بگزارم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت من وفا کنید و در نهادن و آشکارا حق خیرخواهی را ادا کنید و چون شما را بخوانم بیاوید و چون فرمان دهم بپذیرید و از عهده برآید. امیر مومنان (ع) حقوق جامعه را پیوند یافته به اخلاص و توحید معرفی کرده است، و از این منظر بدون اعتقاد به حقوق متقابل و پابندی به ادای آن توحید عملی معنا نمی‌یابد. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که در اوایل خلافت خود ایراد کرده، فرموده است: «و شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاهدها» (۱۳). خداوند حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه‌پرستی پیوند داده است. (صفحه ۱۲۶) امام علی (ع) کارگزاران خود به ادای تام و تمام حقوق فرامی‌خواند و از آنان می‌خواست که در این امر کوتاهی روا ندارند. آن حضرت در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود در جمع‌آوری زکات چنین یادآور شده است: «و ان لک فی هذه الصدقه نصیبا مفروضا و حقا معلوما و شرکاء اهل مسکنه، و ضعفاء ذوی فاقه و انا موفوک حقک، فوفهم حقوقهم و الا تفعل فانک من اکثر الناس خصوما یوم القیامه» (۱۴). و تو را در این زکات بهره‌ای معین است و حقی معلوم و روشن و شریکانی داری درویش و ناتوان و پریش. ما حق تو را به تمام می‌پردازیم، پس باید حقوق آنان را تمام به آنان برسانی و گرنه روز رستاخیز دارای بیشترین خصمانی. جامعه و حکومت جز با حقوق‌مداری سامانی درست نمی‌یابد و عدالت و امنیت و رفاهت در آن جلوه نمی‌کند و بزرگترین خیانتها به زمامداران و

مردمان ادا نکردن حقوق متقابل دولت و ملت است. امیر مومنان علی (ع) در همین نامه چنین آورده است: «و من استهان بالامانه و رتع فی الخیانه و لم یتره نفسه و دینه عنها، فقد احل بنفسه الذل و الخزی فی الدنیا و هو فی الاخره اذل و اخزی. و ان اعظم الخیانه خیانه الامه و افطع الغش غش الائمه.» (۱۵). آن که امانت (حکومت و مدیریت) را سبک شمارد و در آن خیانت روا دارد و جان و دین خود را از خیانت پاک ننماید، در این جهان در خواری و رسوایی را به روی خویش گشاید و به آخرت خوارتر و رسواتر درآید و بزرگترین خیانت، خیانت به مسلمانان است و زشت ترین دغلكاری ناراستی کردن با پیشوایان ایشان. (صفحه ۱۲۷) ***** (۱) همان، نامه ۵. (۲) همان، نامه ۵۳. (۳) همان، خطبه ۲۱۶. (۴) ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه‌ی غلامحسین زیرک‌زاده، چاپ چهارم، انتشارات شرکت سهامی چهره ۱۳۴۱ ش. ص ۳۸. (۵) سیری در نهج البلاغه، صص ۱۲۴-۱۱۸. (۶) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. (۷) سیری در نهج البلاغه، صص ۱۰۷-۱۰۶. (۸) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. (۹) همان. (۱۰) ر. ک: سیری در نهج البلاغه، صص ۱۰۸-۱۰۷. (۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. (۱۲) همان، خطبه ۳۴. (۱۳) همان، خطبه ۱۶۷. (۱۴) همان، نامه ۲۶. (۱۵) همان.

شروط زمامداری

اشاره

اداره‌ی امور مردمان، بر دوش گرفتن سنگین‌ترین امانت‌هاست و زمامداری آزمونی سخت و مسئولیتی بس خطیر است و فقط کسانی می‌توانند در این آزمون سربلند بیرون آیند و حق این امانت را بگزارند و مسئولیت خویش را ادا نمایند که شروط احراز این مسئولیت در آنها محقق باشد و زمامدارانی می‌توانند حقوق مردمان را به درستی ادا نمایند و حکومت را به سوی اهدافش راه ببرند که به درایت و معرفت و عدالت و قوت و سلامت متصف باشند و اگر جز این باشد تباهی و خودکامگی و گمراهی و بیدادگری، دولت و ملت را نابود می‌سازد. امام علی (ع) در این باره چنین هشدار داده است: «وقد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامه المسلمین البخیل، فتکون فی اموالهم نهمته و لا الجاهل فیضلهم بجهله و لا الجافی فیقطعهم بجفائه و لا الحائف للذول فیتخذ قوما دون قوم و لا المرثشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع و لا المعطل للسنه فیهلك الامه.» (۱). شما خوب می‌دانید که نه جایز است که بخیل بر ناموس و جان و غنیمتها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مالهای آنان حریص گردد و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد و نه ستمکار تا به ستم، عطای آنان را ببرد و نه حیف و میل‌کننده‌ی اموال، تا به مردمی ببخشد و مردمی را محروم سازد و نه آن که به خاطر حکم کردن رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنانچه باید نرساند و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت دراندازد. (صفحه ۱۲۸) بنابراین، شروط یاد شده ضروری زمامداران در حکومت حکمت است و فقدان این شروط در زمامداران به حکومت جهالت و ضلالت منجر می‌شود. ***** (۱) همان، کلام ۱۳۱.

درایت

با توجه به اهمیت مدیریت انسانی، از شروط اساسی زمامداری درایت و خردمندی است و کسی نمی‌تواند بدون دریافتهای صحیح از امور گوناگون و فهم عمیق از مسائل و خردورزی، مردمان را به نیکویی اداره کند. شرط تصمیم‌گیریهای درست و به موقع در اداره‌ی امور درایت و خردمندی است. بدون تشخیص درست مسائل و دریافت فهیمانه‌ی امور چگونه می‌توان به تصمیمی راست دست یافت و حقوق مردمان را پاس داشت و پرچم حکومت حکمت را برافراشت؟ امیر مومنان علی (ع) به درایت در امور سفارش

کرده و فرموده است: «اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل روايه، فان رواه العلم كثير، و رعايه قليل» (۱). چون خبری شنیدید آن را نیک بفهمید و در آن بیندیشید، نه اینکه بشنوید و نقل کنید. زیرا نقل کنندگان علم بسیارند ولی اندیشه کنندگان در آن اندک اند. انسانی که اهل درایت نیست، بی اندیشه سخن می گوید و بدون فهم عمیق عمل می نماید و پیوسته در اشتباه به سر می برد و خود و دیگران را به تباهی سوق می دهد. امام علی (ع) در ضمن خطبه ای چنین فرموده است: «و ان لسان المومن من وراء قلبه و ان قلب المنافق من وراء لسانه، لان المومن اذا اراد ان يتكلم بكلام تدبره في نفسه، فان كان خيرا ابداه و ان (صفحه ۱۲۹) كان شرا و اراه و ان المنافق يتكلم بما اتى على لسانه، لا يدرى ماذا له و ماذا عليه. و قد قال رسول الله، صلى الله عليه و آله: "لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه. " فمن استطاع منكم ان يلقى الله سبحانه و هو نقي الراحه من دماء المسلمين و اموالهم، سليم اللسان من اعراضهم فليفعل» (۲). هر آینه زبان مومن در پس قلب اوست و قلب منافق در پس زبان او. زیرا مومن هنگامی که آهنگ گفتن کند، نخست در درون خود در آن بیندیشد، اگر نیک بود بر زبان آرد و اگر بد بود پنهانش دارد. و منافق هر سخن که بر زبانش آید بگوید و نداند که چه به سود اوست و چه بر زیان او. و رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان بنده ای استوار نگردد تا دل او استوار شود و دل او استوار نشود تا زبان او استوار نگردد». پس هر یک از شما که تواند خدا را دیدار کند در حالی که دست به خون و مال مسلمانان نیالوده و زبان به ریختن آبرویشان نگشوده باشد، باید چنین کند. انسان جز به درایت و تدبیر نمی تواند خود و دیگران را از لغزش و پشیمانی در امان بدارد و این امر در اداره ای امور حیاتی است. امیر مومنان (ع) فرموده است: «الفکر فی الامر قبل ملابسته یومن الزلل» (۳). اندیشیدن در هر کار پیش از ورود به آن، از لغزش ایمن می سازد. بیشترین لغزشها در اداره ای امور محصول خردورزی و درایت مندی است و پناه بر خدا از مدیریت بی درایت که امام علی (ع) یاد آور شده است: «نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل» (۴). (صفحه ۱۳۰) پناه می بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزشها. درایت و خردمندی در هر امری لازم است و در اداره ای امور از شروط نخستین است که بدون آن هیچ چیز سامان نمی یابد. امیر مومنان علی (ع) چنین رهنمود داده است: «یحتاج الامام الی قلب عقول و لسان قوول و جان علی اقامه الحق و صول» (۵). پیشوا و رهبر به قلبی اندیشمند و زبانی گویا و دلی که بر اقامه ای حق استوار باشد نیازمند است. ***** (۱) همان، حکمت ۹۸. (۲) همان، خطبه ای ۱۷۶. (۳) شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹. (۴) نهج البلاغه، کلام ۲۲۴. (۵) شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۷۲.

معرفت

حکومت حکمت، حکومتی است که حکیمانه اداره می شود و شرط تحقق چنین زمامداری، معرفت و بصیرت و حکمت است که در غیر این صورت حکومت جهالت و ضلالت پیدا می شود، چنانکه امیر مومنان (ع) فرمود: «لا ینبغی ان یکون الوالی... الجاهل فیضلهم بجهله» (۱). جایز نیست که نادان زمامدار مسلمانان گردد تا به نادانی خویش آنان را به گمراهی برد. اتصاف به علم و معرفت در تمام مراتب زمامداری از شروط اساسی است و سزاوارترین مردمان به اداره ای امور عالم ترین ایشان است، چنانکه امیر مومنان (ع) به صراحت بیان کرده است: «ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه» (۲). (صفحه ۱۳۱) ای مردم! سزاوارترین مردمان به خلافت قوی ترین آنان بدان و داناترینشان به فرامین خداوند است. معرفت و حکمت والاترین نقش را در مدیریت دارد و نزدیکترین کسان به پیام آوران الهی در اداره ای جوامع بر اساس ره آورد آنان عالم ترین مردمان به آورده های ایشانند. علی (ع) در حکمتی نورانی فرموده است: «ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاواوا به» (۳). همانا نزدیکترین مردمان به پیامبران، داناترین آنان است بدانچه آورده اند. انسان فاقد معرفت و حکمت، پیوسته در افراط و تفریط عمل می کند و چنین انسانی مدیریتی نامتعادل عرضه می دارد و همه ای امور را دستخوش آشفتگی و تزلزل می نماید. به بیان امیر مومنان (ع): «لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا» (۴). نقطه ای مقابل چنین مدیریتی، مدیریت دانایان فهمیده است که اعتدال را در همه ای وجوه جلوه می دهند،

چنانکه امیر بیان، علی (ع) فرموده است: «الفقیه کل الفقیه من لم یقنظ الناس من رحمه الله و لم یویسهم من روح الله و لم یومنهم من مکر الله» (۵). دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از آمرزش خدا مایوس نسازد و از مهربانی او نومیدشان نکند و از عذاب ناگهانی وی ایمنشان ندارد. معرفت و حکمت دید انسان را در اداره‌ی امور وسعت می‌بخشد و او را از تنگ (صفحه ۱۳۲) نظری و کوتاه‌بینی به دور می‌دارد و به رفتاری معتدل و حکیمانه می‌کشانند و فقدان معرفت و حکمت در عرصه‌ی حکومت جز بیمودن راه جهالت و کشاندن مردمان به ضلالت و عملکردی تنگ‌نظرانه و بیدادگرانه ثمری ندارد. امام (ع) در سخنی در وصف آنان که داوری و حکومت میان مردمان را عهده‌دار می‌شوند و فاقد معرفت و حکمت لازمند، چنین فرموده است: «ان ابغض الخلائق الی الله رجلان: رجل وکله الله الی نفسه، فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بکلام بدعه و دعاء ضلاله، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من کان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حیاته و بعد وفاته، حمال خطایا غیره، رهن بخطیئته. و رجل قمش جهلا، موضع فی جهال الامه، عاد فی اغباش الفتنه، عم بما فی عقد الهدنه، قد سماه اشباه الناس عالما و لیس به، بکر فاستکثر من جمع، ما قل منه خیر مما کثر، حتی اذا ارتوسی من ماء آجن و اکثر من غیر طائل، جلس بین الناس قاضیا ضامنا لتخلیص ما التبس علی غیره، فان نزلت به احدی المبهمات هیا لها حشوا رثا من رایه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات فی مثل نسج العنکبوت: لا یدری اصاب ام اخطا، فان اصاب خاف ان یکون قد اخطا و ان اخطا رجا ان یکون قد اصاب. جاهل خیاط جهالات، عاش رکاب عشوات، لم یعرض علی العلم بضرس قاطع. یدرو الروایات ذرو الریح الهشیم. لا ملی- و الله- باصدار ما ورد علیه و لا اهل لما قرظ به، لا یحسب العلم فی شیء مما انکره و لا یری ان من وراء ما بلغ مذهبا لغيره و ان اظلم علیه امر اکتم به لما یعلم من جهل نفسه، تصرخ من جور قضائه الدماء، و تعج منه الموارث» (۶). (صفحه ۱۳۳) دشمنترین مردمان در نزد خدا، دو کس باشند: یکی آن که خداوند او را به خود وانهاد و او از راه راست به دور افتاده، دل او شیفته‌ی بدعت است و خواننده‌ی مردمان به ضلالت است. دیگران را به فتنه دراندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه‌کننده‌ی پیروان خویش است و برگیرنده‌ی بار گناه دیگران و خود گناهان خویش را پایندان. دیگری، کسی است که کوله‌باری از نادانی فراهم ساخته و خود را در میان جماعت نادان امت درانداخته. شتابان در تاریکی فتنه تازان، کور در بستن پیمان سازش میان مردمان. آدمی نمایان او را دانا نامیده‌اند و او نه چنان است، چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیار آن است. خویشتن را از آبی گنده سیراب کرده و چه بسا چیزهای بی‌فایده در گنجینه‌ی خاطر خود اندوخته. در میان مردم به داوری نشیند و خود را عهده‌دار گشودن مشکل دیگری بیند. و اگر کار سربسته‌ای نزد او ببرند، ترهاتی چند از رای خود آماده گرداند و آن را صواب داند. کارها بر او مشتبه گردیده. عنکبوتی را ماند که در بافته‌های تار خود خزیده، نداند که بر خطاست یا به حقیقت رسیده. اگر به صواب رفته باشد، ترسد که راه خطا پیموده، و اگر به خطا رفته، امید دارد آنچه گفته صواب بوده. نادانی است که راه جهالت پوید، کوری است که در تاریکی گمشده‌ی خود جوید. آنچه گوید نه از روی قطع و یقین گوید. به گفتن روایتها پردازد. و چنانکه گاه بر باد دهند آن را زیر و رو سازد. به خدا سوگند، نه راه صدور حکم را دانسته است و نه منصبی را که به عهده‌ی اوست شایسته است. آنچه را خود نپذیرد علم به حساب نیاورد و جز مذهب خویش مذهبی را حق نشمارد. اگر حکمی را نداند، آن را بپوشاند تا نادانی‌اش نهفته بماند. خون بی‌گناهان از حکم ستمکارانه‌ی او (صفحه ۱۳۴) در خروش است و فریاد میراث بر باد رفتگان همه جا در گوش. امام (ع) گوشه‌هایی از عملکرد نادانان در مصدر امور نشسته و کوران سررشته‌دار مردمان گردیده را تصویر می‌نماید تا زشتی و تباهی حکومت جهالت و ضلالت به خوبی دانسته شود و اینکه جز عالمان و فرهیختگان نباید در مصدر امور قرار گیرند. امیر مومنان علی (ع) چنان به حاکمیت معرفت و حکمت در حکومت اهمیت می‌داد که کارگزاران خود را چنین سفارش می‌کرد: «و اکثر مدارسه العلماء و مناقشه الحكماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک، و اقامه ما استقام به الناس قبلک» (۷). و با دانشمندان فراوان گفتگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آنچه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن

بوده‌اند برقرار. *****) ۱ (همان، کلام ۱۳۱). ۲ (همان، خطبه‌ی ۱۷۳). ۳ (همان، حکمت ۹۶). ۴ (همان، حکمت ۷). ۵ (همان، حکمت ۹۰). ۶ (همان، کلام ۱۷). ۷ (همان، نامه‌ی ۵۳).

عدالت

لزوم اتصاف به عدالت برای تصدی امور حکومت از شروط بنیادی است که با خلل در آن، شروط دیگر نیز مختل می‌شود، زیرا حیات همه‌ی امور به عدالت است، چنانکه امیر مومنان (ع) اشاره فرموده است: «العدل حیاة». (۱). عدالت زندگی است. هیچ چیز مانند بی‌عدالتی در حکومت، خانمانسوز و بنیان برانداز نیست و کمترین بی‌عدالتی نیز ویرانگر است. بنابراین توجه به صفت عدالت در زمامداران امری اساسی است. برپایی حکومت، همدلی ملت، آسودگی امت و استواری دولت به عدالت است و عدالت اساس سلامت جامعه و نشاط (صفحه ۱۳۵) مردمان و عامل قوت سیاست و مشارکت همگان و سبب توانمندی دین در راهبری، و اقبال مردمان به دینداری است. با تحقق عدالت است که انگیزه‌ی خدمت به درستی فراهم می‌شود و رحمت و محبت و برکت جامعه را فرامی‌گیرد و تحقق عدالت جز با زمامدارانی عدالت‌پیشه و دادگر میسر نمی‌شود و امانت حکومت و مدیریت جز با عدالت ادا نمی‌شود. امیر مومنان (ع) فرموده است: «ثلاثة من کن فیه من الائمه صلح ان یكون اماما اضطلع بامانته اذا عدل فی حکمه و لم یحتجب دون رعیتة و اقام کتاب الله تعالی فی القریب و البعید». (۲). سه ویژگی است که در هر پیشوایی وجود داشته باشد می‌توان پذیرفت که به امانت خود وفادار مانده است: در حکمش عدالت روا دارد، از مردم خود را نپوشاند، و قوانین الهی را درباره اشخاص دور و نزدیک یکسان برپا دارد. با توجه به جایگاه ویژه‌ی عدالت در حکومت، امیر مومنان علی (ع) در سخنانی خطاب به عثمان بن عفان - پس از شکایت مردمان به امام (ع) در آنچه از عثمان ناپسند می‌داشتند و تقاضای ایشان از آن حضرت برای گفتگو با عثمان - چنین فرموده است: «فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی، فاقام سنه معلومه و امانت بدعه مجهوله. و ان السنن لنیره، لها اعلام و ان البدع لظاهرة، لها اعلام. و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه و احیا بدعه متروکه». (۳). بدان که برترین بندگان خدا نزد او پیشوایی است عادل، هدایت شده و (صفحه ۱۳۶) راهبر، که سنتی را که شناخته است برپا دارد و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند. سنتها روشن است و نشانه‌هایش هویداست و بدعتها آشکار است و نشانه‌هایش برپاست. و بدترین مردمان نزد خدا پیشوایی است ستمگر، خود گمراه و موجب گمراهی دیگران، که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت و اگزارده را زنده گرداند. امام علی (ع) شرط عدالت را اصیل‌ترین شرط زمامداری دانسته و مهمترین امور را متوقف بر آن معرفی کرده و فرموده است: «لا یصلح الحکم و لا الحدود و لا الجمعة، الا بامام عدل». (۴). داوری و حکومت و اقامه‌ی حدود و نماز جمعه جز با پیشوایی عادل درست نمی‌شود. زمامداران عادل جامعه را به امنیت و رفاهت و برکت می‌رسانند و سرچشمه‌ی خیر برای مردمانند و زمامداران فاجر سبب هلاکت مردمانند. امیر مومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای هنگام اردو کشی به شام برای پیکار با معاویه بن ابی‌سفیان و قاسطین چنین فرموده است: «اتقوا الله و اطیعوا امامکم! فان الرعیة الصالحة تنجو بالامام العادل. الا و ان الرعیة الفاجره تهلك بالامام الفاجر». (۵). از خدا بترسید و از امام خود فرمان برید، که مردمان صالح به وسیله‌ی پیشوای عادل نجات می‌یابند و بدانید که مردمان فاجر به وسیله‌ی پیشوای فاجر هلاک می‌شوند. بنابر اندیشه‌ی سیاسی امام علی (ع) جز آنان که عدالت را بر خود گماشته‌اند و عدالت حاکم بر اندیشه و کردار و رفتار آنان است، کسی نمی‌تواند حق و عدل را به درستی برپا دارد. آن حضرت فرموده است: (صفحه ۱۳۷) «قد لزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه، یصف الحق و یعمل به، لا یدع للخیر الا امها و لا مظنه الا قصدها. قد امکن الکتاب من زمامه، فهو قائده و امامه، یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله». (۶). عدالت را بر خود گماشته و نخستین نشانه‌ی آن اینکه هوا و هوس را از دل برداشته. حق را ستاید و کار بندد و کار نیکی نیست که ناکرده گذاشته و در جایی گمان‌فایدتی نبرده جز که به رسیدن بدان همت گماشته. خود را در اختیار کتاب خدا

نهاده و آن را راهبر و پیشوای خود قرار داده. هر جا گوید بار گشاید و هر جا که فرمان دهد فرود آید. **** (۱) شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۶۴. (۲) علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال فی احادیث الاقوال و الافعال، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۵، صص ۷۶۵-۷۶۴. (۳) نهج البلاغه، کلام ۱۶۴. (۴) ابوحنیفه النعمان بن محمد التیمی المغربي، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، تحقیق آصف علی اصغر فیضی، دارالمعارف، القاہرہ، ۱۲۸۹ ق. ج ۱، ص ۱۸۲، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۵۶. (۵) ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالمفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، صححه و اخرجه السيد کاظم الموسوی المياموی، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۷۷ ق. ص ۱۲۴، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷، ج ۳۴، ص ۱۳۲. (۶) نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

قوت

هر کس در هر مرتبه از مراتب زمامداری قرار می گیرد، باید قوت لازم برای آن مرتبه را داشته باشد، یعنی قوت تحمل بار سنگین امانت اداره‌ی مردمان، گشادگی سینه، توانایی تحمل مخالفان، شجاعت لازم در تصمیم گیری و ایستادگی، صلابت و استواری در امور، مصمم بودن در راهبری، توان ایستادگی در برابر مشکلات و ناملازمات، صبر و استقامت بر مصیبت‌ها و نیز نعمت‌ها و صبر در برابر معصیت‌ها و صبر بر طاعت خدا و توانایی حفظ حدود الله و مرزها و پاسداری از حقوق مردمان و قوانین و مقررات و... به بیان امیر مومنان علی (ع): «ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه» (۱). ای مردم، سزاوارترین اشخاص برای حکومت کسی است که بدان توانا تر باشد. (صفحه ۱۳۸) آن که قوت لازم را برای اداره‌ی امور ندارد، تحت سلطه‌ی کار یا تحت استیلای این و آن قرار می گیرد و زمام امور از کف او بیرون می رود و گرفتار تزلزل و پریشانی و تصمیم‌ها و اقدامات متناقض می گردد. امام علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر چنین یاد آور شده است: «و اجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم لا یقهره کبیرها و لا یتشتت علیه کثیرها» (۲). بر سر هر یک از کارهای مهمتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان سازد و نه بسیاری آن وی را پریشان نماید. انسانی که سعی صدر لازم را اداره‌ی امور نداشته باشد، سنگینی بار امانت مدیریت را تاب نمی آورد و حق مردمان را ادا نمی کند، چنانکه امیر مومنان (ع) به صراحت فرموده است: «من ضاق صدره لم یصبر علی اذا الحق» (۳). کسی که سینه اش تنگ باشد، بر ادای حق تاب نیورد. گشادگی سینه از لوازم مدیریت است و بی گمان آن که سینه اش تنگ باشد، قوت لازم را برای اداره‌ی امور نخواهد داشت. امام (ع) فرموده است: «آله الریاسه سعه الصدر» (۴). وسیله و ابزار ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است. نابدباری و کم تحملی سبب می شود که رشته‌ی کار از کف انسان بیرون رود و نیز نتواند مخالفان را تحمل نماید و حقوق مردمان را ادا کند و انصاف را به پا دارد. امیر مومنان علی (ع) کارگزاران خود را به شکیبایی و بردباری و داد ورزی در اداره‌ی امور سفارش کرده و چنین فرموده است: «فانصفوا الناس من انفسکم و اصبروا لحوائجهم» (۵). پس داد مردم را از خود بدهید و با آنان انصاف روا دارید و در برآوردن حاجت‌های ایشان شکیبایی ورزید. شکیبایی و بردباری از اجزاء رئیسی حکومت است و بدون آن کسی قوت مدیریت نخواهد داشت. به بیان امیر مومنان (ع): «الحلم راس السیاسه» (۶). بردباری سر ریاست و سیاست است. بردباری زمامداران مایه‌ی استواری حکومت و ارجمندی سیاست آنان است و چیزی چون بردباری و شکیبایی در اداره‌ی امور راهگشا نیست. پیشوای بردباران علی (ع) بردباری را چنین کارساز معرفی فرموده است: «و لا عز کالحلم» (۷). هیچ عزتی چون بردباری نیست. با چنین قوتهایی در مدیریت، حکومت حکمت سامان می یابد و اعتدال همه امور را فرامی گیرد و عدالت به درستی رخ می نماید. پیشوای عدالتخواهان، علی (ع) در حکمتی والا چنین فرموده است: «و العدل منها علی اربع شعب، علی غائص الفهم و غور العلم و زهره الحکم و رساخه الحلم. فمن فهم علم غور العلم و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحکم و من حلم لم یفرط فی امره و عاش فی الناس حمیدا» (۸). و عدالت بر چهار رکن است: بر فهمی ژرف نگرنده و

دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکو داوری کردن و در بردباری استوار بودن. پس آن (صفحه ۱۴۰) که به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیرای گردید و آن که بردبار بود، تقصیر نکرد و میان مردم با نیکنمایی زندگی نمود. شکیبایی و پایداری در اداره امور، بستر هموار شدن راهها و دریچه‌ی رسیدن به هدفهاست و بدون چنین قوتی در مدیریت، کسی را نجات و رستگاری نیست. حاکمان حکیم بر اساس شکیبایی و بزرگواری و حق‌مداری مدیریت می‌کنند که این امور راز کامیابی است. امیر مومنان علی (ع) در ضمن خطبه‌ای مفصل، (۹). چنین فرموده است: «رحم الله امرءا سمع حکما فوعی و دعی الی رشاد فدنا و اخذ بحجزه هاد فنجا. راقب ربه و خاف ذنبه، قدم خالصا و عمل صالحا اکتسب مذخورا و اجتنب محذورا و رمی غرضا و احرز عوضا. کابر هواه و کذب مناه. جعل الصبر مطیه نجاته و التقوی عده وفاته. ركب الطریقه الغزاء و لزم المحججه البیضاء. اغتتم المهل و بادر الاجل و تزود من العمل.» (۱۰). خداوند رحمت کند انسانی را که حکمی (حکمتی) را شنید و نیک فهم کرد و به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد. و در پی راهنمایی افتاد و رهید و خدا را حاضر دید و از گناه ترسید. توشه پیش فرستاد و کرده نیک برای ذخیرت ورزید. و از آنچه پرهیز باید، دوری گزید. در پی حق رفت و بدان رسید و آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید. شکیبایی را مرکب نجات ساخت و پرهیزگاری را برگ روز وفات. راه روشن را پیش گرفت و طریق راست را مسیر خویش گرفت. فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد. (صفحه ۱۴۱) با چنین تواناییهایی است که می‌توان در طریق راست گام برداشت و امانت حکومت را پاس داشت. امام علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر در باب صفات و ویژگیهای زمامداران و قوتهای لازم برای اداره‌ی مردمان و ادای حقوق آنان فرموده است: «و لیس یخرج الوالی من حقیقه ما الزمه الله من ذلک الا- بالاهتمام و الاستعانه بالله و توطین نفسه علی لزوم الحق و الصبر علیه فیما خف علیه او ثقل.» (۱۱). و والی چنانکه باید از عهده‌ی آنچه خدا بر او واجب کرده برنیاید، جز با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن و شکیبایی ورزیدن در انجام دادن کار، خواه بر او دشوار آید یا آسان نماید. **** (۱) همان، خطبه‌ی ۱۷۳. (۲) همان، نامه‌ی ۵۳. (۳) کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۸. (۴) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶. (۵) همان، نامه‌ی ۵۱. (۶) شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۷. (۷) نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳. (۸) همان، حکمت ۳۱. (۹): ن. ک: پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۸۱. (۱۰) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۶. (۱۱) همان، نامه‌ی ۵۳.

سلامت

پاک بودن زمامداران از آلودگیهای نفسانی و خصلتهای غیرانسانی از شروط واجب برای زمامداری در حکومت حکمت است و کسی نمی‌تواند با وجود چنین خصلتها و آلودگیهایی مدیریتی حکیمانه داشته باشد، خصلتها و آلودگیهایی همچون: دنیا دوستی، خودخواهی، خودمحوری، انحصارطلبی، خودرایی، ریاست‌طلبی، قدرت‌پرستی، مقام‌دوستی، جاه‌طلبی، خودستایی، شهرت‌طلبی، آزمندی، آرزوگرایی، جوپذیری، سازشکاری، پرده‌داری، خودبینی، تنگ‌نظری، بی‌وفایی، باطل‌گرایی، طمع‌ورزی، بدخلقی، خشک‌مغزی، کینه‌توزی، حقارت‌پذیری، خشونت‌ورزی، فخر‌فروشی، لجاجت‌ورزی، حيله‌گری، بدبینی، انتقام‌گیری، بی‌اعتمادی، شتاب‌ورزی، ناامیدی، پست‌همتی، ریاکاری، ظاهر بینی، بی‌حیایی، محبت‌کور و افراطی، رشکینی، خودنمایی، اشرافیگری و جز اینها. (صفحه ۱۴۲) امیر مومنان علی (ع) وجود خصلتهای ناپسند و آلودگیها را موجب تباهی سازمان و گمراهی مردمان و نابودی آنان دانسته و فرموده است: «و قد علمتم انه لا- ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامه المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهتمه و لا الجاهل فیضلهم بجهله و لا الجافی فیقطعهم بجفائه و لا الحائف للذول فیتخذ قوما دون قوم و لا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع و لا المعطل للسنه فیهلک الامه.» (۱). و شما خوب می‌دانید که نه جایز است بخیل بر ناموس و جان و غنیمتها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مالهای آنان حریص گردد

و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد و نه ستمکار تا به ستم، عطای آنان را ببرد و نه حیف و میل کننده‌ی اموال تا به مردمی ببخشد و مردمی را محروم سازد و نه آن که به خاطر حکم، رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنانکه باید نرساند و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت در اندازد. دنیا دوستی یعنی برقرار کردن نسبتی پست و نفسانی با امری از امور عالم، ریشه و اساس همه‌ی خطاها و گناهان است، چنانکه امیر مومنان علی (ع) این حقیقت را - که نخستین بار پیامبر اکرم (ص) بیان فرمود (۲) یاد آور شده است: «حب الدنيا راس کل خطیئه» (۳). دوستی دنیا منشا همه‌ی خطاهاست. پیشوای پارسایان، علی (ع) همه‌ی معصیتها و نافرمانیها و تمام کجیها و انحرافها را در برقرار کردن نسبت پست و نفسانی با عالم یعنی دنیای مذموم معرفی (صفحه ۱۴۳) کرده و راه نجات و رستگاری را در ذهن و ترک دنیا و پارسایی نشان داده و فرموده است: «من هوان الدنيا علی الله انه لا يعصى الا فيها و لا ينال ما عنده الا بتركها» (۴). در خواری دنیا نزد خدا همین بس که جز به دنیا نافرمانی او نکنند و جز با او نهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست نرسند. دنیا دوستی در صورتهای گوناگون جلوه می‌کند و هیچ آفتی چون آن زمامداری را به تباهی نمی‌کشاند و سلامت امور را زایل نمی‌گرداند و خطرناکترین جلوه‌ی آن این است که دین وسیله‌ی دنیا دوستی و تمتعات حیوانی گردد. امیر مومنان علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر درباره حکومتهایی که دین را وسیله‌ی مقاصد دنیایی خود کرده بودند و به نام اسلام پناهی، دنیاخواهی می‌کردند و به جای امانتداری، خودکامگی می‌نمودند، چنین یاد آور شده است: «فان هذا الدین قد کان اسیرا فی ایدی الاشرار، یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنيا» (۵). در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار بود، در آن، کار از روی هوس می‌راندند و به نام دین دنیا را می‌خوردند. پیشوای آزادگان، علی (ع) جلوه‌ی کامل پارسایی نسبت به دنیا و وارستگی از بندهای آن، در نامه‌ای به عثمان بن حنیف - استاندار بصره - درباره‌ی او نهادن دنیا و آنان که در اسارت آن به هلاکت رسیدند، چنین فرموده است: «الیک عنی یا دنیا، فحبلك علی غاربک، قد انسلت من مخالک و افلتت من حبالک و اجتبت الذهاب فی مداحضک. این القرون الذین غررتهم (صفحه ۱۴۴) بمداعبک! این الامم الذین فتنتم بزخارفک! فها هم رهائن القبور و مضامين اللحد. و الله لو کنت شخصا مرثیا و قالبا حسیا، لا قمت علیک حدود الله فی عباد غررتهم بالامانی و امم القیتهم فی المهاوی و ملوک اسلمتهم الی التلف و اوردتهم موارد البلاء، اذ لا - ورد و لا - صدر! هیئات! من وطیء دحضک زلق و من ركب لججک غرق و من ازور عن حبالک وفق و السالم منک لا یبالی ان ضاق به مناخه و الدنيا عنده کیوم حان النسلاخه. اعزبی عنی! فو الله لا - اذل لک فتستذینی و لا اسلس لک فتقودینی» (۶). دنیا! از من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده است گسسته و من از چنگالت به در جسته‌ام و از ریسمانت رسته و از لغزشگاههای دوری گزیده‌ام. کجایند مهترانی که به بازچه‌های خود فریبشان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهای دام فریب بر سر راهشان نهادی. آنک در گورها گرفتارند و در لابلای لحدها ناپدیدار. به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی یا قالبی پیسودنی - تو را و نمی‌گذاشتم - و حد خدا را درباره‌ت برپا می‌داشتم. به کیفر بندگانی که آنان را با آرزوها دستخوش فریب ساختی و مردمانی که در هلاکت جایهایشان در انداختی و پادشاهانی که به دست نابودی‌شان سپردی و در چنگال بلایشان در آوردی. نه راهی برای در شدن و نه گریزگاهی برای بیرون آمدن. هرگز! آن که پا در لغزشگاهت نهاد به سر درآمد و آن که در ژرفای دریایت فرو رفت به در نیامد و آن که از ریسمانهایت رهید، توفیق رفیقش گردید و آن که از گزند تو ایمن است، باکش نبود اگر جای تنگش مسکن است و دنیا در دیده‌ی او چنان است که گویی روز پایان آن است. از دیده‌ام نهان شو! به خدا سوگند رامت نشوم که مرا (صفحه ۱۴۵) خوار بداری و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی. رهایی از دامهای دنیا و وارستگی از وابستگی به زیورهای آن شرط زمامداری است، زیرا دوستدار دنیا و نارهیده از آن، همه چیز را در خدمت دنیای خود می‌خواهد و مردمان را نیز در راه رسیدن به مطامع دنیایی خویش به خدمت می‌گیرد و خود و دیگران را به هلاکت می‌کشاند. الگوی پارسایان، علی (ع) چنین سفارش فرموده است: «یا اسری الرغبه اقصروا، فان المعرج علی الدنيا لا یروعه منها الا صریف انیاب الحدثان» (۷). ای اسیران آز! بازایستید که گراینده‌ی دنیا را آن هنگام بیم فراآید که بلاهای

روزگار دندان به هم ساید. هر کجا لغزیدن و فروافتادنی مشاهده می‌شود، رد پایی از دنیا دوستی و طمع‌ورزی دیده می‌شود. به بیان آموزگار وارستگی، علی (ع): «اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع» (۸). قربانگاه خردها را بیشتر آنجا توان یافت که برق طمعها بر آن تافت. خود کامگی، انحصار طلبی و قدرت پرستی، خرد نورانی و عقل ربانی را زایل می‌کند و آدمی را از صورت و سیرت انسانی بیرون می‌برد و از او جانوری درنده‌خوی می‌سازد که جز به دریدن (حرمت آدمیان) و تجاوز نمودن (به حقوق مردمان) و خوردن (داراییهای آنان) نمی‌پردازد. امام علی (ع) در این باره به مالک‌اشتر چنین هشدار داده است: «و اذا احداث لک ما انت فيه من سلطانک ابهه او مخيله، فانظر الی عظم ملک الله فوقک و قدرته منک علی ما لا تقدر علیه من نفسک، فان ذلک (صفحه ۱۴۶) یطامن الیک من طماحک و یکف عنک من غربک و یفیء الیک بما عذب عنک من عقلک!» (۹). اگر قدرتی که از آن برخوردار، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست، که چنین نگرستن سرکشی تو را می‌خواهاند و تیزی تو را فرومی‌نشانند و خرد رفته‌ات را به جای باز می‌گردانند. با کمترین ظهور خودمحوری، ریاست طلبی و مقام دوستی در عرصه‌ی زمامداری، حکومت جهالت و ضلالت رخ می‌نماید که صورتی از حیوانیت آدمی است و سلطه‌گری، بیدادگری و تباه‌گری از لوازم آن است. امام (ع) این حقیقت را به مالک‌اشتر گوشزد کرده و فرموده است: «ولا- تکون علیهم سبعا ضاریا تغتم اکلهم» (۱۰). نسبت به مردمان همچون جانوری آزاردهنده و درنده‌خوی مباش که خوردنشان را غنیمت بشماری! خودرایی، جاه طلبی و تنگ‌نظری بزرگترین آفت زمامداری و مایه‌ی زوال سلامت امور است و حکومت را به سوی هلاکت سوق می‌دهد. امیر بیان، علی (ع) به صراحت فرموده است: «من استبد برایه هلك» (۱۱). هر که خود رای گردید، به هلاکت رسید. **** (۱) همان، کلام ۱۳۱. (۲) احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، دار صادر، بیروت، ج ۲، ص ۹۶، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، الخصال، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، متبه الصدوق، طهران، ۱۳۸۹ ق. ج ۱، ص ۲۵. (۳) ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ ق. ج ۱۵۰، غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۴۲، حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱۲، ص ۴۱. (۴) نهج البلاغه، حکمت ۳۸۵. (۵) همان، نامه‌ی ۵۳. (۶) همان، نامه‌ی ۴۵. (۷) همان، حکمت ۳۵۹. (۸) همان، حکمت ۲۱۹. (۹) همان، نامه‌ی ۵۳. (۱۰) همان. (۱۱) همان، حکمت ۱۶۱.

سلوک زمامداران

اشاره

سلوک زمامداران و راه و رسم و روش و رفتار آنان در زندگی شخصی، (صفحه ۱۴۷) اجتماعی و سیاسی از مهمترین مباحث حکومتی است و آنچه بیشترین تاثیر را در رفتار حکومتی دارد، نوع سلوک زمامداران است.

سلوک شخصی

سلوک ساده زیستانه از لوازم حکومت حکیمانه است و پیشوای پارسایان، علی (ع) چنین سلوکی را برای زمامداران واجب و ضروری معرفی کرده و فرموده است: «ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس کیلا- یتبیغ بالفقیر فقره» (۱). خدای متعال بر پیشوایان دادگر واجب کرده است که خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی، تنگدست را پریشان و نگران نسازد. فلسفه‌ی سلوک ساده‌زیستانه، آزادی از اشرافیت برای خدمت است، همراهی و همدردی با مردم ناتوان و درک

ملموس زندگی آنان است در جهت تلاش برای برپا نمودن عدالت و رفاهت برای ایشان و بازداشتن توانگران از سرکشی و طغیان است. پیشوای موحدان، علی (ع) در این باره چنین رهنمود داده است: «ان الله جعلني اماما لخلق، ففرض علي التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء الناس، كي يقتدى الفقير بفقري و لا يطغى الغني بغناه.» (۲). همانا خداوند مرا پیشوای خلقش قرار داده و بر من واجب کرده است که درباره خودم (سلوک شخصی ام) و خوراک و نوشاک و پوشاکم مانند مردم ناتوان عمل کنم، تا اینکه ناتوان به سیره فقیرانه‌ی من تاسی (صفحه ۱۴۸) کند و توانگر به وسیله‌ی ثروتش سرکشی و طغیان نکند. امیر مومنان علی (ع) این سلوک ساده زیستانه را پاس می‌داشت و با تمام توان در جهت برپایی عدالت و رفاهت برای مردمان گام برمی‌داشت، چنانکه امام صادق (ع) درباره‌ی سلوک امیر مومنان (ع) فرموده است: «كان علي - عليه السلام - شبه الناس طعمه و سیره برسول الله - صلی الله علیه و آله - و كان ياكل الخیر و الزيت و يطعم الناس الخبز و اللحم.» (۳). علی (ع) شبیه‌ترین مردمان به رسول خدا (ص) در اطعام و سیره بود و او خود نان و روغن زیتون می‌خورد و به مردمان نان و گوشت می‌خورانید. امیر مومنان علی (ع) معتقد بود که زمامداران باید مرزهای ساده‌زیستی را پاس بدارند و از سلوک ساده زیستانه بیرون نروند تا بتوانند خدمتگزار مردمان و امانتدار آنان باشند. وقتی به آن حضرت گزارش رسید که استاندار بصره - عثمان بن حنیف - به میهمانی یکی از ثروتمندان بصره رفته است که در آن مهمانی، غذاهای رنگارنگ تدارک شده و جای فقرا خالی بوده است، در نامه‌ای او را سخت سرزنش کرد و لزوم سلوک ساده‌زیستانه‌ی زمامداران را یادآور شد و فرمود: «اما بعد، یا ابن حنیف، فقد بلغنی ان رجلا من فتيه اهل البصره دعاك الي مادبه، فاسرعت اليها تستطاب لك الالوان و تنقل اليك الجفان و ما ظننت انك تجيب الي طعام قوم عائلهم مجفو و غنيهم مدعو. فانظر الي ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه و ما ايقنت بطيب (صفحه ۱۴۹) و جوهه فنل منه. الا و ان لكل ماموم اماما يقتدى به و يستضيء بنور علمه. الا و ان امامكم قد اکتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بفرصيه. الا و انکم لا تقدرون علی ذلك و لكن اعينوني بورع و اجتهاد و عفه و سداد. فو الله ما كنت من دنياکم تبرا و لا ادخرت من غنائمها و فرا و لا اعددت لبالي ثوبي طهرا و لا - حزت من ارضها شبرا و لا - اخذت منه الا كفوت اتان دبره و لهی فی عینی اوهی و اهون من عفصه مقره. بلی! کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء، فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله. و ما اصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدث تنقطع فی ظلمته آثارها و تغیب اخبارها و حفره لو زید فی فسحتها و اوسعت یدها حافرها، لاضغطها الحجر و المدر و سد فرجها التراب المتراکم و انما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنه یوم الخوف الاکبر و تثبت علی جوانب المزلق. و لو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز. و لكن هیئات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه - و لعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشعب - او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری، او اکون کما قال القائل: و حسبک داء ان تبيت بیطنه و حولک اکباد تحن الی القد اقع من نفسی بان یقال: هذا امیرالمومنین و لا - اشارکهم فی مکاره الدهر، او اکون اسوه لهم فی جشوبه العیش! فما خلقت لی شغلنی اکل الطیبات، کالبهیمة المربوطه، همها علفها، او المرسله شغلها تقمها، (صفحه ۱۵۰) تکتشر من اعلافها و تلهو عما یراد بها، او اترک سدی، او اهمل عابثا، او اجر جبل الضلاله، او اعتسف طریق المتاهه! و کانی بقائلکم یقول: اذا کان هذا قوت ابن ابی طالب، فقد قعد به الضعف عن قتال الاقران و منازل الشجعان. الا و ان الشجره البریه اصلب عودا و الرواع الخضره ارق جلودا و النابتات العذیه اقوی وقودا و ابطا خمودا... فاتق الله یا ابن حنیف و لتکفف اقراصک، لیكون من النار خلاصک.» (۴). اما بعد، ای پسر حنیف! به من گزارش داده‌اند که مردی از جوانان بصره تو را به خوان میهمانی اش دعوت کرده است و تو بدانجا شتافته‌ای. خوردنیهای نیکو برایت آورده‌اند و پی در پی کاسه‌ها پیشت نهاده‌اند. گمان نمی‌برم تو میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندشان به جفا رانده است و بی‌نیازشان دعوت شده. به آنچه می‌خوری بنگر (آیا حلال است یا حرام؟) آن گاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را یقین به پاکیزگی و حلال بودنش داری تناول کن. آگاه باش که هر پیروی پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او

روشنی جوید. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه‌ی فرسوده و دو گرده‌ی نان بسنده کرده است. بدانید که شما چنین نتوانید کرد، لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن. به خدا سوگند من از دنیای شما زر و سیمی نیندوخته‌ام و از غنیمتها و ثروت‌های آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این جامه‌ی فرسوده‌ام بدلی مهیا نساخته‌ام و از زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته‌ام و از این دنیا بیش از خوراکی مختصر و ناچیز بر نگرفته‌ام. این دنیا در چشم من بی‌ارزشر و خوارتر از دانه‌ای تلخ است که بر شاخه‌ی درختی بلوط بروید. آری، از آنچه آسمان بر آن سایه (صفحه ۱۵۱) افکنده تنها فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند. و بهترین داور پروردگار است و مرا با فدک و جز فدک چه کار است؟ در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است که در تاریکی آن نشانه‌هایش ناپدید و اخبارش نهان می‌گردد، در گودالی که اگر گشادگی آن بیفزاید و دست‌های گورکن فراخش کند، سنگ و کلوخ آن را بیفشارد، و خاک انباشته رخنه‌هایش را به هم آرد. من نفس خود را با پرهیزگاری می‌پرورانم (و رام می‌سازم) تا در روزی که پریم‌ترین روزهاست در امان وارد شد و در آنجا که همه می‌لغزند پایدار ماند. اگر می‌خواستم می‌توانستم از عسل خالص و مغز گندم و بافته‌ی ابریشم برای خود خوراک و پوشاک تهیه کنم. اما هرگز هوا و هوس بر من چیره نخواهد شد و حرص و طمع مرا به گزیدن خوراکیها نخواهد کشید. در حالی که ممکن است در سرزمین «حجاز» یا «یمامه» (۵) کسی باشد که حسرت گرده‌ی نانی برد، یا هرگز شکمی سیر نخورد. آیا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی باشد از گرسنگی به پشت دوخته و جگرهایی سوخته؟ یا چنان باشم که آن شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب سیر بخوابی و گرداگردت شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد. آیا بدین بسنده کنم که مرا امیر مومنان گویند و در ناخوشایندیهای روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختیهای زندگی برایشان نمونه نباشم؟ مرا نیافریده‌اند تا خوردنیهای گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد، یا همچون حیوان رها شده‌ای که کارش چریدن و خوردن و پر کردن شکم است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی‌خبر است، آیا بیهوده یا مهمل و عبث آفریده شده‌ام؟ (صفحه ۱۵۲) آیا باید سر رشته‌دار ریسمان گمراهی باشم؟ و یا در راه سرگردانی رهسپار گردم؟ و چنان می‌بینم که گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر این خوراک پسر ابوطالب است، باید هم اکنون نیرویش به سستی گراییده باشد و از مبارزه با همتایان و نبرد با شجاعان بازماند. بدانید درختی که در بیابان خشک روید چوبش محکمتر است و سبزه‌های خوشنما پوستش نازکتر و رستنیهای صحرايي را آتش افروخته‌تر است و خاموشی آن دیرتر... پس ای پسر حنیف! از خدا بترس و به همان گرده‌های نانت بسنده کن تا رهایی تو از آتش دوزخ امکان‌پذیر باشد. بنابراین زندگی شخصی زمامداران در مراتب مختلف آن، امری صرفاً شخصی نیست و باید سلوکی ساده‌زیستانه را در وجوه گوناگون زندگی خود پاس بدارند. * * * * * (۱) همان، کلام ۲۰۹. (۲) ابوجعفر محمد بن یعقوب الکنینی، الکافی، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۸۸ ق. ج ۱، ص ۴۱۰ «غناه» آمده است. (۳) همان، ج ۸، ص ۱۶۵. (۴) نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۵. (۵) «یمامه» منطقه‌ای در جنوب عربستان به فاصله ده روز راه از «بحرین» بوده است که در برخی کتابها آن را از «یمن» و در برخی از «حجاز» می‌شمردند. ر. ک: معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۴۲.

سلوک اجتماعی

سلوک مردم‌دارانه از لوازم انفکاک‌ناپذیر حکومت حکمت است، زیرا پاس داشتن حرمت و حقوق مردمان و حفظ کرامت و عزت ایشان و رفق و مدارا با آنان و پرهیز از احتجاب و فاصله گرفتن و امتیازخواهی، از مبانی حکومت خردمندانه است. امیر مومنان علی (ع) بر سلوک مردم‌دارانه تأکیدی شگفت داشت و اجازه نمی‌داد که کارگزاران حکومت او از این سلوک فاصله گیرند و به سلوکی ملوکانه نزدیک شوند. آن حضرت خوشرفتاری با مردمان و نزدیکی به ایشان و فروتنی در برابر آنان و خدمتگزار بودن زمامداران و کارگزاران را حق مردمان بر مسئولان حکومت می‌دانست، نه لطف و مرحمتی از سر منت بدیشان. امام علی (ع) در

نامه‌ای به فرماندهان سپاه چنین یاد آور شده است: «اما بعد، فان حقا علی الوالی الا یغیره علی رعیتہ فضل ناله و لا طول (صفحه ۱۵۳) خص به و ان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عبادہ و عطفًا علی اخوانه.» (۱). اما بعد، بر والی است که اگر به زیادتی رسید یا نعمتی مخصوص وی گردید، موجب دگرگونی او نشود و آنچه خداوند از نعمت خویش نصیبش کرده بر نزدیکی وی به بندگان خدا و مهربانی او به برادرانش بیفزاید. مدیریت در حکومت حکمت، خود را از مردمان دور نگاه داشتن و در برج عاج نشستن و دستی از دور بر آتش داشتن نیست، که با مردم بودن و در میان مردم زیستن و همگام و همراه یکدیگر به اداره‌ی امور برخاستن است، همراهی و مشارکت و همدلی و معاضدت رکن اساسی در حکومت حکمت است. امیر مومنان علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک اشتر چنین آموزش داده است: «فلا- تطولن احتجابک عن رعیتک، فان احتجاب الولاه عن الرعیه شعبه من الضیق و قله علم بالامور و الاحتجاب منهم یقطع عنهم علم ما احتجیوا دونه، فیصغر عندهم الکبیر و یعظم الصغیر و یقبح الحسن و یحسن القبیح و یشاب الحق بالباطل. و انما الوالی بشر لا- یعرف ما توارى عنه الناس به من الامور، و لیست علی الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الکذب.» (۲). مباد که دور از چشم مردم دیری در سراپرده‌ی سیاست بمانی که غیبت زمامداران از ملت، منشا کم‌آگاهی از جریانهای کشور باشد و غیبت از مردم پیوندشان را با آنچه پس پرده است، می‌گسلد و در نتیجه، مسائل کوچک در چشمشان بزرگ و مسائل بزرگ، کوچک، زیباییها، زشت و زشتیها، زیبا جلوه می‌کند و حق و باطل در هم می‌آمیزد. (صفحه ۱۵۴) واقعیت جز این نیست که زمامدار، آدمی بیش نباشد و جریانهایی را که دیگران از او پوشیده می‌دارند، نمی‌تواند دریابد و به درستی بشناسد و بر پیشانی حق نشانه‌هایی خاص نباشد که به یاری آنها راست و دروغ باز شناخته شود. (۳). امیر مومنان علی (ع) تاکید می‌کرد که کارگزارانش در سلوک اجتماعی خود بر مردمان امتیاز جویی نکنند و در آنچه همگان برابرنند، برای خود امتیازی قرار ندهند، چنانکه در عهدنامه‌ی مالک اشتر چنین فرموده است: «و ایاک و الاستثار بما الناس فیه اسوه.» (۴). بپرهیز از آنکه چیزی را ویژه‌ی خود گردانی که بهره‌ی همه‌ی مردم در آن یکسان است. امام علی (ع) سلوک فروتنانه‌ی زمامداران و کارگزاران با مردمان را پاس می‌داشت و از کارگزاران خود می‌خواست که با سلوکی فروتنانه و رفتاری مردمدارانه خدمتگزاری نمایند. آن حضرت در نامه‌ای به برخی کارگزاران خود چنین سفارش کرده است: «و اخفض للرعیه جناحک و ابسط لهم وجهک و الن لهم جانبک و آس بینهم فی اللحظه و النظره و الاشاره و التحیه، حتی لا یطمع العظماء فی حیفک و لا ییاس الضعفاء من عدلک.» (۵). در برابر مردمان فروتن باش و آنان را با گشاده‌رویی و نرمخویی بپذیر و با همگان یکسان رفتار کن و مساوات را حتی در گوشه چشم افکندن و نگاه کردن و درود و تحیت رساندن پاس دار، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوان نبندند و ناتوانان از عدالت مایوس نگردند. پیشوای آزادگان، علی (ع) پرهیز از تشریفات و مناسبات ملوکانه را از امور (صفحه ۱۵۵) مهم در سلوک اجتماعی زمامداران و کارگزاران برمی‌شمرد و خود به شدت از آن اجتناب می‌نمود. هنگامی که امام (ع) برای پیکار با قاسطین عازم صفین بود، به شهر «انبار» رسید. دهقانان آن سرزمین به استقبال علی (ع) آمدند و بدین منظور پیاده شدند و در رکاب آن حضرت شروع به دویدن کردند. امام (ع) پرسید: «و ما اردتم بهذا الذی صنعتم؟» (از این کار که پیاده شده‌اید و می‌دوید چه قصدی دارید؟) گفتند: «این کار رسم و خوی ماست و بدین وسیله امیران خود را بزرگ می‌داریم و بدیشان احترام می‌گذاریم.» (۶). امام (ع) خطاب به آنان فرمود: «اما هذا الذی زعمتم انه منکم خلق تعظمون به الامراء، فوالله ما ینفع هذا الامراء و انکم لتشقون به علی انفسکم و ابدانکم. فلا تعودوا له.» (۷). اما اینکه گمان می‌کنید این گونه امیران را بزرگ می‌دارید و احترام می‌گذارید، به خدا سوگند که این دویدن شما سودی برای آنان ندارد و شما فقط خود را به رنج می‌افکنید و پیکرتان را آزرده می‌سازید. دیگر چنین نکنید. شریف رضی این ماجرا را این گونه نقل کرده است: «و قال علیه السلام و قد لقیه عند مسیره الی الشام دهاقین الانبار فترجلوا له و اشدوا بین یدیه، فقال: ما هذا الذی صنعتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به امراءنا. فقال: و الله ما ینتفع بهذا امراؤکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم. و ما اخسر المشقه و راءها العقاب، و اربح الدعه معها الامان من النار.» (۸). و چون دهقانان انبار

هنگام رفتن امام (ع) به شام او را دیدند، برای وی پیاده شدند و پیشاپیش دویدند. فرمود: این چه کار بود که کردید؟ (صفحه ۱۵۶) گفتند: عادتی است که داریم و بدان امیران خود را بزرگ می‌شماریم. فرمود: به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیایان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرتتان بدبخت می‌شوید. و چه زیانبار است رنجی که کیفر در پی آن است و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش در امان است. امیر مومنان علی (ع) در وجوه گوناگون سلوک اجتماعی زمامداران و کارگزاران بر رفتاری متواضعانه و مردمدارانه تاکید می‌ورزید و اجازه نمی‌داد که چنین سلوکی از سوی کارگزاران او نادیده گرفته شود و یا از جانب مردمان خو کرده به مناسبات ملوکانه زیر پا گذاشته شود. *** (۱) نهج البلاغه، نامه ۵۰. (۲) همان، نامه ۵۳. (۳) عبدالمجید معادی خواه، نهج البلاغه، خورشید بی‌غروب، ترجمه و تالیف، چاپ اول، نشر ذره، ۱۳۷۴ ش. ص ۳۶۳. (۴) نهج البلاغه، نامه ۵۳. (۵) همان، نامه ۴۶. (۶) واقعه صفین، صص ۱۴۴-۱۴۳. (۷) همان، ص ۱۴۴. (۸) نهج البلاغه، حکمت ۳۷.

سلوک سیاسی

در حکومت حکمت، سلوک سیاسی زمامداران و کارگزاران سلوکی حکیمانه است که در این سلوک مناسبات سلطه‌گرانه و رفتار خودکامانه هیچ جایی ندارد و پایبندی به حدود الهی و رعایت کیفیت استخدام وسیله اصل شمرده می‌گردد و اعتدال و انصاف در همه‌ی امور حفظ می‌شود و مردمان نامحرم تلقی نمی‌شوند و صراحت و صداقت سیاسی جلوه دارد و رفق و مدارا با مردمان و رحمت و محبت بدیشان اساس امور است. امام علی (ع) با دقت و شدت این سلوک را پاس می‌داشت. آن حضرت در نامه‌ی خود به اشعث بن قیس استاندار آذربایجان این گونه نوشت: «لیس لک ان تفتات فی رعیه». (۱). این حق برای تو نیست که در میان مردمان به استبداد و خودرایی عمل نمایی. امیر مومنان علی (ع) در ابتدای عهدنامه‌ی مالک‌اشتر به آموزش سلوک سیاسی (صفحه ۱۵۷) پرداخته و چنین رهنمود داده است: «فلیکن احب الذخائر الیک ذخیره العمل الصالح، فاملک هواک و شح بنفسک عما لا یحل لک، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت. و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکنن علیهم سبعا ضاریا تغتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و یوتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا، فاعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه، فانک فوقهم و والی الامر علیک فوقک و الله فوق من ولاک! و قد استکفاک امرهم و ابتلاک بهم. و لا تنصبن نفسک لحرب الله فانه لا ید لک بنقمته و لا غنی بک عن عفوه و رحمته. و لا تندمن علی عفو و لا تبجنن بعقوبه و لا تسرعن الی بادره و جدت منها مندوحه و لا تقولن انی مومر آمر فاطاع، فان ذلک ادغال فی القلب و منهکه للبدین و تقرب من الغیر». (۲). پس نیکوترین اندوخته‌ی خود را کردار نیک بدان و هوای خویش را در اختیار گیر، و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آنچه برایت روا نیست رها مگردان، که بخل ورزیدن بر نفس، داد آن را دادن است در آنچه دوست دارد، یا ناخوش می‌انگارد. و قلب خود را از مهربانی و دوستی و لطف به مردمان لبریز ساز و مبادا نسبت به آنان چون جانور درنده‌ی آزارکننده‌ای باشی که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته‌ی دیگر در آفرینش با تو همانندند. گناهی از ایشان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود. به (صفحه ۱۵۸) خطایشان منگر و از گناهشان درگذر، چنانکه دوست داری خداوند بر تو ببخشد و گناهت را عفو فرماید، چه تو برتر آنانی و آن که بر تو ولایت دارد از تو برتر است و خداوند از آن که تو را ولایت داد بالاتر و او ساختن کارشان را از تو خواست و آنان را وسیله‌ی آزمایش تو ساخت. و خود را آماده‌ی جنگ با خدا مکن که کیفر او را نتوانی بر تافت و در بخشش و آمرزش از او بی‌نیازی نخواهی یافت و بر بخشش پشیمان مشو و بر کیفر شادی مکن و به خشمی که توانی خود را از آن برهانی مشتاب. و مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت)

است. پیشوای عدالتخواهان، علی (ع) در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر، او را به سلوکی انسانی در عرصه سیاست فرمان می‌دهد که مبتنی بر اندیشه‌ای خردمندانه و رفتاری حکیمانه است. امام (ع) در ادامه عهدنامه‌ی مالک‌اشتر چنین فرمان داده است: «انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصه اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک، فانک الا تفعل تظلم! و من ظلم عباد الله کان الله خصمه دون عباد، و من خصمه الله ادحض حجه و کان لله حربا حتی ینزع او یتوب. و لیس شیء ادعی الی تغییر نعمه الله و تعجیل نعمته من اقامه علی ظلم، فان الله سمیع دعوه المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد. و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضی العامه... و انما عماد الدین، و حماع (صفحه ۱۵۹) المسلمین و العده للاعداء، العامه من الامه، فلیکن صغوک لهم و میلک معهم.» (۳). نسبت به خداوند و نسبت به مردمان از جانب خود و از سوی خویشاوندان نزدیک و از سوی رعایای مورد علاقتهات، انصاف به خرج ده! که اگر به انصاف عمل نکنی ستم نموده‌ای و کسی که بر بندگان خدا ستم کند، افزون بر بندگان، خدا نیز دشمن او بود و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد، تا آن گاه که باز گردد و توبه آرد و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد و کیفر او را نزدیک نیارد، که خدا شنوای دعای ستمدیدگان است و در کمین ستمگران. و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که با میانه‌روی سازگارتر بود و عدالت را فراگیرتر و در جلب خشنودی مردم گسترده‌تر، که ناخشنودی همگانی، خشنودی خواص را بی‌اثر گرداند، و خشم خواص، خشنودی همگانی را زیانی نرساند... و همانا آنان که دین را پشتیبانند و موجب انبوهی مسلمانان و آماده‌ی پیکار با دشمنان، عامه‌ی مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل به سوی ایشان. امیر مومنان علی (ع) در سلوک سیاسی خود رسوم کهن و رایج عرصه‌ی سیاست و حکومت را که چون سدی میان زمامداران و مردمان است، زیر پا گذاشت و طومار روابط محافظه‌کارانه با گردنکشان و مناسبات ملاحظه‌کارانه با گردنفرزان و فرهنگ ریاکارانه با مستبدان را در هم نوردید و جلوه‌ی زیبای سلوک سیاسی حکیمانه را عینیت بخشید و فرمود: «و ان من اسخف حالات الولاه عند صالح الناس، ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم علی الکبر... فلا تکلمونی بما تکلم به الجابره، (صفحه ۱۶۰) و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادره و لا- تخالطونی بالمصانعه و لا تظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی، فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یرض علیه، کان العمل بهما اثقل علیه. فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل. فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطیء، و لا آمن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی.» (۴). زشت‌ترین خوی زمامداران در نزد صالحان این است که مردمان پندارند که آنان دوستدار فخر و مباهات و بزرگ‌منشی‌اند و بنای کار خود را بر کبر و خودخواهی بنهند... پس با من چنان که با سرکشان سخن گویند سخن مگویند و چونان که با تیزخویان رفتار کنند از من کناره‌جویی و با ظاهر آرای می‌آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین‌پندارید و نخواهم مرا بزرگ‌انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس از گفتن حق، یا رای زدن به عدالت بازمایستید، که من نه برتر از آنم که خطا نکنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است. پیشوای آزادگان مبنای سلوک سیاسی خود را بر صراحت و صداقت قرار داده بود و این مبنا را در خطبه‌ی آغازین حکومت خویش اعلام فرمود: «ذمتی بما اقول رهینه و انا به زعیم... و الله ما کتمت و شمه و لا کذبت کذب.» (۵). پیمان من بدانچه می‌گویم در گرو است و به درستی گفتارم متعهد و (صفحه ۱۶۱) متکلمم... به خدا سوگند هرگز به اندازه‌ی سرسوزنی حقیقت را پنهان نداشته‌ام و هیچ‌گونه دروغی نگفته‌ام. امیر مومنان علی (ع) در نامه‌ای به سران سپاه خود، درباره‌ی سلوک سیاسی خویش چنین آورده است: «الا و ان لکم عندی الا احتجز دونکم سرا فی حرب، و لا اطوی دونکم امر الا فی حکم، و لا اوخر لکم حقا عن محله، و لا اقف به دون مقطعه، و ان تکونوا عندی فی الحق سواء، فاذا فعلت ذلک و جبت لله علیکم النعمه، ولی علیکم الطاعه.» (۶). بدانید حق شماس است بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ- که از پوشاندن آن

ناگزیرم- و کاری را (جز در حکم شرع) بی رای زدن با شما انجام ندهم و حق شما را از موقع آن به تاخیر نیفکنم و تا آن را نرسانم و قفهای در آن روا ندارم و همه‌ی شما را در حق برابر دانم و چون چنین کردم، نعمت دادن شما بر خداست و اطاعت من بر عهده‌ی شماست. سلوک سیاسی امام (ع) بر گشودن راه نصیحت و انتقاد و استقبال از آن و صراحت در سخن و صداقت در عمل و مشورت و رای زنی در کارها و حق‌مداری در امور استوار بود. امیر مومنان علی (ع) کار گزاران خود را به چنین سلوکی فرامی‌خواند. آن حضرت در عهدنامه‌ی مالک‌اشتر بدو چنین سفارش فرمود: «الزم الحق من لزمه من القریب و البعید و کن فی ذلک صابرا محتسبا، واقعا ذلک من قرابتک و خاصتک حیث وقع و ابتغ عاقبته بما یثقل علیک منه، فان مغبه ذلک محموده. و ان ظنت الرعیه بک حیفا فاصحر لهم (صفحه ۱۶۲) بعدرک و اعدل عنک ظنونهم باصحرارک، فان فی ذلک ریاضه منک لنفسک و رفقا برعیتک و اعدارا تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق» (۷). و حق را از آن هر که بود بر عهده‌دار، نزدیک یا دور و در این باره شکبیا باشد و این شکبیبی را به حساب خدا بگذار. هر چند این رفتار با خویشاوندان و اطرافیان بود و عاقبت آن را با همه‌ی دشواری که دارد، چشم‌دار، که پایان آن پسندیده است و سرانجامش فرخنده. و اگر مردمان بر تو گمان ستم بردند، عذر خود را آشکارا با آنان در میان بگذار و با این کار از بدگمانی‌شان به در آر، که بدین رفتار، خود را به عدالت خوی داده باشی و با مردمان مدارا کرده و با عذری که می‌آوری بدانچه خواهی رسیده و آنان را به راه حق آورده. سرور حکیمان، حکومت را این چنین حکیمانه می‌خواست و صورت و سیرت نیکوی حکومت حکمت را با اندیشه و سلوک خود بیاراست. **** (۱) همان، نامه‌ی ۵. (۲) همان، نامه‌ی ۵۳. (۳) همان. (۴) همان، خطبه‌ی ۲۱۶. (۵) همان، کلام ۱۶. (۶) همان، نامه ۵۰. (۷) همان، نامه‌ی ۵۳.

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org